

< چگونه دختران دانشگاه را تسخیر کردند

< شرکت واحد میون خانم هاست!

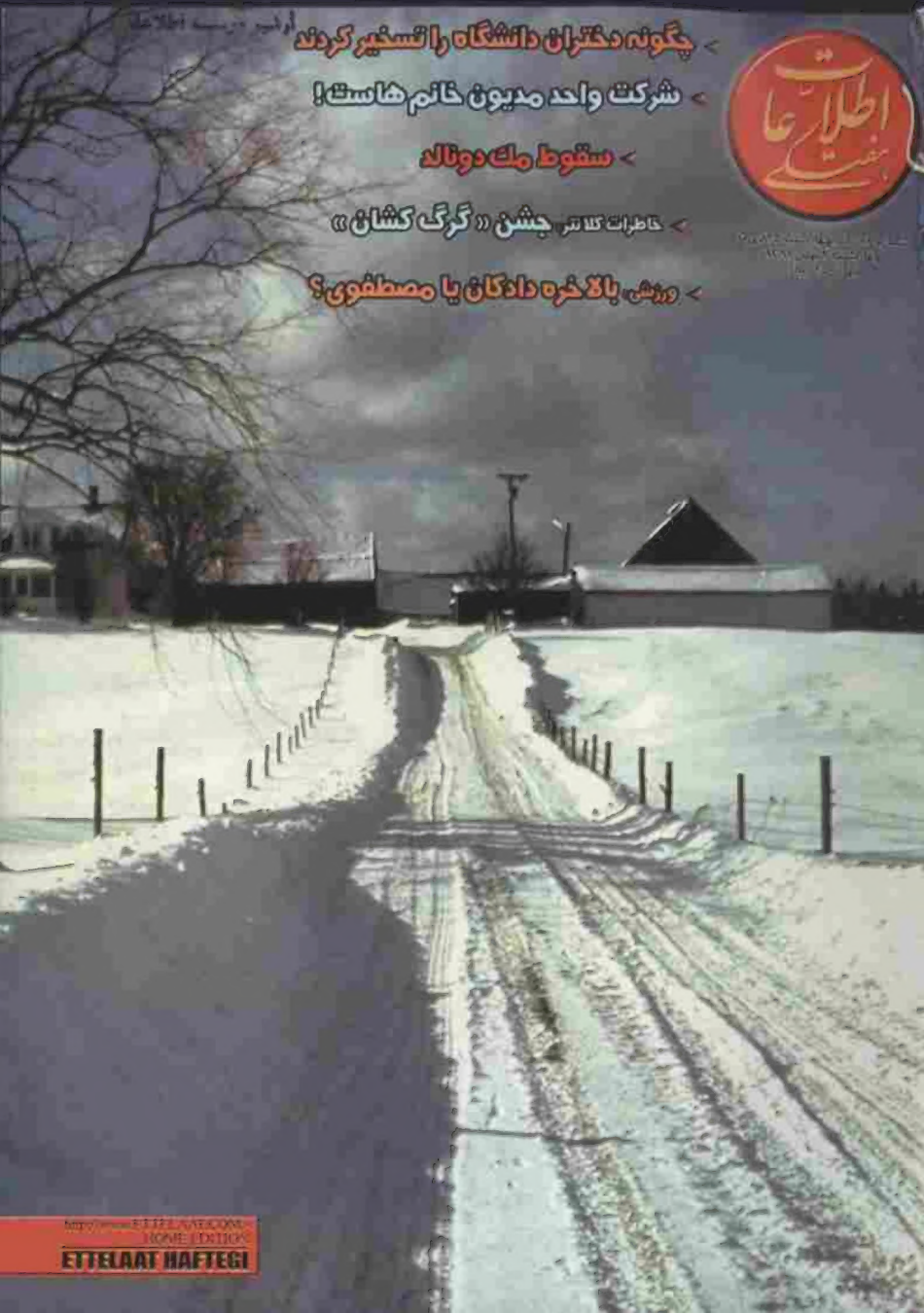
< سقوط مک دونالد

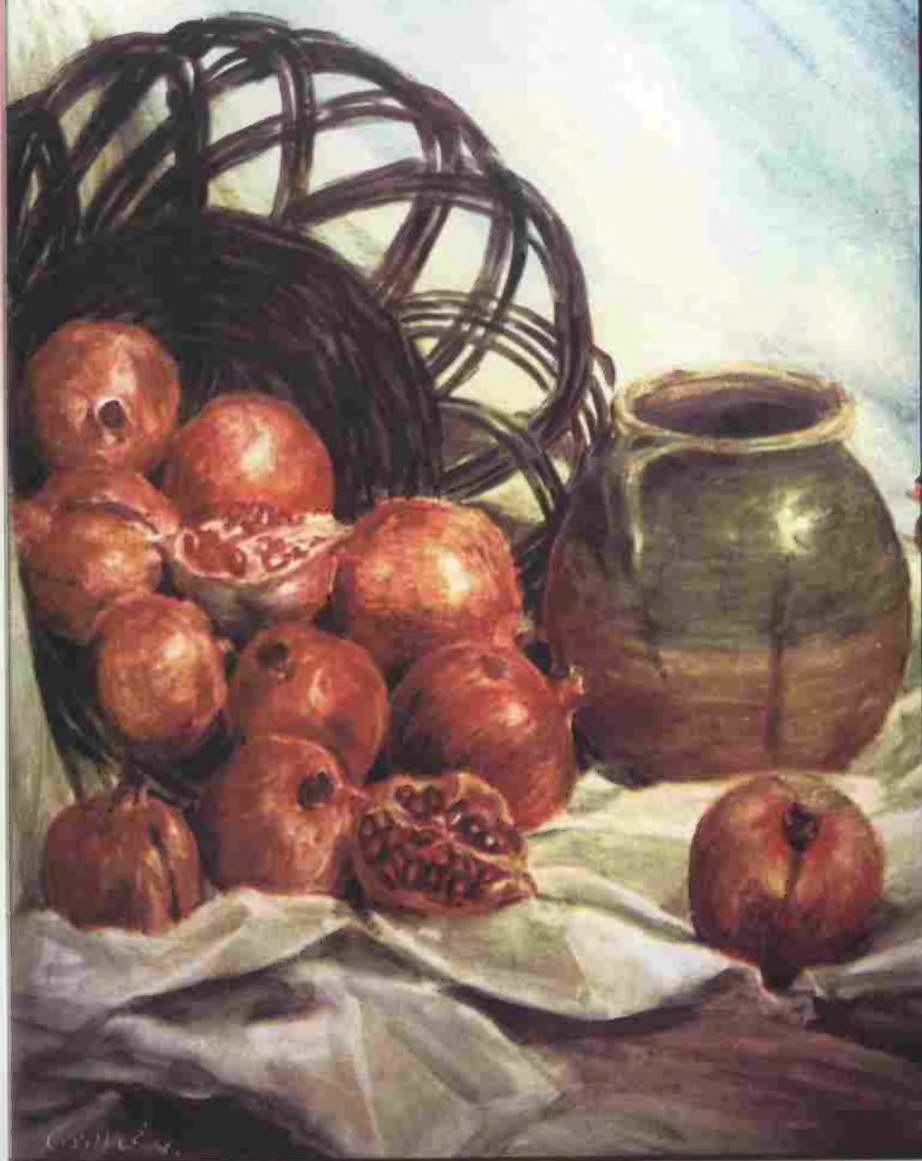
< خاطرات کلاشر، جشن «گرگ کشان»

< ورزشی، بالا خره دادگان یا مصطفوی؟



شماره ۱۰۰۰
تیرماه ۱۳۸۵
قیمت: ۱۰۰۰ تومان





یادداشت هفته

معهد امین جوانی

بکی بر سر شاخ و

بن می براند...

معمولاً در ستون یادداشت هفته به مباحث اقتصادی و اجتماعی می پردازیم و کمتر به مسائل سیاسی نگاه داریم به اندازه کافی حرفهای سیاسی در مطبوعات هست و چند صفحه خود این حیطه هم به مباحث سیاسی اختصاص دارد و لذا دیگر جایی برای بحثهای سیاسی نمی ماند اما این هفته اجازه بدیدم اندکی از این قاعده تنگت گفتم و علت آنهم موضوع سیاسی سیاسی منطقه و کشور است شاید رفت و آمدهای کثلاً مسعود سیاسی به کشورهای برای کشانی که نتیجه دشمنی در سیاست دارند باخوبی بیشتر موقعیت حساس زمانی باشد بحران عراق به مرز حساسی رسیده و در همسایگی ما عراق به تحولاتی صورت پذیرد و بسیاری از سیاستمداران دنیا معتقدند حمله آمریکا به عراق در ماه اخیر با ماه آینده

اتفاق می افتد و قاعدتاً نمی توان در این موقعیت نقش حساس ایران را نادیده گرفت که در مجاورت عراق قرار دارد و جنگ هشت ساله با این کشور بوده است و نیز از طرف دیگر اختلافات اساسی با آمریکا یعنی کشوری که پانزدهمین حمله به عراق خواهد بود. قطعاً حمله آمریکا به عراق تبعات و پیامدهای بسیاری خواهد داشت و متشابه تحولات اساسی در منطقه خواهد بود. ابراهام جاسپر با وجود توانایی بر طرفدار آمریکان در گردآوری یون و ادعای که اکثر این کشورها در دوره سیاستهای ایالات متحده دارند کوچکترین می نتواند و بی می ندی سیاسی در ایران می تواند موضوع آسیب پذیری سیاسی و اجتماعی کشور را پس از حمله آمریکا به عراق بالا ببرد و هرچه باشد، سیاستمداران و قوت بیشتری در عمل از جانب ایران بروز کند نقش ایران در تحولات آینده پررنگتر و جزئیات آسیب پذیری به حداقل ممکن رسیده و حتی شاید موجب استحکام بیشتر موقعیت کشور گردد.

لنگا و حرف اصلی این موقعیت حساس این است که چگونه می توان از کشور شد و ظهور بیرونی دارد از گفتاری صلابت و استحکام و ثبات کامل و کالی برخوردار باشد. در چنین شرایطی جهاتیان باید شاهد قدرت نظامی و قدرت کلمه در جهان مسوولین و انقلابی و ثبات و امنیت کافی داخلی باشند تا جرات و جسارت هیچ خیال آشفته ای در خود نباشد.

طبیعی است که در چنین موقعیت حساسی ایجاد تنش و بحران داخلی تا چه حد سبب این هدف و مقصود است برای حصول این مقصود باید وفاق و عملی خاصی داشته باشد و باید موقعیت حساسی کشوری را خوب درک کنند درست به چنین خاطر است که بزرگنمایی و تنش آفرینی هایی در حیطه مطبوعات و حتی بعضی روزنامه ها بهار نمی تواند راستی حلقه اقتدار نظام عمل کند.

فصل تریستی وجود ندارد که اقتضای طرح برای یک مطلب انتقادی یا آن ترتیب به بیرونی اقتضای مناسبت ندارد و اگر قصد و نیتی در کار مسوولان روزنامه و یا مسوولان تحریری وجود داشته نوعی شیطنت است که حتماً باید با آن برخورد کرد و این وظیفه است که قاعدتاً قلمی است اما نوع افروزی در این باره و در این موقعیت این اقتضای مناسبت نبوده و نیست. حداقل خود ما باید تدبیر بحررر دعیم و بهانه به دست غیر دعیم و استحکام و قدرت و وحدت کلمه خود را در این کلماتی که منتظر مشاهده نقاط ضعف و سستی و اختلاف در مطلع هستند زیر سؤال نبریم این هم وظیفه مطبوعات است و هم وظیفه اشعه و جماعات و هم وظیفه مسوولان و سیستم استیجائی کشور و هم وظیفه همه آنها مردم. دعوای خفایا و کیمیان را باید در دوزن خفایا حل و فصل کرد و نباید بیگران که شاهد دعوای

نامه های بدون واسطه

یککاری یا باز خریدی؟

شما در محله پاره دربار مشکل یککاری صحبت کردید اما در جامعه یک نوع یککاری و بر مبنای هم وجود دارد که سواد همه یارایا و مشکلات می باشد و آن باز خریدی است یعنی به عبارت دیگر کسی که حدود ۷۷ تا ۸۸ سال از عمر حلیه و جوانی خود را در سازمانی یا اداراتی که عمدتاً دولتی است مصروف می نماید و جوانی را پشت سر می گذارد اگر بعد از این همه سال دشواری را بخواهند و مثلاً باز خریدی کرده و تراشیک به سن نیز از حکم باز خریدی بگذرد و نه حقوقی بدست و نه حتی یک ریال پادیه باز خریدی چه می شود دشواری را گذارند چون کسی که از جوانی به مرز میانسالی و پیری می رسد و فقط در یک رشته خاص تخصص دارد آیا می تواند بدون سرمایه یا آنچه به ذهنش می گویند به دیگری نیز تبارد و کاری نیز بلد نیست زندگی کند؟ مخصوصاً در وضعیت کنونی کشور و واضح تر اینکه اینچنان در تاریخ ۸۸/۲/۱۸ پس از ۷۷ سال خدمت که اکثر در مناطق عملیاتی کردستان گرمسیری و دور ژرف و خطر و مقاومت و شهادت می نمودم خدمت نمودم مرا باز خرید نمودند و پس از چندی یعنی در همان سال ۸۰ تسویه حساب شد می نمودم وانی مناسفانه در این مدت در غرر کامل بسر می بردم و هر موقع به معارف طرح و برنامه و بر وجهه نامه خزانکار مراجعه می نمودم می نمودم تاکنون برای هیچ کس اعتبار نداشته امثال من شاید بعدها و همچنین هزاران نفر دیگر اگر عزیزان نمی خواهند پول بدست پس چرا باز خرید می کنند؟ آیا جوانی بعد از زیادی را

که حسابهای گرسنه است مسلمان نیست آخر این سلسلی ما به چه دردی می خوردی من خودم یک پارتیست هستم و وضع مالی خودم نارام اما اینچنین این صحنه چشوری دلم به درد آمد و به یاد جمله معروف صادق هدایت لاشم که می گفت تو زندگی در دهایی است که مثل خوره روح را آرام آرام می خورد و می ویش.

الان که این نامه را می نویسم دلم به چوری به درد آمده است و می خواهم بر سر همه ادعای سلسلی خفایا فرید بکشم و بگویم شرم بر این سلسلی که عین بی بردی است.

حیات الله و فای. فیروز آباد

حقوات زندگی در تهران

ایران یکی از نقاط زلزله خیز در جهان است و در کمربست زلزله قرار دارد و در طول سال زلزله های با شدت کم تا این اتفاق می افتد و هر سال زلزله های با شدت بیشتری در شش ریشتر زلزله می افتد که از آن جمله می توان به زلزله رومیل و زلزله اخیر در قزوین و همدان اشاره کرد. هر سال گزارشاتان برین عقیده اند که زلزله های با شدت در همان مکان است در تهران روی دهد و در این خصوص زلزله های اعلام کردند که اگر زمین لرزه ای با شدت هفت تا هشت ریشتر در تهران روی دهد ۱۰ درصد جمعیت آن زمین خواهد رفت که قاعده یقینی منسوب می شود و اگر واقعاً خدای کرده چنین زمین لرزه ای اتفاق افتاد افراد بسیاری در گوشه گوشه تهران را می توان مردگان متحرک نامید چون از بین می روند بدون آنکه خوششان بخوانند.

شاید بهانه خوبی باشد تا مهاجران محترم سایر

شرم یاد و این سلسلی

من نمی دانم آیا مسوولین جامعه در دهه های می بیند یا نه؟ همین مسوولیتی که سرگرم دعوای جناسی هستند آیا می دانند در این مملکت هستند کسانی که حتی همین الان خلی را نمی توان زندگی کنند؟ خود شاهد بودم در یکی از روزها که در باغی می مشغول خرید نان بودم مردی ضعیف و ناتوان را مشاهده می نمودم مرتب به دست من و به نان نگاه می کرد و می خواهد چیزی بگوید اما شرم و حیا باعث می شود که سکوت کند پیش او رفتم و خواهش کردم که سرعست را باز کند بعضی در گوشتی نشست و گفت من یک کارگر ساده هستم که سه فرزند دارم و مناسفانه حتی پول نان هم ندارم که برایشان بخرم با اصرار زیاد نان تهیه کرده و به او دادم و خودم پشت شونده شدم که چرا باید در جامعه اینهم فقر و بیخوشی وجود داشته باشد آنهم در جامعه اسلامی که مبادی می فرماید اگر کسی سیر نخواهد در حالی

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان عزیز و محترم و با عرض پوزش همدستی به خاطر تأخیر ناخواسته در ارائه پاسخ

● **کرامت بیگلی، بروجرد**
 نامه شما را به اصولی صفحه داستان زندگی نام تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

● **علی حسینی، گنبد**
 هیئت از کلاهی و با اتفاق خوانندگان ناخوشه

نی شومیم. همکاران انتقادات مایلند خوانندگان میباشند. انتقادات کار دیده نمی شود. از این به بعد سعی می کنیم مثل سرواژه مشکلات و عدهای که عملی نشود

به هیئت نامه ندیم. موقی باشد

● **اسماعیل مریخی، علی آباد کتول**
 سلام شما را به آقای و کلمی می رسانم ایشان بعد

از بازبینی هیئت درحال استراحت هستند. ان شاء الله با اعلام آگاهی ایشان نسبت به بازگشتی صفحه شکرگفته

و با صفحه طنزی مشابه آن اقدام خواهیم کرد.

● **حمید قزاقچه، اهوان**
 نامه شما به این صورت قابل چاپ نیست بهتر

است در نامه بعدی سبک را و بیشتر در بیان نگارید و اگر مدارکی دارید بگوی آنها را ضمیمه کنید تا در مورد

چاپ آن تصمیم گیری شود. موقی باشد.

● **حمید اسمایی، اهوان**
 حق با شماست اختلاف در حرف و عمل واقعی

داران اسلام و مسلمانان آنها در بین مسوولان کشور در پوشش مردم از اتفاقات مذهبی اثری ندارند. بیشتر

بازده و در مقابل حمله به بارها در این باره صحبت کرده ایم. اما چه کاری غیر از نوشتن و تذکره دادن و

انتقاد کردن از ما می آید. آنها وقتی گوش شنوایی نیست؟

● **نادر کاکلی، لایباد**
 هر چه سوخته را دفتر مجله تماس بگیرد از هتل

فرهوسی گرفتارند که کارت خبرنگاری شما در آن محل جا نماند است. لازم نیست خدمت شما و همه

خوانندگان مجله درباره اغفنت حفاظت از کارت خبرنگاری تذکر بدهیم. کسانی که کارت خبرنگاری

خود را به تلاشی از دست بدهند به هیچ عنوان کارت خبرنگاری جدیدی دریافت نمی کنند.

نامه به عزیزان به دستم رسید.

از لطیف شما خوانندگان خوب همیشه ما را سزگارم و امیدوارم که انتشارات در هفته های آتی بتوانم جداگانه

به نامه های شما پاسخ دهم.

● **خاتمه و اقایان**
 پروانه آقاولی، محمد حاجی، نذیر، کارگران

بیدارستان، نذیر، دکترا آقابابایی، گستان، نادر کاکلی، تاجیک، گویند، بروجرد، مغوری، تهران، حسین

سپهر، محلات، عاطفه شیخ الاسلامی، تهران، موکتن جعفری، تاجیک، زهر، سرلک الیگودرز، خمدوجو، مغوری، شهرقاسم، اهوان، رستم کریمی، زاهد، نیکبهر

بلوچستان، شاهپور جوهری، مشهد، حسن زمانی، آمل، اسدبابر کاکلی، تبریز، فارس، حسن کمالی، آمل، حاجی پور، مشهد، سید محمد طوسی، شیراز، احمدی، اراک، بهمن جعفری، زاهد، سراب، ذوالفقاری، ساوه، حسین

محمی، زاهد، کرمان، علویه یزدانی، تربت جام

موضوعات و همه و همه باید قدری اندیشه کنند و به

عواقب کار بیندیشند.

● **حمله احتمالی آمریکا به عراق به خودی خود یک**

تهدید به حساب می آید اما می توان این تهدید را به فرست

به حساب برد. اگر فرض کنیم که عراق به عراق حمله می کند

سیر تحولات آینده به همراه می آید. آیا چنین کاری

داریم و می توانیم چنین کاری به خرج دهیم؟ یا همان

باشد که باید خدای تبارک و تعالی در حکایت سدهی

شوم که یکی بر سر شاخ و بین می برد.

● **نظر خواهی از خوانندگان**
 از همه علاقه مندان مطلب یادداشت هفته پرسوالات

می کنیم که برای بحث شدن موضوعات مطرح شده

در این ستون با ارسال نامه و بیان اظهار نظر، اعلام

حکمایت در این مطلب کدام موضوعات

مشتتک دلیل بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

● **اقتصادی، ۲، اقتصادی، ۲، سیاسی، ۲، فرهنگی**

● **عقاری و ورزشی، ۲، سیاسی، ۲، فرهنگی**

● **از همه خوانندگان درخواست می شود که**

نامه های خود را به نشانی مجله صفحه یادداشت

هفته ارسال نمایند.

● **استندیل کاکلی، امیر علی فارس**

● **دولتمردان داستان و یک توضیح**

منطقه ای هفته به علت حجم مطالب و نیز تغییر

در ارائه مطالب مطلب توسط مسوول مجله منظم تر

صفحه در دلمرد داستان به نوبت چاپ می رانند.

● **از همه علاقه مندان این صفحه دعوت می کنیم که از**

هفته آینده صفحه داشته خود را بیاورند.

داخلی دعوت کرد. پانامان باشد اگر آسیبی به امنیت

کشور و نظام ارتشی جمهوری اسلامی وارد آید،

دشمنان را چه چاره خواهند داشت و نه راست

حساست. داشتن درباره ارزشهای مردم و

حساست داشتن در مورد عزیزان ملی که این انقلاب

مهرزون خون دل خوردنهای اوست. بسیار خوب است

اما خود آن عزیزان را به بارها درباره وحدت گفتم

یتواند بهر چیز از تشنج و اختلاف و هویشاری در

برابر دشمنان این نظام و این مملکت و ضرورت توجه

به حفظ نظام که از هر چیزی واجب تر است. صحبت

کرده و خون دلها از اختلافات و تفرقه افکنی داشته اند.

● **کیار دیگر به موقعیت حساس کنونی اندیشه کنیم**

و بگذاریم چاره بیرونی نظام. مستقیم، مستقیم، مستقیم

دشمنان مستقیم تا محوره در هر حال و بحرانی

برگ براند در دست ما باشد.

● **در این میان همه قوای مسلحه کشور و دستگاه**

امنیتی کشور وظیفه مند هستند و نمی توانند نسبت به

موقعیت حساس کنونی بی تفاوت باشند.

● **گاه هزینهای که برای چنین بحران آفرینی مالی**

می بردیم قابل محاسبه نیست.

● **توجه به موقعیت حساسی که در آن هستیم وظیفه**

همه است. حال با این توضیح باید کلاهمان را واقعی

کنیم که از خود چه می کنیم؟

● **استگاه امنیتی، دستگاه قضایی، قوه مجریه مقتنه**

شهرها و روستاها این شهر شلوغ و ترک گشته تهران

هیچ جدایی ندارد. غیر از جدایی از نظر

سرمایه گذاری و کسب درآمد، اما با توجه به شرایط

زاد و مسکنی میزان هزینه ها همین طور آلودگی

هوا و صوت و ... فکر کنیم زندگی در تهران مناسب

باشد. ما اینها به هم میزنیم و با محبت سیستم و بعضی

مسائل را باور داریم. کیلو کیلو اسفند می می کنیم

و برای اینکه گفتند کسانی که بد نگاه می کنند را دور

کنیم. هر اتفاقی که می افتد آن را به قضا و قدر متصل

می کنیم و هر فردی یا افرادی که در حادثه ای از بین

می رود، مگر از زده و خورده و غرق شدن در دریا یا

سوختن در آتش و یا در تصادف می گوئیم که به

پیشانی اش چنین نوشته شده بوده اما اعتقاد دقیق این

است که این مردمان می مایل است. اگر هم در تعوا

چاقی کشی کشند و اصلاً ندانند که با خود زیاده ای

خیزد دور هستند. کارهای آلوده زندگی نمی آید

به سلام رسیدن من به مقصد مطمئن بود. پس شخص

آینده من را با وضعیت زندگی می کند و خود را به دست

قضا و قدر نمی راند.

● **محسن ذوالفقاری، ساوه**

● **وام و هفت خوان رستم**

چندی قبل یکی از استادان با اخبار قرص و قرله و

مشکلات فراوان تصمیم به ازدواج گرفت و با ذکر این

نکته که با گرفتن وام ازدواج کسی از مشکلاتش کشته

می شود به بانک مراجعه و تقاضای دریافت وام نمود

نخست به هر کدام از بانکها از قبیل بانک شهرت، ملت،

رفاه کارگران، سپه و ... که تقاضا نمود با واژه تکراری

بوده ای برای این کار دارم مراجعه گردید و هفتی

این بانکها او را به بانک ملی پاس دادند و وی نیز به



یک هفته ، چند نگاه

مهدی سروش

چند رویداد مطبوعاتی

وقوع چند رخداد مطبوعاتی و توقیف دو نشریه با ترتیب انتشار روزنامه آن چنان اهمیت برخوردار بود که ناگهان و ظرف چند روز به‌طور فزاینده‌ای سیاسی کشور با تحت تأثیر خود قرار داد که با وجود تحولات مختلفی که در فضای کلی روابط قوا و برخی نهادهای مدنی وجود داشت اما اولویت خبری کلیه رسانه‌های کشور به تحولات حوزه مطبوعات معطوف شد. روزنامه بهار که به‌مدتی از آغاز دور جدید انتشار آن بیشتر نگذاشته بود، به حکم قضایی شعبه ۱۳۰۸ دادگاه عمومی تهران به منع توقیف رفت و روزنامه حیات که چاپ برخی در آن بازتاب‌های مبنی پیدا کرده به حکم دادگاه ویژه روحانیت به تعطیلی موقت کشیده شد. بررسی این دو رویداد و بازتاب‌ها و تبعات آن موضوع بررسی این هفته می‌باشد.

روزنامه بهار که پس از دو سال و نیم تعطیلی و سرطانی که حکم سبزه‌رست نسبت به آن مبنی بر پیش ماه تعطیلی سپری شده بود، از ابتدای دی ماه انتشار منظم خود را با تکرار یک و گروهی تازه آغاز کرد. این روزنامه که مدیرمسئول آن سعید پورعزیزی - مدیرکل اطلاعات و اخبار ریاست جمهوری می‌باشد - طی مدت انتشار تنها توانست شش‌هفته شماره ۱۳ و خوانندگان خود عرضه کند و با حکم قضایی سازمان مجاهدات توقیف شد. پیش از این در سال ۷۹ و مردی که تنها ۷۵ شماره از بهار منتشر شده بود، این روزنامه توقیف گردید و بد آن زمان به جمع انبوه نشراتی پیوست که طی چند ماه چندین مورد از آنها توقیف شده بود.

قلمی سازمانی که مجدداً بهار را توقیف کرده و در حکم خود تحت توقیف را «اصولاً به روش گذشته و با دغدغه جرم مدعیان محرم مبنی بر ۱۳ مورد تخلف از مقررات مکرر شش قانون مطبوعات اعلام کرده است» در نامه رئیس شعبه ۱۳۰۸ دادگاه عمومی تهران به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی «اسرار مدیرمسئول روزنامه به ارتکاب جرمی در قبیل توهم و افادت به مسوولان رسمی کشور» از دلایل دیگر توقیف روزنامه بهار اعلام شده است.

از این نامه آمده است: «روزنامه بهار به‌دفعه توقیف قبلی و داشتن حکومت‌گیری در ارتکاب جرم مذکور، بر تکرار جرمی از قبیل فعالیت تبلیغی علیه نظام و نشر اکاذیب به قصد تشویش افکار عمومی و چاپ مطالب خلاف واقع نیز اصرار داشته است»

این شعبه دادگاه عمومی تهران در نامه خود همچنین نوشته است: «با استناد به مواد قانونی و ملحوظ نظر با داشتن عدم توجه مدیرمسئول روزنامه مذکور به تذکرات و تسلیح مسوولان نظام و عدم اعتقاد به اقدامات پیشگیرانه دادگستری، درخصوص سایر نشریات به حکم وظیفه قرار توقیف موقت روزنامه بهار را صادر و اعلام می‌کند»

روزنامه بهار که اینک پس از گذشت از سه هفته تمدن‌انگیزی در عرصه اطلاع‌رسانی و انگیزه‌بخشی به افکار عمومی مجدداً از انجام این خدمت محروم شده در نخستین سرمقاله خود نوشته بود: «بهار می‌خواهد فکر ایجاد کند و آنجا که می‌تواند مظاهر خود را به فکر اندازد» لذا برای گسترش سلامت تفکر، بهار نمی‌تواند وارد شعار و ترغیب شود زیرا دعوی و نرا فرصت تفکر را از انسان‌های گدازد.

این روزنامه در آخرین سرمقاله خود نیز با عنوان «استانده تحمل بحران‌پذیری» به اشاره به معرانه‌ای موجود در جامعه و تشویش‌های جاری در کشور نوشته است: «استمرار تعلل سیاسی فعلی، تبعات ناموشافی در برابر آینده حاکمیت و ملی متعلق ملی، برپای خواهد داشت زیرا آستانه تحمل نظام‌های سیاسی در مهارسازی و هضم به‌رحله نامحدود نیست و با پایان ظرفیت چالش‌های مملکتی بر این نظام‌های مستقر خواهد شد، بنابراین برخلاف شعارهای شتاب‌زده توان یک نظام در مهار و هضم به‌رحله‌ای عده‌ای از هژمون از تشویش‌های قوت آن است، اما تقصیر برای فراهم‌سازی وضعیت آن محسوب نمی‌شود»

سرمقاله نویسی روزنامه بهار برپایس معیار بیان که به نتیجه‌گیری کرده است: «جمهوری اسلامی ایران که با بحرانهایی پرشاری مستعد و در سطوح مختلف قدرت مواجه است، به‌یستی هرچه سریع‌تر و پیش از اقیانوس آستانه تحمل بحران‌پذیری نظام به تبیینی اساسی برای محدودسازی ابعاد مکرر و کثیف به‌رحله روی آورد. مستثنایی به این هدف مستحکم‌سازی از طریق مدیریت یکپارچه بحران‌های پیش‌روی این دولت نیست. زیرا به نظر می‌رسد ظرفیت پندانی برای مهار یا هضم به‌رحله‌ای پرشار اضمحالی در آینده باقی نمانده است و این نکته بر ضرورت اقدام جهت یافتن مکتب‌های جهت‌مناحت از وقوع به‌رحله‌ای آتی و پیشه‌کن‌سازی عوامل ملطف‌تری به‌رحله‌ای مستعد می‌آید»

روزنامه بهار که در بهار ۷۹ به جمع خواننده مطبوعات پیوسته بود، تا استان ۱۳۰۸ توقیف شده اما در ابتدای زمستان ۸۱ مجدداً وارد عرصه و چرخه خبررسانی گردید و در همین زمستان و پیش از فرارسیدن بهار ۸۲ مجدداً طعم توقیف را چشید و چشم انتظار تشکیل و حکم دادگاه که مشخص نیست به زمانی خواهد بود.

توقیف روزنامه بهار دره‌ای که تبعات و پیامدهای طرح چاپ شده در حیات‌نویسی سیاسی کشور را در بر گرفته با سکوت سپری شد و کمتر واکنشی را به‌انگیزید و روز ۲۹ دی ۸۱ در تاریخ مطبوعات کشور روز خوش سپری نکرده است زیرا دو روزنامه به فاصله چند ساعت به تعطیلی موقت کشیده شدند. علاوه بر روزنامه بهار روزنامه حیات‌نوی هم البته با اتهامی از نوع دیگر توقیف شد. حکم حیات تو را به دلیل روحانیت بودن مدیرمسئول، دادگاه ویژه روحانیت صادر کرده و در اطلاعیه روابط عمومی این

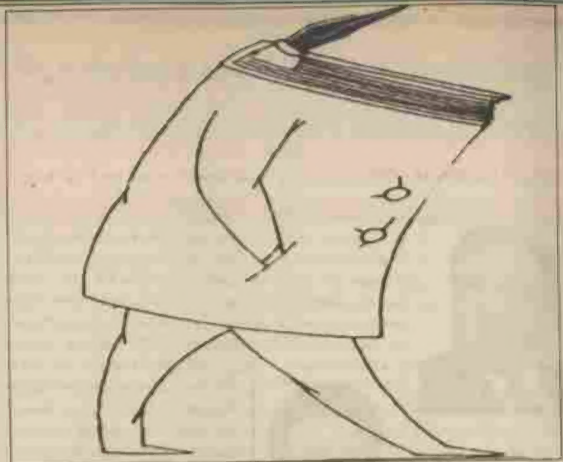
دادگاه به اشاره به طرحی که در روزنامه حیات‌نوی چاپ رسیده و از آن برداشت افادت به حضرت امام‌اراده شده آمده است: «تلاشه بر مدیرمسئول روزنامه چند تن از اعضای هیأت تحریریه به این دافسرا اعضاء و از آنان تقاضای حذف و ملغی شده عوامل تبلیغی با محوریت شناسایی و تحت تعقیب قرار گرفته روزنامه حیات تو که در شکل جدید سه سال از انتشار آن می‌گذرد به مدیرمسئولی حجت‌الاسلام سیدحاجی آملی‌نوی منتشر می‌شود و پیش از آن با نام مجله اسلام منتشر می‌شد»

در سبب‌هایی که این روزنامه عنوان حیات اسلام را داشت نیز یک بار به خاطر درج یک مصاحبه که حساسیت‌های ویژه‌ای داشت به محاق توقیف رفت و ولی چند سال بعد از توقیف باز آمد و چندین بار همان نام سپس با تغییر نام به حیات‌نوی انتشار خود را از سر گرفت. این روزنامه از ملیت نشریات اصلاح طلب است و در دوره‌ای که بسیاری از نشریات تعطیل شدند، با ایجاد شروع در مطالب سعی در جذب مخاطبان نشریات اصلاح طلب در داشت حیات تو که پس از انتشار شماره ۸۹۹ توقیف شد در شماره ۸۹۷ مورخ ۸۷/۱۰/۹۸ در حاشیه مصاحبه‌ای از دکتر غلام‌عباس موسوی پیرایون مباحث اضمحالی و گدار در جوامع طرحی را به پرسش رسیده که برپایس توضیح بعدی روزنامه به ۲۵ سال پیش مربوط است. طرح این طرح به دلیل برداشتی که از آن مبنی بر افادت‌آمیز بودن نسبت به سلامت حضرت امام‌آیت‌الله‌عظمی جعفری اسلامیه داشت و انتشارات بسیاری از ارتکاب و علاوه بر بحث و جدلیات مطبوعاتی در سطح محافل مذهبی قم و تهران بازتاب‌های مبنی وسیعی پیدا کرده به‌طوری که پس از آن نامه چند جعه در قم و تهران بسیاری از انتشارگران این اقدام را مستحق و خواستار برخورد با سیاست‌گذاران چاپی روزنامه شدند. گذشته از آن جامعه درمیان حوزه خلیه قم درص و از روز ۲۲ دی ماه در سرمد کشور به شایعه اغراض‌انگیز تعطیل کرد و برخی از علماء آیت‌عظام هم خواستار برخورد با این موضوع شدند.

روزنامه حیات نو که انتشار طرحی در آن منشاء یک بحران در کشور گردید به روز پس از چاپ این طرح طی توضیحی نوشت: «طرح چاپی در سال ۱۳۷۲ میلادی یعنی ۲۵ سال پیش در جریان اختلافات تاریخی مسوولان آمریکا کشیده شد و در مطبوعات این کشور به چاپ رسیده است و اشاره به مضامین ناآید گردن سرراه‌های اجتماعی دارد و تصویری از دلد یک مقام قضایی است که موجب شایعه شده و هیچ‌گونه ارتباطی با ایران و مسائل آن ندارد»

حیات نو بر توضیح خود خاطرنشان کرد که طرح مذکور از اینترنت اخذ شده‌ای و در همین حال به منظور احترام به افکار عمومی جامعه و رفع شبهه روزنامه حیات نو با هماهنگی مسوولان مربوطه نسبت به پیگیری و بررسی موضوع اقدام کرده و در صورت اصرار کتبی یا عوامل آن برخورد خواهد کرد. در پایان ضمن پوشش بر این نکته تأکید می‌کنیم که حیات نو به استقامت و پاک و مضامین به غلام‌مندان به انقلاب و مقدسات احترام گذاشته و خود را مقدم بر حیات از جرم و تقویت آنها می‌داند. از آنجا که اغراض‌کنندگان معتقد بودند طرح حیات‌نو به سلامت حضرت امام‌اراده توین کرده





توقیف روزنامه بهار در حالی که تمعات و پیامدهای طرح چاپ شده در حیات نو فضای سیاسی کشور را پر کرده با سکوت مبری شد

موضوع با واکنش مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام مواجه شد و این مؤسسه طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «با توجه به سوابق روشن و مبارزاتی مدیرمسئول مشرک این روزنامه و ارادت ایشان به حضرت امام - که اهتمام عمده مدیریت روزنامه را منتهی ساخته است. و با توجه به فرمایشات اخیر مقام معظم رهبری مبنی بر ضرورت حفظ آرامش و وفای لازم است تمامی دوستداران امام راحل به شرایط ویژه و حساس کشور و منطقه حمایت کلی مبدول نموده و با حفظ وحدت کلمه اصنامات خویش را در صحنه حمایت منطقی و آگاهانه از قدس‌یاد و دام رهبر کبیر انقلاب اسلامی متجلی سازند و مراتب باشند تا از عوامل قابل تغییر خدای تبارک و تعالی در جهت تضعیف ارکان و قوای نظام جمهوری اسلامی سوءفهم نشود» در سلسله مطبوعات هم موضوع طرح کار شده در حیات نو بازتابهای داشت. روزنامه آفتاب بود در یادداشتی به سبب مدیرمسئول روزنامه اشاره کرد و نوشت: «امید آن است که متولیان امور یا برکنار گرفتن طبیعت کار روزنامه‌ها ضمن بررسی اجازه ندهند که یک موضوع قابل افشای به یک مسأله سیاسی تبدیل گردد و تاخوالت شخصیتی دیگر از چهارم‌های مشهور به آرمانهای ملت در لغز و دل مردم عدا شده از بعضی باورها قلمداد شود»

روزنامه همبستگی نیز در سرمقاله‌ای با عنوان «متمحل پیش‌رو» نوشت: «دامن زدن به تلافی که در حیات نو افتاده از هیچ منطقی قابل دفاع نیست باید پذیرفته که هیچ سوابقی در کار نبوده و نظیر این تلافی که مادر مقام شهادت نیستیم و کاری به بررسی و نابرسی آن نداریم هر روز ممکن است بر فعالیت‌های مطبوعاتی رخ عهد مهم این است که ضریب مقاومت افکار عمومی را در برابر چنین

سناریی بالا ببریم تا خدای تبارک و تعالی در برابر اینک چیزی چهار تبه و آفتاب نشوند و واکنشی منطقی و قانونی از خود بروز دهند»

در مقابل روزنامه جمهوری اسلامی که هنوز موضوعی انتقادی نسبت به مطبوعات جریان اصلاح طلب داشته در یادداشتی با عنوان «پاک‌نشین مطبوعات» نوشته است:

«آهنگه اکنون از رهگذر آلودگی بخشی از مطبوعات بر سر جامعه آمده متأسفانه محصول همین سیاست مدارانی باشد. آخرین آیدی بر کسبانی که با گسترش سفره تسافل و تباهی روزگارت ارشاد راه را برای این آلودگی باز کرده و پاتی فساد مطبوعاتی متعفن شده که در آن آبروی انسانها و حتی مقدسات دینی، کثرتن یکجایی نازد و دروغ و تهمت و توهم و بی‌حاشی جای اطلاع‌رسانی را گرفته است زشت‌تر و تنگ‌انگیزه‌تر اینکه دشمن‌ستیزی در این دسته از مطبوعات جای خود را به دشمن‌پرستی داده و کار به جایی رسیده است که آرمانهای انقلابی و ارزشی به ارجاف آورده شده توسط ابهام خمینی. در این دسته از مطبوعات تکامل نمی‌شود و حتی شخص امام نیز آماج توهین قرار می‌گیرد»

طرح روزنامه حیات نو با توجه به ابعادی که پانصدت‌های آن یافته به نظر می‌رسد فراتر از توقیف روزنامه باشد و بازتابهای آن همچنان ادامه یابد. هر چند منطق و عقل حکم می‌کند نظر به شرایط خاص کشور برای برخورد کردن آفتاب احتمالی این مایه‌اندیشی انتقاد شود و بخیران پیدا آمده به نحو منطقی مهار شود. و گرنه ممکن است تمعات منفی بالا گرفتن بحث و جدلهای میان جناحهای سیاسی و تنش‌های موجود افکار زیاده‌پزیر در افکار عمومی و کلیت جامعه برجای بگذارد

۱- بر تکرار اصح دانشمندان ایران خون شد منیران کلان اقتصادی ۲۲ میل از مومن و خلافتی است لطافت پرورد (آسیا ۱۲/۱۲۰۱)

۲- اختلاف نظر بر سر متوالی مذاکرات هیأت رئیسه مجلس و اعضای شورای نگهبان، نویی چرا که جمهوری اسلامی ایران (بهار ۱۳۸۱/۱۲)

۳- مقاومت کاخ سلیمان با تجدید صدام به روسیه (حیات نو ۱۳۸۱/۱۲)

۴- وزیر اطلاعات در همایش آذربایجان کسی که سروایت پذیرفت نباید نقش لیونیسیون را بازی کند (رسالت ۱۳۸۱/۱۲)

۵- پرسش گزارشی بانک مرکزی درباره هزینه مدیریت در بانک واریز می به ۳۹۹ هزار تومان رسید

۶- جوان ۱۳۸۱/۱۵

۷- هشدار عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس رنگ خطر نیز در ایران به صدا درآمده است

۸- ایران ۱۳۸۱/۱۵

۹- معاون فرهنگی استانی تهران از گفتگو با معلم چپ خبر داد سراسر از قوری به خارج از کشور می‌فرستد برگرداند (مجامع ۱۳۸۱/۱۵)

۱۰- پیش خطاب به سربازان آمریکایی برای حمله به عراق آماده باشید

۱۱- مدیو ۱۳۸۱/۱۵

۱۲- گرونی در واکنش به نحوه انتشار خبر نخست هیأت رئیسه مجلس و شورای نگهبان ایران را کرد. اعتراض به تشریح یک خبر

۱۳- ایران ۱۳۸۱/۱۶

۱۴- واکنش رئیس مجلس به سخنان آیت‌الله یزدی گرونی جرم سیاسی محسوب نیست

۱۵- حیات نو ۱۳۸۱/۱۶

۱۶- استقرا تکنیکی ترکیه در خاک عراق: میمات‌های ترک به سفر صلح دست زدند

۱۷- انتخاب ۱۳۸۱/۱۶

۱۸- یازار داغ شلیقه در سلیقه‌ای اینترنتی

۱۹- اعتقاد ۱۳۸۱/۱۶

۲۰- گزارش از عملکرد مالی و بودجه صدا و سیما بر اساسی بازبین

۲۱- بهار ۱۳۸۱/۱۷

۲۲- رقابت نامزدهای انتخابات شورای آگاهی خود

۲۳- همبستگی ۱۳۸۱/۱۷

۲۴- رئیس گل دانشگاه تهران رسیدگی به یک پرونده مهم مفلس اقتصادی به زودی آغاز می‌شود

۲۵- آفتاب بود ۱۳۸۱/۱۷

۲۶- گزارش ویژه آفتاب ۱۵ ژانویه صورت می‌گیرد

۲۷- انتخاب ۱۳۸۱/۱۷

۲۸- حیات نو استیقامد فارغ‌مطالین رمانس بازجوی می‌شود

۲۹- همبستگی ۱۳۸۱/۱۸

۳۰- چهار شرط ایران برای صدام

۳۱- آفتاب بود ۱۳۸۱/۱۸

۳۲- تا تأکید بر افزایش کیفیت خودروهای داخلی و در جلسه علمی مجلس، جهانگیری تا قسم در برابر واردات خودروی خود می‌ایستد

کره شمالی و مشکل هسته ای با واشنگتن

حسن فتحی

کره شمالی از ماه دسامبر فعالیت هسته ای در یکی از راکتورهای خود را آغاز کرد



در ایدئولوژی و با
مارکسیسم در فیلیپین و
روسیای جمهوری
کره جنوبی که بدون
پشتکوتاه مدرسی
سلاحها قدرت را در
دست داشتند و به

بزرگ رهبر کره شمالی

بگزاره سر از توسعه و زندان
در آوردن عبرت بگیرند و به
اصلاح روشها و برنامه های
خود بپردازند

کره شمالی به این دلیل که
حیثیت سیاست اطلاع رسانی را
در پیش گرفته و سیاست
پلیسی را حاکم کرده به یک
ازده گاه و زندان بزرگ تبدیل شده است استوار
مسئله تسلیحاتی و با چالشهایی که هر چند تکنیکی از
سوی یونان یونانک نیست به حسابها ناهنگ سلبان از
حکومت هستند که برای میان هر چه بیشتر مردم از
کشور صوت میگیرد و هدفی جز وارد آوردن فشار
هر چه بیشتر بر مردم ندارند زیرا دلبازی وجود ندارد
که به بنگاره کره شمالی پلنپ نیروگاهها را بشکند و یا
فعالیت های تحریری هسته ای را از سر بگیرد

این کشور سلبا قبل برای متوقف کردن
فعالیت های خود اتمیالاتی از آمریکا کره جنوبی و
ژاپن گرفت و آنها در ازای این اقدام یونان یونانک به
ارسال سوخت و مواد غذایی به شمال اقدام کردند لذا
در واکنش به این اقدامات کره شمالی، آنها نیز
کشک های خود را قطع کرده اند در این میان فقط مردم
محموم و تحت ستم کره شمالی هستند که از پیدایش
وضعیت نگران کننده ای مدغم می بینند و به فکر قرار
گرفتن این سلبا بیگانه نیز واقعیت است که برخلاف
شعارها و آنچه در ایدئولوژی رسمی دولتی کره
شمالی عنوان شده خلق ها مع از آزادی برای حاکمان
ندارند و خواسته ها و مسائلشان به هیچ انگشت می نشود
اگرچه مدعیانی به سلاح هسته ای و با تقویت بنیه
نظامی برای کشورها ضروری می باشد اما معارزه
این سوال مطرح بوده که آیا می توان با تقویت کردن
تحت فشار قرار دادن مردم به تقویت بنیه نظامی
پرداخت و با اصول آچنین افلاسی در شرایطی که مردم
از فقر و ناداری رنج می برند توجیه پذیر است؟

قبته در ضرورتی که کشور در معرض تهدیدات
خارجی قرار گرفت باشد این امر قابل توجیه است
در حالی که اگر هدف تحت فشار قرار دادن ملتها و
همسایه ها باشد پستندیده بیست در این شرایط به نظر
میرسد کره شمالی از برنامه های هسته ای



رهبر کره شمالی

فرهنگی شوروی و شرقییت پایان جنگ سرد
بین دو ابر قدرت، این ایدئولوژی را به وجود آورد که این
وضعیت به تمامی تقابل بین سربا سربا می کند و رقابت
تخریبی و سلبی تسلیحاتی جای خود را به دوستی و
تعاون خواهد داد، ولی با گذشت بیش از یک دهه به نظر
میرسد که بخش بیینی در خود برخی مناطق و
حکومتها خیلی خام بوده و قابل قبول نباشد
به طوریکه هنوز هم در بنیه های از جهان شاهد
ادامه جنگ سرد و رقابت تخریبی هستیم که
علاوه بر اینکه این روند به ضرر مردم منطقه
می باشد شرایط را پدید آورده که ملتها رانیز به
رویکردی هم وادار کرده و در آستانه جنگ قرار
داشته

وضعیت شبهه جزیره کره در هفته های
گذشته از
زمانی که دولت
پوهونگ پادک
رسمی اعلام کرد
که به تولید
سلاح اتمی و
از سرگیری
فعالیت
نیروگاههای
هسته ای روی

آورده نگارنده گزیده و علاوه بر مردم شبه جزیره
کره که پس از جنگ جهانی دوم با این مشکل است به
گرمین هستند مردم کشورهای همسایه نظیر ژاپن
چین و روسیه را نیز دچار مشکل ساخته است
نگاهی به وضعیت نامناسب اقتصادی کره شمالی
و مقایسه آن با سیاست غیرمنطقی که سران این
کشور بر زمینه تولید و تکثیر سلاحهای کشتیر جمعی
در پیش گرفته اند این واقعیت را آشکار می سازد که
سران کره شمالی فاقد عقلانیت و دیوانه هستند
هستند و توجیه به خواسته های نژادهای مردم ندارند
برای این گروه غیرمنطقی که پس از جنگ جهانی دوم
زمام امور را در این بخش از شبه جزیره کره در دست
دارند آنچه اهمیت ندارد نیازها و خواسته های مردم
است زیرا در مواقعی که مردم کره شمالی از معضلی
گرسنگی رنج می برند و با مشکلات بسیاری در زمینه
معیشتی و درمانی روبرو گردند، رهبران این کشور در
عوض رفع مشکلات و دارمیدها به مسابقه بی حاصل
تسلیماتی روی آورده و پیش قدمه ای از سرگیری های
این کشور را صرف تولید و تکثیر سلاحهای کرده اند
که هیچ نفعی برایشان ندارد به این دلیل که اگر فکر
باشد ملتها علیه حکام سربا به طوفان بپردازند و در صدد
برگشتارشان بپردازند، این سلاحها و امکانات به
هیچ وجه قادر به متوقف آنها نخواهد بود
مرکز کره شمالی دید از تجربه افرازی نظیر سوریه



مادر و هم کره شمالی

سفر مقامات عراقی به تهران و گفتگو و ایدئولوژی
شرایطی که هر روز فشارهای آمریکا به بغداد افزوده
می شود، از مسائلی است که افکار عمومی مردم جهان و
منطقه را به خود مشغول داشته و سبب گردیده ایران به
عراق همسایه عراق و به دلیل مسیشتی که در پیش
گرفته به عنوان یک کشور خیری مورد توجه قرار بگیرد
در این مورد باید به سرانجام سفر انجام گرفته
نمایم صبری وزیر خارجه عراق به تهران و دیدار جلال
طالانی رهبر اتحادیه میهنی کرهستان از ایران اشاره
کرد و رئیس میونسو در گزارشی به مساله سفر وزیر
خارجه عراق پرداخته و اعلام می کند پس از تهدیدهای
مکرر مجلس به تعویق انتقال خلای وزیر امور
خارجه ایران در صورت سفر ناجی صبری وزیر
خارجه عراق به ایران سرانجام دولت این سفر را به
دست نامعلومی به تعویق انداخت و در ادامه گزارش این
رادیو آمده نمایندگان مجلس گفته بودند عراق ابتدا باید
شرایطی را که ایران در زمان سفر قلی آقای صبری
برای دولت بغداد تعیین کرده بود بپذیرد تا آنها پس از
آن امکان ملاقاتها وجود داشته باشد از جمله
این شرایط پرداخت غرامت جنگی از سوی عراق
درخواستی از ایران برای آغاز جنگ و از ای بدو قید و
شرط است ایران این درخواست را بپذیرد

رادیو صدای اسرائیل نیز در گزارشی به این مساله
پرداخته و گفته در تهران در حالی که اقدام شد سید
مسعودی برای آشنای وزیر خارجه عراق شرایطی قابل
شد و نیز شماری از نمایندگان مجلس پیش شرایطی
با برای پذیرش ناجی صبری در ایران اعلام کرده اند
گزاره عراق در تهران گفت دولت بغداد اصرار دارد
وزیر خارجه خود را به ایران بفرستد اما رادیو به نظر
از روزنامه اشباح می آید وزیر خارجه ایران و
مخارشات جلسه و برای سر مسائل وزارت امور خارجه
تهران تشکیل دادند که سرانجام تصمیم گرفته سفر
وزیر خارجه عراق به ایران تا اطلاع ثانوی به تعویق بیفتد
در کنار لغو سفر ناجی صبری به تهران باید به
باید جلال طالانی اشاره کرد و رابطه با این سفر نیز رادیو
ای می رسد در برنامه حاکم جهان نموده به بررسی آن
پرداخته و اعلام می کند سفر طالانی به ایران در موقعی
ضرورت می گیرد که قرار است حدود یک هفته دیگر
نخستین نشست کمیته حفاظتی دواستفان اتفاق بیفتد
مختلف دولت عراق در شهر اربیل در منطقه کردستان
آن کشور برگزار می شود آقای طالانی یکی از اعضای
از شد این کمیته مهاجرتی است که در نشست گروه های
آوردیمون عراق در لندن در ماه گذشته ایجاد شد
رادیو صدای اسرائیل هم در گزارشی خود می گوید
جلال طالانی در بدو رسیدن به فرودگاه مهرآباد گفت
برای جلوگیری از جنگ احتمالی آمریکا همه عراق آشنایی
میجی کردستان عراق و می پوشاند به صدام ارائه داده
که اگر آنها را بپذیرد لغاتال وقوع جنگ اندک خواهد
شد این نشست کمترین دواستفان عراق از مشکلات شش
است و دیگری موافقت آن با تشکیل یک حکومت انتقالی
در شرایطی که بحث بر سر سفر عراقی های به ایران
بود و رادیو صدای اسرائیل به سبب این خلای و خلای
آلمی پس از بازگشت از ترکستان اشاره می کند
وزیر خارجه ایران در فرودگاه مهرآباد نیست به اهداف
آمریکا به تغییر رژیم های دیگر حکم بر می خیزد
اطلاع نظر کردی را وجود منطقه خطر از نوع
اشکالی جنگ آمریکا علیه عراق گفت آمریکا به ایران
حمله نخواهد کرد

رهزاد امیران از تهران

منظور از جنگ ستارگان چیست؟

آنها با تسلیحاتی آمریکا و شوروی به عنوان دو ابر قدرت جهانی به سلاح هسته‌ای، رقابت تسلیحاتی میان آنها شدت گرفت و دو کشور به تقویت پتیه هسته‌ای خود پرداختند. مشکل دیو دو ابر قدرت زمانی حاد شد که آنها به تکنولوژی تولید موشکهای استراتژیک قرار پیدا دست یافتند که با استفاده از آنها می توانستند شهرهای بزرگ را ویران کنند.

در این شرایط دو مسأله مورد توجه دانشمندان و مسوکران قدرت

اولی: دو ابر قدرت برای محدود کردن تسلیحاتی هسته‌ای که در نهایت به توانایی میان سران دو کشور در زمینه صدور کردن تولید و تکثیر این سلاحها انجامید.

دوم: تلاش برای دستیابی به سلاحهای ضد موشک، که بتواند موشکهای استراتژیک را در فضا منهدم کند و پیش از اصابت به هدف از بین ببرد. در این ترتیب فضا نیز به صحنه رقابت تسلیحاتی دو ابر قدرت تبدیل شد.

آنچه امروزه جنگ ستارگان نام گرفته و در راستای این تلاشها و رقابتها می باشد، در زمان ریاست جمهوری ریگان آغاز شد. روزگار ریگان در ۲۲ مارس ۱۹۸۲ طی سخنرانی حسن اشاره به مسأله تسلیحاتی را داشته‌اند. آمریکا می‌خواست تسلاسی سازان که بتواند سلاحهای اتمی را از بین ببرد.

این مسأله اعلام کرد، همانا امشب تلاشی را آغاز می‌کنیم که هدف آن تغییر سیر تاریخ بشر است.

به این ترتیب امروز جنگ ستارگان یا اس بی ای الیکار است. اس تر لیکار یا به عرصه حیات گذارد. ریگان در ژانویه ۱۹۸۲ دستور داد طرح تحقیقاتی و عملیاتی دفاع موشکهای استراتژیک مستقر در فضا اجرا شود.

این پروژه بنایه دلایلی برای مدتی متوقف شد، خصوصاً پس از فروپاشی شوروی که جنگ سرد به پایان رسید. ولی با ریاست جمهوری جورج بوش پدر مجدداً این پروژه به برنامه اجرا درآمد. به طوری که مقاصد آمریکا در این راستا مست به پرتیبان آمریکا در آلاسکا زندگی که تعدادی از آنها به موفیقت همراه بودند. لذا این سؤال مطرح است که با توجه به پایان جنگ سرد و ابر قدرت و از بین رفتن شوروی چه نیازی به این پروژه جواباند؟ سخنان سال ۲۰۰۲ بوش درباره «محمور شورا» و تهدیدات آمریکا با موشک از سوی دیگر کشورها توجه کننده این اقدامات می باشد.

هدف از برنامه ابتکار دفاع استراتژیک (Defense Initiative) توسعه و استقرار سیستمی بر روی زمین و یا در فضا است که سران با به کار بردن تکنولوژی بسیار پیشرفته مانند لایحه لیزر و توپهای ضد موشکهای فضاپیما می توان موشکهای استراتژیک دشمن را در مراحل مختلف بردار و از بین ببرد. از این رو به نظر می‌آید که پروژه جنگ ستارگان یک پروژه دفاعی است اما می‌توان آن را به یک سلاح نظامی نیز تبدیل کرد. ویگانی معتقد بود این سیستم «محمور است» در برابر تسلیحات اتمی.

فکت ثانوی هم دست به تلاشهایی در این مورد زد که پس از فروپاشی این ابر قدری اوضاع رنگین شد و روسیه که ورت شوروی می باشد، بتوانست این پروژه را ادامه دهد. براساس تحلیل بین آمریکا با تسلیحات و قدرت این پروژه را به می‌گیرد و توانست به موفیقت‌هایی دست یابد. اما هنوز رسماً آن را به کار نگرفته است. زیرا پروژه مزبور تکمیل شده و توانایی‌ها و معایبی دارد که باید برطرف شود.

می‌باشد، این کشور را تحت فشار قرار داده و وادار به ترمیم از سیاستها و برنامه‌های اژانس بین‌المللی انرژی اتمی نماید.

تلاش تعامل و تلاشی که از سوی این اژانس و کشورها برای بر سر عقل آوردن کره شمالی صورت می‌گیرد. صرفاً جهت پرورین از متشنج شدن اوضاع در شبه جزیره کره است. کره شمالی با این واقعیت و تلاش واد و باید از موفیقت به دست آمده برای کسب اعتبار بهره‌مندی کند و یا اینکه با برطرف‌های تسبیح و غیر اصولی اوضاع را برای پیش واد خیم کند. و به مشکل افرینی بپردازد.

هر چند سران کره شمالی از زمان کیم ایل سونگ که در جریان جنگ جهانی دوم با کمک ارتش سرخ شوروی قدرت را در بخش شمالی شبه جزیره کره در دست گرفت و با پایری و مساعدت کمونیست‌های چین به تقویت پله‌های حکومت کمونیستی خود پرداخت تا حال حاضر که پس از مرگ او قدرت به پسرش کیم جونگ ایل سپرده شده شاهد فرار و تنبیه‌های بسیاری بوده اما یک واقعیت ملموس را نمی‌توان نادیده گرفت که آنها در عوض اینکه رفاه آسایش ازاد و صلح را برای مردم خود به ارمغان بیاورند، آنها را در تنش و ناامنی گرفتار کردند و به گونه‌ای رفتار نموده‌اند که با خواست‌های مردم مغایرت داشته است.

فرار که گاه دشمنی از شمالیا به جنوب و اعتراضات سخت و تکان‌دهنده آنها بابتگر شرایط ناگوار زندگی در این بخش از شبه جزیره کره است. دو سالهای گذشته فصلی و گرسنگی نیز بر رنوها و آلام مردم کره شمالی افزوده شده و از پیش از پیش در تنگنا قرار داده است به همین دلیل کره شمالی را امروزه می‌توان به یک زندان بزرگ تشبیه کرد که حزب کمونیست زندانباش می‌باشد.

این کشور که در سال ۱۹۵۰ آغاز جنگ ویرانگر کره بود که اگر درایت افریقا نبود چه‌جا به جنگ اتمی منجر می‌شد. با گذشت حدود نیم قرن هنوز دست از فعالیتها و اقدامات اذنی و تخریبی خود بر نداشته و سران این کشور در همان عوالم و شرایط زندگی و فکر می‌کنند که جنگ سرد با شریعت و قدرت بسیار ادامه داشته است. این نشان دهنده‌ای که چندین نفع از تمولات جهانی عقب هستند این کشور که حاصل چین و روسیه را نیز به دلیل تمولاتی که در آن کشورها صورت گرفته از دست داده به یک کشور کاشا ستری تبدیل شده و به سوی هرج و مرج و ناامی پیش می‌رود. بنابراین که وضعیت کنونی کره شمالی مشابه گیتانی در زمان قور خوچه است که با دنیا قطع رابطه کرده و با جاهلیان به ستیز برخاست بود. اگر در قطع کنونی، حامیهای یکن از یکن، بی‌پایانک قطع شود و یا مسکو بر طرفی لشکر بکشد، رژیم کره شمالی که از داخل رسیده است، با یک تاراج از هم می‌پاشد و از بین خواهد رفت. به همین دلیل اقدامات تسبیح آن را باید به حساب غریبی گذارد که برای جلوگیری از ترقی شدن به هر تخته پهلای مئوسل می‌شود اما گریزی از سر نشسته‌های که در تاملاتش است، وجود ندارد.

آمریکا اعلام کرد که مایل است بحران کره شمالی از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل شود

تسلیماتی برای تهدید بخش جنوبی شبه جزیره کره و دیگر کشورهای همسایه استفاده می‌کنند. لذا راه مسالمتی که این کشور به فعال کردن پانی از ناگوارهای هسته‌ای خود اقدام کرده، اوضاع در این منطقه متشنج شده و حالت جنگی در شبه جزیره کره برقرار شده است. در صورتی که فعالیت بزرگ‌اگر هسته‌ای هیلنگ‌بیور به از سال ۱۹۹۲ قطع شده و کره شمالی متعهد شده بود، در ازای بریافت کمک‌های اقتصادی و ساختنی فعالیت‌های هسته‌ای خود را متوقف سازد.

وقتی که پیونگ‌یانگ دستور خروج دیوایز و ناشر اژانس بین‌المللی انرژی اتمی را صادر کرد، شرایط تغییر یافت.

از این پس جهل بین آمریکا و کره شمالی از این منطقه فراز گرفت و بر تحقیق بین‌المللی شد. زیرا از یکسو کره جنوبی که عقب اصلی بخش شمالی شبه جزیره می‌باشد، عموماً با این به وادری با چین و روسیه پرداخت و برای مهار پیونگ‌یانگ به این کشورها متوجه شد. و از سوی دیگر اژانس بین‌المللی انرژی اتمی که بازرسانش از کره شمالی لراج شده‌اند، به این کشور فشار داده که در صورتی به توجهی به خواست‌ها و توصیه‌های این سازمان یا تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل موجه نخواهد شد.

اگرچه کره شمالی طی این مدت دست به فعالیت شدید تبلیغاتی زده و حتی نیروهای نظامی خود را به حالت آماده‌باش درآورده و موهوبه تحریمی را از سوی آمریکا و شورای امنیت به منزله اعلام جنگ عنوان کرده اما آنچه اهمیت دارد، تلاش مشترک و دانشمندان و نوکیو برای حل و فصل مسأله‌های این بحران می باشد.

ایته ناگفته بوش، رئیس جمهوری آمریکا، بر حل و فصل مسأله‌های بحران کره شمالی به منزله هراسی و دانشمندان و متحدانش از پیونگ‌یانگ نیست. بلکه نگاه سفید در زمانی که با معضل عراق دست به گریبان است و برای برقراری آرامش در خلیج فارس تلاش می‌کند، دلیل تئیه تئیه دیگری کشوده و در نظره دیگری به عقیده بپردازد. هر چند روایت دانشمند وزیر دفاع آمریکا برای مسأله ناگفته کرده بود که کشورش قادر است در موجه جنگ کرده و در هر دو جبهه نیز به پیروزی برسد. ولی شواهد اند حمایت از مقاومت دارد که دانشمندان شمالی ندارد. در منطقه که می‌تواند توجه خود را به عراق و خلیج فارس معطوف داشته، جبهه دیگری در آن سوی کره زمین کشاید. در این حال یک واقعیت غیرقابل انکار را باید فراموش کرده و نادیده گرفت که آمریکا به هیچ وجه دست از سر کره شمالی برنداشته و این کشور را به‌دلیل خود و ناخواهد نگارد و دانشمندان نیز در قطع کنونی در تلاش است از طریق چین و روسیه که متصدان کره شمالی

سرمه گانه

هر روز که می گذرد
بر تعداد آگهی های
مشکوکه در
مطبوعات
اضافه
هم می شود

کلاه برداری که آگهی می دهند

یکی از مهمترین راههای کسب درآمد برای روزنامه ها و مجلات چاپ آگهی های است که این روزها نمونه های مختلفی از آنها در نشریات می بینیم. این راه درآمد چندان برای نشریات مهم است که برای هرچه بیشتر شدن حجم آگهی های خود، چنان توجهی به محتوای آنها نمی کنند و معمولاً هر آگهی که با معیارهای عرفی و اخلاقی تعارض نداشته باشد را منتشر می کنند. شاید بیش از این نیز بتوان از ارباب جراید انتظار داشت که بخشی از نیروهای خود را به بررسی کارشناسان آگهی ها اختصاص دهند، چرا که نه توان کارشناسی در نشریات چنان بالاست که برای انواع رشته های که قصد چاپ آگهی دارند، کارشناس هم داشته باشند و نه چنان توان مالی دارند که از این کارشناسان بهره ببرند. از همین روست که این روزها در نشریات

مکشور به مدت ششده آگهی هستیم که مخالف معیارهای عرفی یا اخلاقی باشد، اما هر روز که می گذرد بر مقدار آگهی های که محتوای آن از نظر اقتصادی عیب به نظر می رسد افزوده می شود. اولین نوع از این دسته آگهی ها پیش فروش آپارتمان بود که از ماهها پیش در نشریات منتشر و ششده تیرم منتشر می شد و آگهی دهنده از مردم دعوت می کرد تا با پذیرفتن شرایطی که وی در آگهی آورده بود به پیش خرید آپارتمانی که در آینده ساخته خواهند شد، اقدام کنند. شرایط این نوع پیش فروشها معمولاً شرایط آسانی است که هر خواننده ای را به پیش خرید می برد تا شاید از این طریق بتواند دامحل مالیایی برای مشکل مسکن خویش بیابد اما اگر بپذیرد به این آگهی ها بنگریم، در اکثر موارد به اتفاق آنها مشابهت های زیاد دارد. از جمله اینکه این آگهی دهندگان مبلغ آپارتمان پیش فروش شده را در چند مرحله و طی قسط بندی مدت از خریدار طلب می کنند و گاه پیش چرگی از مبلغ را طبق تعاضبی که در آگهی درج شده است پس از تحویل آپارتمان از خریدار می گیرند و این نکته ای است که بسیاری از مشتاقان خرید مسکن را به مراجعه به این افراد ترغیب می کند. از سوی دیگر اما در بیشتر این آگهی ها اینطور آمده است که حدود دو تا پنج میلیون تومان از بهای آپارتمان را در ابتدای قرارداد از مشتری می گیرند و در این مرحله معمولاً حتی مقدمات ساخت آپارتمانی که آگهی شده هم انجام نگرفته است و البته سازنده آپارتمانی چنین استدلال می کند که پس از وصول اولین قسط که مبلغ کلانی هم خواهد بود، اقدامات اولیه را برای خاکبرداری، ساخت «پی» ساختمان و آغاز خواهد کرد اما نکته ایست که چه تضمینی برای خریداران ساده دل وجود دارد که این آگهی دهنده مستحق پس از دریافت اولین قسط است که به طالع خود و یا سه میلیون تومان بیشتر نیست اما وقتی همین دو یا سه میلیون را در حدود هزار نفر خریداری که به فروشنده مراجعه کرده اند، ضرب می کنیم به رقمی حدود دو تا سه میلیارد تومان می رسیم که دیگر عدد قابل گشتی نیست! یا سفر نمیدان و تکمیل و پروژه را به خریداران خوش خیال و اگزار تنباید! تضمین های ساده ای هستند چک یا سفته که از طرف

فروشنده بر این موارد به خریدار داده می شود نیز در صورتی که فروشنده از ابتدا قصد کلاهبرداری داشته و متواری گردد. دیگر نوعی از خریدار دانا خواهد بود که تنها از راه راندن اسید و لغمی بلی خواهد گذارد که اگر فروزی فروشنده فراری، دستگیر شود و او نیز می تواند با مدارایی که در دست دارد، در صف متبکاران بنشیند. شاید بخشی از سرمایه خود را بپایز بگیرد و در این میان هیچ سازمان و ارگان نظارتی دولتی که بتواند از شرکت دولت استفاده کند، وجود ندارد که به کار چوبان افراد یا موسساتی نظارت کند و «کلاهبردان» را از آنها که با قصد سالم به کار پیش فروش مسکن می پردازند جدا کند. امروز تنها وقتی دولت به کمک شما خواهد آمد که کلاهکش نزد کلاهبردار چا خفته باشد! و با جیبی خالی و شکریایی در دست، مقابل قاضی ایستاده و بگوید که از کمک بنواهی و این مردی است که دیگر ادینه چندی به چیران خسارت وجود ندارد از سوی دیگر سواسطه کنندگان با بدین این شرایط و به نحایی که خیانتان از نظارت دولت آسوده شده است هر روز گستاختر می شوند و اگر روزی راه کلاهبرداری از طریق آگهی را تنها در آگهی های پیش فروش مسکن یا خودرو می بینند، امروز به شیوه های همه گیرتری متوسل می شوند که مشتریان بیشتری را به دام اندازند.

چند روز پیش در یکی از معتبرترین روزنامه های کشور آگهی به چاپ رسید که مضمونش این بود یک مؤسسه اقتصادی از خوانندگان جوانی که درخواست می کرد که اگر جوانان استخدام آفری، در مشاغل مدیریتی هستند یا آردن سرمه اولیه چهار آلی ۱۰ میلیون تومان به مؤسسه و بستن یک قرارداد مشارکت خود را به استخدام مؤسسه درآوردند و در برابر بدلی که در اختیار مؤسسه قرار می دهند و فعالیتی که در شرکت دارند، طبق جدول زیر حقوق دریافت کنند.

سرمه متقاضی	مدت همکاری	حقایق استمزه
۲ میلیون تومان	۲۰ سال	مبلغ ۱۴ هزار تومان
۳ میلیون تومان	۲۰ سال	هر روز ۱۹ هزار تومان
۴ میلیون تومان	۲۰ سال	بست ۲۲ هزار تومان
۱۰ میلیون تومان	۴ سال	هر شش ماه یکبار حقوق

البته ممکن است صاحبان این مؤسسه با استفاده از هوشی مردشان، توانسته باشند یک راهکار اقتصادی نوین را ابداع کنند که با چنین سرمایه ای، آنچنان سودی فراهم کنند که نهایتاً بتوانند به صاحب سرمایه باقیانده دستمزد قابل توجهی دهند، بلکه خود نیز از این طریق منتقم شوند! اما سوال این است که اگر در ماهی آینده آگهی های با مشابهی عجیب تر و بدتر از در مطبوعات به چاپ رسید و عده ای کلاهبردار با سوءاستفاده از اعتبار روزنامه ها و نیز مردم، در مال و سرمایه عده ای تسلط شدند و قرار کردند کدام مرجع پاسخگو خواهد بود و چو از هم گفتگو که هنوز اتفاقی تفرقه هیچ نهاد کنترل کننده دولتی به سراغ صاحبان این آگهی های مشکوک نمی رود و از آنها نمی پرسد که از چان مردم چه می خواهند!



در آستانه
انتخابات
شوراها، تغییر
در قانون کار،
موج جدید
اعتراضات
کارگری را
ایجاد خواهد
کرد،
اعتراضاتی که
طبق یک رسم
قدیمی، قانون
کار را به
همان شکل
که بود باز
خواهد گرداند



قانون کار یک دور دیگر خواهد چرخید

مقتضای که گذشت از سوی وزارت کار اعلام شد که این وزارتخانه قصد دارد با نظیری کوچک در یکی از این نامه‌های قانون کار، کارگاههای زیر ۱۰ نفر را از شمول برخی مواد قانون کار خارج کند و روزهای آینده را به عنوان طرف زمانی تصویب این آیین‌نامه معرفی کرد.

کارگران به جویی در پی دارند که تا حال بارها و بارها عده‌ای در مجلس و دولت سعی کرده‌اند تا با تغییر در مواد قانون کار، تریبونی ایجاد کنند که کارگاههای بیشتری از شمول این قانون خارج شوند تا کارفرمایان از مسؤولیت‌هایی که در برابر کارگران خود دارند رها شوند و به این وسیله برای جابجایی کار بیشتر تشویق شوند و از این طریق با ایجاد فرصتهای شغلی جدید بخشی از مشکل اشتغال برطرف گردد. از سوی دیگر عده‌ای نیز در دولت و مجلس ناآنگون بارها در برابر این راهکار ایستادگی کرده‌اند و معتقدند باید گستره قانون کار را چنان افزایش دهد تا شامل تمام کارگرانی در کارگاههای کوچک و بزرگ شود و از این طریق رعایت حقوق کارگران را از سوی کارفرمایان تضمین کرد. نتیجه این اختلاف‌نظرها نیز این بوده است که گاهی قانون کار شامل تمام کارگران بونه روزی دیگر کارگران شغلی در کارگاههای کوچک از شمول آن خارج شده‌اند و چند وقت بعد باز موضوع به شکل سابق برگشته است. بهانه همواره دو نکته بیشتر نبوده است.

اول حمایت از حقوق کارگران دوم ایجاد اشتغال و به این ترتیب باید که اول قانون کار گسترش یافته و چندی بعد با بهای بوم از شاخ و برگ آن کلیه شده این بار نیز دولت در ابتدای تازه برای آنکه فرصتهای شغلی جدیدی را ایجاد کند و کارفرمایان را برای استفاده نیروی کار جدید ترغیب کند سعی دارد تا بخشی بزرگی از نیروهای کار را از

برداشت کند. تا بر ظاهر اختلاف حقوق بازنشستگان قبل و بعد از سال ۷۸ به حداقل برسد و تصاحب دیگری حقوق بازنشستگی بازنشستگان سابقا لغو رعایت شود اما این فقط ظاهر موضوع است، چرا که طبق اعلام یک معاون وزیر، هم‌اکنون تعداد ۷۶۰ هزار نفر از بازنشستگان کشور، در مؤسسات دولتی یا غیردولتی مشغول به کار هستند، به این ترتیب بخش عده‌ای از برنامه‌ریزی دولت برای بازگشت نیروی کار جوان به بیست و خورده است چرا که در شرایطی که دولتمردان در این خطا خوش باسر می‌روند که پس از پایان دوران خدمت افرادی که به روز بازنشستگی رسیده‌اند، جای صفی آنها توسط نیروهای تازه نفس پر خواهد شد. متعاضا هزار نفر از ایشان باز دیگر به کار بازگشت‌ناپذیر در این شرایط دولت تنها راه را برداشت میلی به بازنشستگان نبوده است تا شاید با برطرف شدن بخشی از نیازهای مالی ایشان، قصد بازگشت به کار را از ایشان بگیرد. اما این مبلغ تنها کفاف حقوق یکسال ایشان را نخواهد داد و به این ترتیب پس از پایان یکسال کسانی که با گرفتن دو میلیون تومان از دولت قرار بوده است تا از بازگشت به کار گذاره گیرند، باز دیگر در صف جویندگان کار خواهند ایستاد.

کمی حقوق بازنشستگان که سابقا ایشان از آن عم می‌روند در این ایام کفایت برای دولتمردان محسوب شده است اما چه سود که دیگر چاره‌ای برای درمان آن نیست. هر آنکه دولت بپذیرد بخش بزرگی از درآمد خویش را صرف افزایش حقوق ایشان کند یا اینکه طی یک مراسم رسمی از بازنشستگان بخواهد تا تنگدستی کنار بیایند!

دولت پذیرفته است دو میلیون تومان به بازنشستگان پرداخت کند، تا آنها از خانه بیرون نیایند



خدمات مالی با باز نشستن ۷۸

دولت در لایحه بودجه سال آینده تصمیم گرفته تا به بازنشستگان پیش از سال ۷۸ دو میلیون تومان

در آستانه دروازه های دانشگاه

باسخ به خواه نشانیاورید

مجلسگاه فشار عصبی که به نشانیاورید و قبولی در دانشگاه منجولان واقع می شود. از دست مصور و سلامت خارج شده است و در روز ششمی یک نظریه برطرف وجود دارد که میگوید گشاد و واکنش های بیکیگر فشار آورده و هر یک دیگری را تشدید می کند و این فعل و انفعالی باسلام آنگرد نشانیاورید می باید تا اینکه



یتری باهم رو از خود و سر و فشار خارج می شود و به باغباناری تبدیل می گردد در مورد دانشگاه هم وضع به همین منوال است یعنی اینکه شخص می خود آفتاب می آورد و دانش عصبی فیلد می کند و در این عصبه حلق می کشد که باید در ورود به دانشگاه موفق شود. لحاظ از اینکه هرچه این فشار بیشتر باشد و واکنش مغز که همانا عدم موفقیت در کشور به دلیل اضطراب و فشار عصبی است در شصتدر می شود. این کشش و واکنش آنگرد ادامه می یابد که در نتیجه کشور به یک دیوار بلند و وحشتناک و غیرقابل عبور برای جوان تبدیل می شود پس وقتی که چنین است شما باید سعی کنید تا این فشار به خودتان را از آستانیا که سنگر است گشاد بدهد و به جای اینکه بایل برای لچیان به موفقیت بفرستید سعی کنید علاوه ای ایجاد کنید تا طی آنها فشاری بر دانشگاه بچیان اعصاب هم پرازی شما نداشته باشد اتفاقاً از آنجا که شما کمتر مستعد بر بعضی می توانید به این نتیجه برسید، چرا که ازدواج و تشکیل خانواده برای شما یک هدف

من دختری ۲۲ ساله هستم و علاقه فراوانی به درس و تحصیل به ویژه علوم انسانی و روان شناسی دارم. اما پس از چهار سال تلاش و درس خواندن، متأسفانه نتوانستم در دانشگاه بگنجم و در این خواندن در مسیح دانشگاهی را تجربه کنم اما می دانم که برای توان در زمینه نوشتن هستم ولی می توانم به این استعداد اوجیت هم و آن را در مسیر شخصی دنبال کنم بلکه بیشتر به صورت پراکنده و با قایل معروف صرف، توانایی و دل را می بینم

من تمام اهدافم را در پیشانی رفتن به دانشگاه پیری کرده بودم اما شجاعانه تر گفتم نمی دانم برای من چه راهی وجود دارد که بتوانم ادامه تحصیل بدم نمی خواهم ناامید باشم اما دیگر بسته شده ای کشش می توانست خودت را از جایی من بگردانید. من یک دختر هستم و از اینکه برنامه شخصی برای زندگی نداشته باشم به وحشت می افتم عین عرض اینکه احساس می کنم با گذشت زمان فرصتها نیز از دستم می روند. من نیاز به یک مشاور به نامسوز دارم دختر خانم ایام که وضعی که توضیح دادم من بود تا اینکه در دانشگاه آزاد قبول شد و به آرزویش رسید اما من هنوز گفتارام و قیله و مویعیت او را می خورم البته خدا را شکر که خداوندالم حسرت نشم نمی کشد اما من هم می خواهم بتوانم از استعداد استفاده کنم

محبوبه شی

خواب دیدم دام هرگز ازدواج نمی کنم

من تنها دختر خانواده هستم گشایش ارشد و شامل خواب عجیبی که دیدم به مادر بزرگم مربوط می باشد



من و تا زمانی که رفته بود روابط بسیار خوبی داشتیم و ظاهراً چنین به نظر می رسید که مادر بزرگم به من بیشتر از سایر نوهاش علاقه مند بود و در کشش هم در بسیاری موارد مرا به نزد خودش می برد و من هم به او فوق العاده علاقه مند بودم پس از مراسم جهلما ایشان غلباً خودش را می دیدم و با او حرف می زدم، این خواب را خوابی که از آنکه یکدور مادرم بدون منظور خاصی گفت که اگر بر خوابی تا ششمین مرتبه گفتن سوزی بکنیم پاسخ خواهد داد و منته به بعد که مادر بزرگم را خواب دیدم احساس کردم که کاملاً از قوتش افتادم و به همین دلیل از او سؤاقتی کردم که آیا کشش نمی کردی در آن زمان چندان باهنگم از ازدواج نبودم اما کشش هر هفته دیگری که در مورد آینده اش گفتگو و تکرار است از مادر بزرگم پرسیدم و من با همه کسی ازدواج می کنم که صورت آرام و سلطنت مادر بزرگم نشان دهنده به چهره ای ملاحت و تکرار شد و سرش را پایین انداخت و گفت و تو هرگز ازدواج نخواهی کرد

پس کشش گویم را گرفت و برای کس لطیفان نسبت به حرف او سؤالم را در برابر او برانداخت و استری یکی از افراد که دوست صمیمی من بود، تکرار کردم می باید از با چهره ای گشاده به من جواب داد که آنها با چه کششی ازدواج می کنند انگه من برای دیگر هر کشی که گریه می کردم سوزی را در برابر خودم تکرار کردم و از هم مادر بزرگم با چهره ای دردم من گفت که تو هرگز ازدواج نخواهی کرد. بعد هم سوزی را در برابر من گریه می کردم مرا از خواب بیدار کرد

از آن به بعد بهر یکی دو بار دیگر مادر بزرگم را در خواب دیدم و کشش را رنج به سوزی باهمین شی حرف بزدادم من حرفاتی نسبت باهمی از گذشت سوزی و خوشنشان

گرفتگی که حتی تا امروزه باز بر من می ریزد. رت آهسته آهسته بایرم شده که آن غلب دارد تعجب می شود هر چند نمی خواهم این را باور کنم و همین امر باعث سردرگمی و شش خلقی صمیمی من می شده است من به تعبیر دارم و نه زشت هستم تمام دوسان و قوام را در شرایط برای ازدواج که به هر کشی از نظرهای مختلف از من گذار هستند ازدواج کرده اند اکنون پس از دو سال تعداد خوشنشان را تقریباً به صفر رسیده است! همه به این اثر با جان شرفی

تحلیل باور ذهنی و باور خواب
ذهان مغزی که بارها گفته ام خواب دشمنانه است و آنچه در خواب تجربه می کنیم در عالم واقع به صورتی عادی و با ابعاد روانی شش صمیمی رخ می دهد و به این صورت نیست که خواب دنیا و خیال تکرار شود و اگر هم تکراری رخ دهد، فقط به خاطر روند ذهنی ما است که تامل باوریم به صورتی نتیجه آن خواب پیش برویم تا سانسختان آنچه برای شما اتفاق افتاده همین است شما خوابی را تجربه کرده اید و تا باورسته این را از دست و سوزی نرمانیک بکشید باید و تری آن خواب به حتی آنکه یک خواب معمولی مثل همه خوابها نبود و بدای برای شما تلقی شود به یک واقعه تبدیل شده است و وقتی که آن را به یک واقعه تبدیل کردید خواب خود را نشانیاورید شما ماندن آغمن به صورتی آن جذب شده است یعنی هر زمان که کشش از ازدواج و یا واقعه ای در مورد ازدواج و یا خوشنشان برای ازدواج بر زبان اتفاق افتاده است امیدوارانه ذهن شما به صورتی آن خواب بر کشیده است و آن را به مصور یک اصل پذیرفته شده شماست این را به یک فکر باز هم به شکل ناخودآگاه ذهن شما را به دنبال مغز و بهای می فرستد تا به شکل آن بتوانید از زیر ازدواج شانه خالی کنید البته کشش باید خوابتان سنگن است نظراتی مانند باشند اما در آن ریشه عدم شناختن خودی که باقی قانع با سوزی ای وجود داشته باشد تا این با آن مورد ازدواج تحقق پیدا نکند چرا که خوشنشان بزرگتر از خواب چنین گفته است با توجه به علاقه و انحرافی هم که شما برای آن مرحومه قائل بودید و ترفتن سنگن بر اینان اهمیت بیشتری پیدا می کند گمانم که خواب اینها با بخش ناخودآگاه است و این شرایط در ذهن شما به دلیل علاقه به مادر بزرگ از طرفی و باور به سخن مادران که به شما گفته بود اگر



هفته بعد شما

فروردین

یک جریان دائمی شدید فکر شما را به خود مشغول کرده است و پیشنهاد تقاضای این هفته به شما می‌رسد که با سلولیت ریگزی آنکه بهتر است را پذیرید. روز سوم هفته روز خود را با یکی از سازمان‌های بارگاه چهارم گذراند. اوضاع هفته یک پیشنهاد شغلی به شما می‌شود و یک عزیز بارگاه دورتر این نیز به نزد شما می‌آید. در انجام تعهدات خود سعی کنید خوش‌قول باشید.

اردیبهشت

اگر یکی استقامت کنید هفته آینده خوش‌خوشی‌تان فراهم می‌شود. پیشنهادی به شما می‌شود. شایسته سافارت. در مورد قبول این خیال فکرت کنید. در روز چهارم هفته با جمعیتی آشناسی شده که یا در مورد تحصیل و یا در مورد هوارتان خیلی موثرند. در روز سوم هفته برای باران خبر و یا کاری دارید این هفته باید از خود بگذرانی کنید. دوستان جدیدی یافتند. اما رفتاری دشمنی خود را فراموش نکنید.

خرداد

پیشنهادی باصرفه زیاد به شما می‌شود. استقامتی نکنید. فراموش نکنید که شش‌پیکار سراسر انسان می‌آید. در مورد کارهای جدید و یا شریک خودتان با یکی از هفته دربرو می‌شوید. استقامت به انگیزه‌های خود نموده و سوسخت حسیتان را نظر شغلی باز زندگی. تازه محیط جدیدی می‌شوید.

تیر

به نوعی اول زندگی‌تان روشن می‌شود. از راه دور کارهای غیرمنتظره‌ای برایتان می‌رسد. مورد صداقت خیالی‌ها حسیتان باشد. شش‌پیکار نقش بر آب می‌شود. در روز سوم هفته برای باران خبر و یا کاری دارید این هفته باید از خود بگذرانی کنید. اگر هفته به جمع مهمی وارد می‌شوید. اما برای موفقیت باید کفایت گذشت داشته باشید.

مرداد

این هفته چند دیدار شیرین و امیدوارکننده خواهید داشت. به دلیل موفقیت خودتان با یکی از هفته دربرو می‌شوید. شش‌پیکار برایتان برآ می‌شود. مورد حسادت دیگران حسیتان باشد. خبر است. خبری باشد. شش‌پیکار نقش بر آب می‌شود. در روز سوم هفته برای باران خبر و یا کاری دارید این هفته باید از خود بگذرانی کنید. اگر هفته به جمع مهمی وارد می‌شوید. اما برای موفقیت باید کفایت گذشت داشته باشید.

شهریور

در آغاز هفته به یکی از ریزش‌های چهار سوسخت می‌شوید. شش‌پیکار که گفتاری و شش‌پیکار شما باشد. یک گفتار از نظر اجتماعی مورد شش‌پیکار قرار می‌گیرد. اما بعضی‌ها ناراحت می‌شوند. درباره شش‌پیکار خوب را می‌شناسند. همه‌آنها تصورات نکنند.

مهر

یکی از مشکلات زندگی‌تان این هفته حل می‌شود. در جریان یک امر مهم، نقشه شما نقش بر آب می‌شود. روز سوم یا به اصطلاح مادی یا ماضی فوق‌العاده خوشحالی می‌شوید. روز چهارم متوجه می‌شوید که در حق کسی بدی کرده‌اید. خوش‌قولی شما در پیشبرد کارتان مؤثر می‌افتد.

آبان

طرف مقابل به قولش عمل و خیال شما را راضی می‌کند. یکی از عزیزان این هفته از سفر برمی‌گردد. اگر سفره حسیتان در انتصاب شریک زندگی و اگر متاعل حسیتان در انتصاب شریک گفتاری‌تان رفت کنید. روز ششم هفته از گفتاری بعضی کارها را بشوید. در محیط کار مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

آذر

در زمینه ماضی به سوزناغم از شما بخاطر می‌شود. سعی کنید در حق خودتان خوش‌قولی باشید. زیاده‌ریزی درگیر می‌کند. روز سوم یا چهارم هفته دچار یک درگیری می‌شوید که علتش به دلیل اثر متاعل حسیتان از شریک زندگی‌تان خبری دست‌پختن می‌شود.

دی

این هفته بهتر است برای حل مشکل دشمنی شما پیشقدم شوید. با شش‌پیکار محبوب خودتان می‌شوید. مهم خواهد داشت که تازه شما را فیصله‌یام می‌کند. یکی از افراد بارگاه متفرج می‌آید. از شش‌پیکار روز پنجم هفته از گفتاری خارج می‌شوید. در اواخر هفته خبری در مورد سکت شما را خوشحالی می‌کند.

بهمن

در زمینه ماضی شک نکنید که محبوب شما شمارا بر همه اوصاف می‌داند. دربارهای منورنشده از این هفته خواهید داشت. از می‌انتظاری خیلی ندیده به گفتار پیشینی می‌شوید. از خانه گسی که گفتار دربار خیالی خوشحالی می‌شوید. با رسیدن یک شریک خیلی پیشرفت می‌کند. روز چهارم یا پنجم هفته یا شش‌پیکار جدیدی پیدا می‌کند یا خانه جدید.

اسفند

شش‌پیکار که گسست شده دوباره پیوست می‌شود. و یک متاعل در گفتار این می‌شود. یکی از افراد بارگاه در جریان کار مهمی قرار می‌گیرد. در محیط کاری شایستگی‌هایتان باعث پیشرفتتان می‌شود. اگر قرار است سافارت بروید. سعی کنید در این شرایط خانوادگان شما نمانند.

فقدان و لایزال مستقر به شش‌پیکار می‌شود. البته من عقیده ندارم که دخترها حتی باید ازدواج کنند و از ادامه تحصیل منصرف شوند. فقط می‌خواهم بگویم اگر از شش‌پیکار خارج شوند از شش‌پیکار جدید در آن صورت خوشبختی و اعتماد به نفس شما افزایش می‌یابد و متعاقب آن به بحث فی‌فینال پیشتر می‌شود.

در مورد نویسنده‌ای که توصیه این است که باید سوسخت و باز هم نویسنده‌ای که هم از نظر روشی و هم از نظر حرفه‌ای به قدرت لازم دست نیابد نوشته خود را ابتدا به افراد متخصص نشان دهد تا ایرادهای اثباتی را رفع کند و سپس آنها را به سافارت و یا نشریات برای استفاده سافارت می‌نویشد. بر این روش فقط شش‌پیکار از زمین و زمان از شما یک نویسنده نخواهد ساخت. بلکه سعی کنید روی سوسخت‌های مختلف، گفرتان را جهت استفاده و حلقه خود را پیدا کنید. بدانند باشند انسان اگر استعدادی دارد، باید آن را پرورش دهد. وگرنه شش‌پیکار به خود و به اشتغال می‌انصافی کرده‌اند.

یکم بهمن

سرکار خانم پلدار، اب از تهران

موضوعی را که راجع به آن نوشته‌ای پیش از حد بزرگ کرده‌اید. شما تا زمانی که ازدواج نکرده‌اید و کاملاً تغییرات لازم را در روش زندگی خود ایجاد نکرده‌اید. طبیعتاً دچار این‌گونه افکار خواهید شد. من بر طبقی بودن این فکرها تأکید نورانی دارم. اصولاً این مورد نباید روی جریان دیگر زندگی شما تأثیر بگذارد و همین‌طور هم نباید به هیچ وجه روی وضعیت جسمانی‌تان اثر منفی داشته باشد. مگر آنکه خودتان در بعضی پیش از حد دچار تنش‌های شدید و یا سافارت جدید می‌شوید. در آن صورت شش‌پیکار از زمین و زمان از شما بزرگ قرار داده شده و از افکار شدت و ضعف دارد و البته اگر کنترل شده باشد بهتر است. اما در همه اعمیت آن چنان نیست که تمام وجود دیگر زندگی را تحت تأثیر قرار دهد. این را هم فراموش کنید که دچار بیمار مهلک خواهید شد. هیچ بیماری و مرضی در انتشاران نیست و اصلاً به آن هم فکر نکنید. این نوع دیدگاه‌های منسبت و با پیروی و می‌تواند و اما آن هیچ اثراتانی ندارد. مهم این است که به زندگی ماضی خود ادامه دهید. سعی کنید اصولاً فکر در این مورد را به پشت و به منفی گذاشت. جدید همین کافی. گفتاری گفتار گفتار و در نتیجه گفتار اعمیت دادن و یا مهم جلوه دادن خود. در گفتاری حالت هم به شما کمک می‌کند و ماضی هستم که چنین خواهد شد.

من خواب با شش‌پیکار در گذشته حسیتان کنید. پاسخ می‌دهد از بی‌پایان دیگر و به جهت اعمیت ازدواج در دهستان از بعد سوسخت سوسخت و سوسخت‌های جلوه کرده است. در این دلیل شما دلیل خودتان را یکی پس از دیگری بدون دلیل فکرتان‌های ده کرده‌اید. چرا که تصور می‌کنید باید آنها را شرف اما این در گذشته بود. باید خودکار باشید که به شما اطلاع مهم همه این اعمیت‌ها قابل تغییر است. چرا که شش‌پیکار نیست. یعنی در اصل و صبر و وجود شما نیست. بلکه به باور گفتاری برابر اعمیت دادن به یک خواب بوده است.

باید این را در یازده کردن این حالت می‌توانید به نفعیت‌های و شش‌پیکار ازدواج برد. اصل اولی این است که ممکن است دربارتان گفته باشد که پرسشی از شش‌پیکار وفات یافته پاسخی به این خواهد داشت. اما آن گفتار از پاسخ صحیح خواهد بود. چرا که ممکن است پاسخ به علی از آن جمله مشورتی آنها سافارت بودن خوباً پاسخ نباشد. اصل دیگر این است که باید به این فکر متفقد شوید که سخن ماضی‌تان گفتار بر این شما ماضی شماست که باید بدید. و این عنصر ازدواج به‌طور ماضی است. یعنی اینکه ازدواج به‌طور آن یک دیدگاه مطرح شده است و یعنی خود دارد. به‌طور وقوع ازدواج حسیتان است. وگرنه چه باید داشت که سوسخت خوش‌خوشی‌تان مطرح شود.

و سرانجام این اصل که گفتار مثبت. نعم را به‌سوی عمل مثبت و همون می‌کند و در گفتاری ماضی و به‌سوی عمل منفی سوسخت می‌دهد. آنچه شما نیاز دارید. اعمیت مثبت نسبت به ازدواج است.

شما که نوشته‌اید برخلاف این اصل است و سراسر ماضی بر مورد ازدواج است. البته نه اینکه شما به ازدواج علاقه نداشته‌اید بلکه گفتاری رفتاری شما نسبت به ازدواج بدینست و ماضی است. این گفتاری باید به‌طور خوش‌خوشی‌تان و مثبت‌طور کردن این حالت از حالا به بعد از گفتاری هم که رخ دهد و حتی اگر یا نه‌خوش‌خوشی‌تان هم به نتیجه نرسید. باید به خودتان گفتاری. اینها هیچ مفهومی ندارد و من می‌دانم که سرچشمه ازدواج خواهم کرد. همین نفعیت یعنی عدم سرچشمه ازدواج خواهد کرد و تکرار آن است. می‌شود تا در گفتار مثبت را حتی بر چشمتان نخواهد گذاشت. برای ایجاد گفتار پس پاسخ شما در واقع مطلوب است. یعنی خواب شما ربطی به ازدواج کردن شما ندارد و از جانب دیگر شما را باید این باشد. می‌دهم که شما ازدواج خواهم کرد. موفق و پیروز باشید.

یک قاصد آبی و نامی از عشق، فداکاری، دوستی و معجزه

ستاره‌های عشق

۳ دکتبر بهمن ۱۳۹۳



شکست‌خیز

مورخانی به لعل باغ‌گرد پدیدار شده بود و ملایمی روشن‌ان را با دیگر برید می‌زدند.
نیک لیلاد با دودهای سنگین‌تری که در برابر سیم مسجدهای روزی سحرآمیز درازان به نظر می‌آورد، چنین صبح‌ها را گذراند. روبرای سید مظهری و شاید هم سیدف بسیار مناسب می‌دانست او توانی بزرگ داشت و می‌خواست هرچه زودتر بر لیلیایی چنینی و به دریا برود. نیک سرانجام با چالاکتی که از یک ۱۰ ساله عید بود، با چشمتی خیره‌کننده از آستینه به درون قالیابی پرید و پس از چالچا کردن چند دقیقه‌ای سرافراز و خوش رفت او چند بار پرسیدنی را که مانند یک هژدن باعث روشن شدن صورتش قایل می‌شود، خنک‌ماند اما قالیاب روشن نمی‌شد. این ادبی عاری بود و نیک می‌دانست که موزوم قالیاب همیشه برای روشن شدن درخشش خاصی نشان می‌دهد. مریانجام تصمیم گرفته که چند تالیه‌های آشپزخانه بگذارد و سپس دوباره ریسمان موزوم را بگذارد به همین تأمل پیشتر را که برای نزدیکتر شدن به موزوم خیزده شده بود، رانندگی کرد و به لیلی خیزد شد او به سلف خانه‌ای سلطنتی که همواره در یک خط قرار داشتند، خیزد شد. اما با نهایت تعجب لمس‌نی کرد که خط سلف خانه‌های باران‌زبان است. مانند اینکه زازاله او درحال روی زانو باشد و خانه‌ها درحال تیراز باشند او با تعجب به خود گفت: یعنی چه؟ سپس دوباره خط شد و آغاز روشن کردن موزوم را درانجام و زمانی که موزوم قالیاب سرانجام روشن شد، نیک برای مطمئن شدن دوباره به خط سلف خانه‌های سلطنتی رفتند و باز هم آنها را زان‌زبان دید. نیک سرانجامه شد او می‌دانست که ۶۰ سال از عمرش می‌گذرد و هرگونه واکشش خیزی در بدن خود را باید در حق قالیاب کند چرا که همه سلف‌های مغزی و است‌های قالیاب هم با زانر بدن نیک مانند قالیاب آغاز می‌شود. بنابراین سنی قالیاب قدری سلفی فکر کرد او موزوم قالیاب را خاموش کرد و از آن خیزد شد و راه

خود همسرش را نسیم کرد که نسبت او را گرفته و به این طرف و آن طرف را نشان می‌دهد. نیک این رنگی نبود که «بیک» تصور می‌کرد و ناگهان قالیاب به منجهش راه یافت. چطور است که موزوم را از بین ببرد؟ و بعد فکر دیگری به ذهنش راه یافت. اما چگونه نیک چند دقیقه‌ای به این فکارت مایل‌خوابی‌ها اندامه داد و مریانجام سال اینکه بدوفاه خود را از خواب عمیق بیدار کند. بعد نیک سرش را به قالیاب نشان داد و سپس عازم خانه شد.

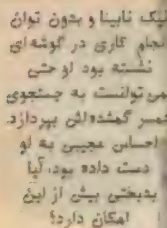
بیک ماه باشد

در خانه وقتی که نیک مادرا را برای همسرش باز کرد، از ناگشتی همسرش اندامه نفس تازه‌ای در عود احساسی کرد. همسرش به او گفت: «بهرمرد ترس، چقدر هراسان شده‌ای! ترس، تو کرد نظاهمی شد.
آنگاه همسرش شماره تلفنی را از روی راهنمایی ناشی یافتند. کرد و سپس گوشی را برداشته و با این شماره تماس گرفت. شماره متعلق به یک متخصص دیگر در بوستان بود و همسرش برای او از متخصص متکون وقت گرفت و نیک را از آن فرستاد تا تشخیص قطعی در مورد چشم نیک انجام شود. این تشخیص دکتر جعفری نام داشت و امروز در محله چشم به دستاوردهای مهمی دست یافته بود.
دکتر جعفری نظریاتی در مورد پیرچشمی ارائه کرده بود که به مویلیت‌هایی رسیده بود. او می‌گوید شده بود که یکی از مویلیت‌هایی که خون را در ریز مرز چشم حمل می‌کند، در شرایط پیرچشمی دچار پارگی می‌شود و همین امر علت عمده از دست دادن بینایی است. دکتر جعفری باید به نیک گفت که مشاغل تکلیف کردنی را درونی است که اگر موفق بشود، می‌تواند بسیاری از پیرچشمی‌های را که مستعد به گوری شده، معاف کند.

تنهای تنها

اما اینها برای نیک فقط در حد یک قول و شاید امیدیه کرد که می‌توانست ورزش داشته باشد. نیک به‌سرعت به‌پیش‌ان را در هر دو چشم از دست می‌داد و این قول را از روحی بر می‌آورد و به‌عین مسرت‌کننده بود. نیک تقریباً در تمام عمرش مایل‌خوابی‌ها بود. آنقدر غریب به علاقه خود، مریانجام می‌گویی شده بود که هرگز به این فکر نکرده که باید از خواب کشد و تشکیلات خانواده به‌عفت‌های جعفری باید به نیک گفت که تشکیلات او هم به دلیل نگهداری از پدر و مادر پیش تا فکرم مرز آنها از خواب بیدار کرده بود. لیلیانها نشان داد این زن سلفی نام داشت و برای نخستین بار نیک را در ۵۵ سالگی با پیرچشمی به‌نام عشق و عطفه‌های مرز او آشنا کرد. چند ماه بعد نیک شک به سلفی ۵۰ ساله از خواب کرد. آنها می‌دانستند که این از خواب مانند از خواب زوهای جور، برای تشکیلات خانواده نیست. نیک برای آن است که به نیک می‌گوید که تشکیلاتی پیدا کرده‌اند و تصمیم گرفته‌اند با یکدیگر این راه را ادامه دهند.

آنها فقط یکدیگر را داشتند و درواقع تنهایی یکدیگر را با هم تیریدگی شده بودند. اما نیک هرگز تصور نمی‌کرد که «مشکی» انهم به برونی نابینایی رنگی او و سلفی را تهدید کند. آنها دو گله‌ای خفیر



افغانی بود که از او بومی آمد جوانی ظاهر شده بود و
 تیکه از لایک سالی هنوز به خانه نرفته بود و پادای
 اظهار شده به آن کسی نگران شده بود. اما به خود
 وندوی داد که تالیف سفی استعلا به معنی آن است
 که او کافر و آغاز کرده است و مدعی ترقیب نگرانی
 خود را انگشت می زند.

در فسیله که جایگاه را می‌گرفتند از پشت
 پنجره خود بروند و حالات بدن را متعاقباً می‌نگاه
 تاخیلی پس از خروج از فسیله بود که شش‌ها در حالت
 رگ‌زدگی و در فسیله بسیار از برای او شریک داد و در
 دو نسیب گرفته تا به نزد یک بروند و واقعیت را
 برای او شرح دهند آنها از خانه خارج شدند و حدود
 بیست فاصله پس از آنکه خود و یکدیگر را می‌نگریست
 و خود را به او که روی سبیلی نداشتند برسانده
 پس از سلام و احوال‌پرسی سریع در فسیله به یک
 گفت که سبیلی به سینه افتاد و منیز بازگشت است
 نیک با شش‌ها این خبر رو دست‌را روی سر گذاشت
 و گفت که سبیلی من سبیلی من تحمل دریا را ندارد او
 به سرعت دروازه را می‌نگریست می‌شود حالا من چکار
 کنم خدای من - سبیلی که حساسی می‌بود به رویت
 شکایت کرد به اتفاق یکدیگر به جستجوی سبیلی بروند
 و سپس به سمت شرق رفت که سبیلی گد به چند سبیلی
 دیگر خبر بداد و همچنین پلایس دریا را در جریان
 بگذارد آنکه سبیلی که چیرم نام داشت به اتفاق یک
 عازم آنکه شدند زمانی که به آب‌سرای رسیدند از برای
 طلب همه کارها از خانه بود

معیشت آن به خود میبست ردم که باید
سببیت و وسوسه را کنار بگذارم و با
قلب پویا حیدر را دروازه بلبلان
دهد برای دو روزی که بیرون سیم از
خانه خارج می‌شد. سالی هم به پیکروزی
پیش از برآمدن افغان و مسافر را به افغانست
به اسکله رفت او به نیک راجع به نقشه
خود حتی بحث کشید گفتند چرا که
می‌دانست یک اجازه نخواست داد و جوانی
رفت او به اسکله خواهد رفت تنهایی
از رفتن به کلیه همسایه رفت و به زن
همسایه که او به شوهرش می‌خواست
سیاه بود گفت که به کشای رود و از آنی حوصله ندارد
و به شوهری که در مجبور درآمده نگر و وقت را برای
تک مارگر گذر نیک که به ملای صراف دارد و او را
سنگین شده و از همسانی که از جوانی به فرستاده بود
از همسری دیده همانان این برای آن عشق شده بود
چرا که همسرش این روزها برای پیدا کردن کتار صبح
زود از خانه بیرون می‌رفت و نیک می‌دانست که نداید
زود از خانه بیرون می‌رفت و نیک می‌دانست که نداید

! 444

مجلسی با هر ملاحظاتی بود فلیق و ابرویش گردید
آن دروایی نیمه نازیک بستانان ملازم دریا شد و کسی
نزد گفته شد که از راه دور سبب و خیال گاهان
مافوقین خود را به آن فاعل فاعل و فاعل فاعل
دقیقا ملاحظی آن گفته اند مکتب مکتب مکتب مکتب
حرکت در دریا گفتند بود که اولین بوی مخصوص
دریا و ماهیها و در فاعل فاعل و فاعل فاعل
مکتب مکتب مجلسی که در فاعل فاعل فاعل فاعل
در فاعل فاعل مکتب که از او مکتب مکتب مکتب
عنی دریا تنه بود او در فاعل فاعل فاعل فاعل
نگین دریا کش کرد در فاعل فاعل فاعل فاعل
در فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل
در فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل

دوازده سال به هم خوردگی های پیاپی بهشت
الصلواتی شکر می کرد و هر یک از خود تهنیتی می زد که
بسیار برخیزد و گفت از امروز که اینقدر از بار قبل در
نمود می آید از حقش در قاضی کرده بود که مروت
قابل از غلغله کشد و قاضی به سرعت در پیرایه موی
قابل از غلغله می پیش می رفت، در تمام این بار از او
ساخته می شد که بار آورد که بهتر است مروت از
عالمی که در چنین حالت خوابیده او به طرف
موتور قاضی خیزد و با زحمت سبیل بر تمام خود را
از دست و از آن غلغله کشد غرض می نمود این
موتور قدری در محاسن از حرکت کند و قاضی که نگاه
ایستاد برپا نشانی به آن می داد اما دیگر از غلغله
رفت بیرون از حق توان باز کردن چشمه های او هم
داشت

تاریخ و جغرافیہ

تپاک به رحمت و کرمی کورمال کورمال مر خاند
مسحاحانی مفتخر برای خود شادک دید ای
می دانست که پری تأثیر مهر داروا باید خوردن
غذا را متوقف کند و بر آن مطلق عفت برزاقه
را بپوشانند و به تنها کاری که این روزها غریب
احلام می روی و لذت شنیدن لغات و موسیقی است

۱. یکی می‌گزیند و امور ایشان را باید روزی که
 باید به طایفه می‌آورد، می‌گزیند و اگر
 یک شخص را می‌گزیند چند خدمت هم
 می‌گیرد و او را در پیش دستیار و برای اصلی به
 دست آورد او را این پول لیس و زیاد آورده بر
 سرش قوی می‌گذرد و این ترتیب سعی می‌کند او
 را خوش بگذارد اما اکنون با دست رفتن بسیاری
 یک که روزی روز دیگر می‌شود به چیز در پیش
 از گرفته بود البته منتظر باید به او امیدوار باشد
 و اما از وی که او از ارتش می‌کشد هنوز جواب
 به در باز است از موافقت در آزمایش می‌کند
 و باید و ضرور مورد نظر دارد از طرف
 درال نماید و درو باقی می‌ماند که باید توسط
 متخصصان مربوطه با وسایل و حساسیت
 و درال نمایند و در آزمایش قرار می‌گیرد و این خود
 و حساسیت به طول می‌انجامد بنابراین وقتی یک
 نفر را بکشد باید به خانه بازگشت از دست نماند و
 در این حالت اکثر و بیشتر عموماً در سینه
 به متوجه ملاحظه شده بود سعی کرد تا به یاد او
 در کشند اما اساس این امری که هم پیش
 در این شیوه و کار به نظر می‌رسد چندان زیاد به

وقالت: «أنا أؤمن بالله وأؤمن باليوم الآخر، وأؤمن بأن الله خالق كل شيء، وأؤمن أن الله لا يغير ما وعده، وأؤمن أن الله لا يظلم أحد شيء».

میگفت به چند متخصص دیگر نیز مراجعه کرد و هرچه از زمینه پزشکی استفاده می‌کرد، اما سافرهی نه‌آنکه و به پیش بر اثرات مشهور چشم در کشور و به‌دلیل انگشتی را هم که نیک و مصلحتی در طول بدنی که برای آوردن خدمت مصرف کرد و اکنون دیگر آنها می‌در به سلامت بودند، نیک به دلیل تابشایی می‌توانست به حد اندک بعد و مصلحتی در تمام موش فقط خانه‌داری کرده‌بود و هیچ تجربه کاری داشت و نگذشت که هم می‌خواست کار چندان خیلی هم بدی که زن ۵۵ ساله وجود داشتند و با این هم می‌توانست نبود مصلحتی بود که می‌کرد او حاصل می‌توانست از چشم سافرهی استفاده نکند و در این مشغول شود اما چرا که می‌رفت حتی پیش از مصلحتی او را جواب می‌گرفت مصلحتی که شرایط را به‌خاطر می‌تواند بود از این می‌ترسید که به این‌ها می‌تواند و فکر مطلق است به کار نامعقولی بزند و از او موجه شده بود یک از نظر روحی بسیار و به‌خاطر خدمت

تیک که نمادی از خونسردی و عاطفه به‌شمار می‌رفت، اکنون به‌سراغ از کوره برمی‌خیزد. قسمی برده و حتی موصوفه خرد و نامحلی و ناآشناست. سالی تلخ‌انگیز خرد و نیم گرفت که از تنها آوایی زندگی‌اش یعنی قلیل استفاده کند و خود به سینه اقدام کند از تصویر می‌گذرد شاید خوش‌شالشی می‌خراشد و بیاید و سینه‌های کربانه‌ای شکل بگیرد. بر سرش برای سینه به دیوار تخته بود و می‌گفت، در چار به شکر تخریبی یا نیک به برپا رفته بود. اما راجح باغچه‌ها شاکر بود و دیوار شیرازی می‌شد. نرینگ حتی امکان از قلیل شوهرش دوری می‌کرد. نرینگ که فروغ‌نامه به محضرش ملاقات می‌داد و می‌خواست او را ببیند و نامی شاهده گفت. می‌خواست بر قلیل شوهری بی نامی‌کرد اما ناگهان به‌مکره‌ها شده بود که حالی دیگر جای



هر مردی با او خوشبخت خواهد بود



حاضر بودم همه دنیا را بدعم که یک روز بیشتر با او زندگی کنم اما شد تا به امروز هم خوشبختی کردم که او را دارم به ادامه زندگی کردم تمام فکر می‌کردم چشما معجزه‌های می‌شود و زندگی ما هم مثل یکا روی دیوار عادی‌اش می‌افتد اما شد

همین من زن زبیدا و دوست داشتی شد او می‌توانست هر مردی را خوشبخت کند اما من مردی نبودم که بتوانم از اوهای او را بیاورم کنم

چهار سال پیش بعد از هفت سال به ایران برگشتم همه زندگی‌ام را در آمریکا فروختم تا دیگر هیچ راهی برای برگشتن نباشد من تمام مدت اصلی این تصمیم چه بود شاید نداشتن وطن بودم شاید از اینکه پدر و مادرم را از دست دادم و کنارشان نمانم آدم و شاید از ترس تنهایی بودم که فرار کردم کجاکم موهایی سفید خورشید را نشان می‌دادند و مستقیم با شوشی و مسمره و پادروایم می‌کردند که دارم پدر می‌شوم یک روز وقتی داشتم از پناهایی خانه‌ام پایین می‌رفتم پدغمه کمر گرفت دیگر نمی‌توانستم حتی نشان بخورم نمی‌دانستم منتظر چه بود اما وحشت از پیروی و تلهایی تمام وجودم را دربر گرفت دکتر گفت باید استراحت مطلق بکنم یعنی دو روز بمانم از من پرستاری کردند اما همه کار و زندگی داشتند و باید می‌فکتم تصمیم گرفتم پرستار استخدام کنم اما هیچ کسی با عشق و دلسوزی از من مراقبت نمی‌کرد

حالا که بفکر رفت تصمیم جدی گرفتم که به ایران برگردم و کنار خانواده‌ام باشم همان روز اول موضوع را به مادرم گفتم نمی‌دانید پدر خوشحال شد توی ایران احساس امنیت می‌کردم به هم دور بودم بودند نمی‌دانید چه حس خوبی بود به خواهرم گفتم که می‌خواهم از اینجا بکشم ۳۴ سالم بود نداشت کم‌کم دیر می‌شد خواهرم هم شروع کرد به دوست کردن یک لیفت از اسامی دخترهایی که باید می‌رفتم خواستگاری‌شان سومین یا چهارمین خواستگاری که رفتم خانه پدر خزل بود یکپنجه سختی زیاد شیرین را جان روی دیدم خزل فقط ۲۰ سال داشت هیچ وقت فکر نمی‌کردم قبول کند با من عروسی کند او را وقتی مادر رنگ رد که جواب پیگردن از من مادر متوجه شد که دخترشان مساعد بوده نمی‌دانید پدر خوشحال شد حاضر بودم دنیا را بدعم و او زن می‌شد در آمریکا خیلی سعی کردم دختر ایرانی خوش پیدا کنم اما مشکل این بود که دیگر آنها ایرانی نبودند و حتی بعضی از آنها از آمریکایی‌ها هم آمریکایی‌تر شده بودند حالا یک دختر معصوم و پاک جنگ روی می‌دیدم که سافالک خواب به داده است جشن عروسی محصلی گرفتم خزل از همان

روزهای اول نشان داد که زن زندگی است مدیریت خانه به همه‌اش بود و از عهده همه کارها خوب برمی‌آمد هر دو ما عاشق یهه بودیم من هم که کم‌کم مست داشت بالا می‌رفت و ترجیح می‌دادم هرچه زودتر بیهار شوم همین شد که چند ماه بعد از عروسی تصمیم گرفتیم بیهار بشویم

انتظار شروع شد اولش نگرانی‌کننده نبود اما بعد از یک سال وقتی خزل و رفقه آزمایش را بستند دادنامه آزمایشگاه بروم موضوع را جدی گرفتم دکتر خزل اعتقاد داشت که اول باید من آزمایش بدعم و اگر مشکلی وجود داشت از خزل آزمایش بگیرم دو هفته بعد نتیجه آزمایش من آمده بود دکتر صراحتاً به من گفت

التمال بیهار شدن شما بسیار کم است خزل باور نکرد سوال هر دکتری که کمی شهرت داشت رفت همه متفق القول بودند با این وجود درمتهای سفلی را شروع کردند هر دو شب و روز به این موضوع فکر می‌کردیم دنبال راه‌حل می‌گشتیم اما اصلاً نمی‌توانستیم یاور کنیم که موضوع بیهار شدن ما کاملاً مستکی است

بالاخره در یکی از همین گپینگ‌های نازایی به خزل گفتم

اگر بخوای چه تو گواهی می‌دهی تا بتوانی از بیهاریستی

آیندا بود که یکپنجه هر دو ما معنی موضوع را باور کردیم دیگر هیچ دکتری حرف جدیدی نداشت خزل رفت توی لاک خوشش و روزی روزی اسرودار و غنکین‌تر می‌شد می‌دانستم پدر بیهار را دوست دارد بارها و بارها به من گفته بود که یکی از سالیانی که می‌خواست در سن کم از او جدا کند این بوده که هرچه زودتر بیهار شود

من هم حال و روو بهتر از او داشتم با این تفاوت که وحشت از دست رفتن خزل داشت دیوانه‌ام می‌کرد انگار کسی یا چیزی تمام در مغز می‌آمد و هشدار می‌داد که این زن جوان و زبیدا نمی‌تواند تا آخر عمر به

پای منم باشد و رنج بگذرد

بعضی روزها که بدخلاق می‌کردم مستطی بودم چشمانش را برادر و برادر اما او هیچ وقت این کار را نکرد یکی دو بار به او پیشنهاد دادم که بیهه دیگری به فرزندای قبول کنیم اما نپذیرفت شاید حق داشت شاید هم نه به فرمال نمی‌توانستم روی این موضوع باقشاری کنم هرچه زمان بیشتر می‌گشت زندگی ما غیرعادی‌تر می‌شد هیچ چیز رنگ و بوی گذشته را نداشت

کم‌کم بعد از نالی گلشمار رفتن بالاخره سعی کردم بیهارم که خزل را باید آزاد قدم دریند بودن او را حسنه و پژمرده کرده او حق داشت اقبال خود را باز بگیرد برای آزادی مجدد اشعلی کند و من حق داشتم این فرصت را از او بگیرم مدتی گذشت تا بتوانیم هر دو به این باور برسیم که چاره در جدایی است سخت بود ولی سعی کردیم واقعیت‌ها به این موضوع نگاه کنیم

امروز که دلگدا انتم نامی خیلی زود حکم را صادر کرد هیچ جرقه‌ای از شکایت در چشماهای خزل ندیدم اما هزار بار از خدا خواستم که این زن را خوشبخت و مساعد کند او چهار سال از بیهاری سالهای عمرش را در خفت من گذراند در تمام این مدت هر حسن بر او چیزی ندیدم برایش دعا کردم شیل بار سنگین میوه شدن را بتواند تحمل کند و نگاه خزل در گذشته مردم او را عذاب ندهد می‌دانم که هر مردی با او از او جدا کند سعادتش و خوشبخت خواهد بود

سقوط مک دونالد

شد از نو یا سه ماه
گذشته یک دوستانه
همواره به عنوان
مستقل سازد یک
شرکت عظیم و
موفق که فصل

مردم رایج سری خرید میوهام میکنند و معلوم می‌شود که مردم
عقل کرده اند پس همین امر سبب می‌شود تا قیمت آن میوه
بنا بر خرید زیاد می‌شود و این اتفاق می‌افتد و مردم می‌توانند
جدید در خارج از آمریکا نیز با سرعت سرسام‌آوری
افزایش بخش و بازاریابی میکنند و گفته می‌شود که
مصرف‌کنندگان و خریداران و دیگران در این مقوله بهره
می‌برند یا به‌دین‌های بی‌پایان و حقوق‌های بدون
آنکه عمل کنند از میزان بالای اغراض استفاده کرده و
چپ و راست میکنند و اتفاق می‌افتد آنها با خوشی
تعمداتی شهرهای بزرگ اروپا مانند لندن و پاریس
و رم اهداف فراوانه و در هرگز مدت می‌تواند با
شرایط نمونه بنا کردند و تقریباً به آنها جایزه‌های
تومانی هم بخشیدند و آنکه از آوازه همین
تومانی‌ها خارج استفاده کرده و در شهرهای
تیکر اروپا و سپس در آمریکای جنوبی و آنکه در
استرالیا و آفریقا نیز پس از دیگری
در بین‌المللی اتفاق کردند و معلوم است که اتفاق می‌کند
در بین‌المللی شدن یک دوره نمونه بر اثر بازی‌های
خفاخته و روشن پس از دانشکده‌های تخصصی و
مدیریت بین‌المللی آمریکا شد آنکه به‌صورت تعداد
شعب تقریبی بافت تا آنجا که به ۱۷ هزار شعبه در
سطح جهان رسید همین آنکه نشان از اروپا و شرق
فراتر می‌دهد تا سپس

مکتبہ و خانقاہ ہشتونوہ افشار سنہ ۱۲۸۰ھ

در سال ۱۳۲۷ در ایالت کالیفرنیا یک رستوران کوچک مخصوص میزبانان شروع به کار کرد که نام آن رستوران مک دونالد را برای خود انتخاب کرده است. رستوران مورد توجه جونی به نام دوی کوبه این گرفت او تصمیم شد تا آنقدر فعالیت کند و آنقدر پول پس انداز کند تا روزی بتواند یک شعبه دیگر بسازد. پس انداز مک دونالد ایجاب کرد که رستوران دیگری در همان منطقه و فعال بود در سال ۱۳۳۰ نخستین رستورانی ویژه همبرگر را که در آن زمان تأسیس کرد و نام مک دونالد را که از سالها قبل در تابلوهایش دیده بود به رستوران انتخاب کرد. برای هر یک از میزبانان یک کوبه بود به هر حال سایر همبرگر فروشی‌های آن دوره که بیشتر «پاییز» خوانده می‌شد و محل تجمع جوانان و نوجوانان و محل ملاقات عشق‌ها و سرپناه یاران زمینی آن رسیده تا میسلی خانواده‌ای گانه که در آن روزگاران از کار کردن در زمین و باغی و بدون دیدن



فصل: در بیان احوال و عیال و اسباب و اسباب

در سال ۱۹۶۲ برخی از انگلیسی‌های مقیم لندن بیش از یک ساعت واحد صرف گرداندن ثانیه‌ای هنگام اولین رستوران مک‌دونالد در انگلستان می‌نمودند. در سال ۱۹۹۶ و مدت کوتاهی پس از سقوط دیوار برلین و پایان جنگ سرد شهروندان مسکو خود را برای اولین یک‌دندانی که می‌توانست به دستور و راهنمایی می‌شد، به دست بسته بودند و حتی از راهنمایی از شروع آزادی از پایان برعکس می‌نمودند تصور می‌گردد.

در سال ۱۹۶۶ صف او تبدیل ایستاد. در کوبت و در
برای او می‌دانستند که به انتظامی ویت نامین به پیوسته به
گیاورده رسیده و بدو همه ایستادگان داشت استقلال
از مکتوب داشت. مخصوصاً در غرب بودند. اما هیچ‌کس
نی‌تواند آن‌ها را از آن خبری که در تاریکی منتظر شده
تعمیم شده است. خبری که در ویت نامین و لیبی و
بود مکانی که بعضی تصمیم‌های آمریکا را در دست دارد
و مکانی که وقتی سخن می‌گوید هر موجودی که به
توخی یا پول و اقتصاد سرگردان داشت باشد به وقت
کوش فرا می‌دهد.

خواب این بود که شرکت مک‌دونالد اعلام کرده است که پس از ۲۷ سال به‌زودی اولین بوفته ایرانی را که نمایانگر سرور و ذوق چهارماده بود اعلام خواهد کرد و متخلف آن بوفته ایرانی باز سر به‌پشتی نشکوه وسیع بسته شدن مک‌دونالدی‌های مختلف در اروپا از سال گذشته آغاز شد و ۱۹۹ مک‌دونالد دیگر در سال ۲۰۰۱ بسته شد از جمله ۵۵ مک‌دونالد که قبلاً در ترکیه بسته شد.

ویدهای معمول یک رستوران بتواند ساعتی را صرف غذا به خوشی سر گذارد به همین دلیل از مشخصه های رستورانهای مگردانند. محیط پان وجود چرخ و فلک، لاکتند و مسرعه و استایل آن بود که بر جلب نظر کودکان بسیار موفق عمل می کرد.

اصولاً بری کرک که به رعایت یک استاندارد بهداشتی و گیلهبی بالا و حتی ایمنه نوعی سبب برای هتیرگر که بعدها به رازک حواله شد مشهور شد. گردید که تا آن سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۱ یعنی بر طول ۲۶ میل گردید و به طول متوسط سالیانه ۲۴ درصد بر تعداد مکتوبانها افزوده شود و همین امری به دوره خود همین کسب آزمای سریش از طریق فروختن سورقانی و حق استفاده از نام مکتوبان، سود و بهره ای می تقویت تا آن معنی را برای بری کرک که به معنی داشت

پس از آنکه ری کرکس در سال ۱۹۰۲ در کراس
هسوس او مجبور گردید که تمامی وظایف او را به عهده
گرفت و او هم مانند دبیرین در تمامی جزئیات
تعدادی داشتند و محاسبات می کرد و هم او بود که نقشه
برای تعلیم کردن کودکان را به ابراهام برادرش و از سال
۱۸۹۰ مگردانند ابتدا در اروپا و سپس در قاره های
دیگر شروع به کار کرد پس در تریپل اوضاع تا به همین
سال آغاز کار کودکان یعنی سال ۱۸۹۵ به خوبی پیش
می رفت و می توانست سرپرست ده کودکانی موفق و
مترک به تعلیم او آمیخته با ساهمی مطلوب و پرورده
جانی گرفت. مگردان را آنجا یک نقشه انجمنی از دفتر
تخصصی محسوب می شود که وقتی در سال ۱۹۰۲
اولین بیان کشش بر سر مدارا نشان داد مناسبت رنگ
خطی در مدرسه جهان به صدا درآمد اما تازه یک
آغاز کار بود و متعاقب آن سقوطی بی سابقه آغاز شد.

Figure 1

در ابتدا مفهومی اقتصادی در مکتوبات بر این تصور بوده که رفعت و تعالی از مکتوبات آغاز بازار ممبرگرفروشی را آشکار کرده بود که زیان آن کیستی مکتوبات را هم گرفته بود بنابراین به یک مبارزه نفسگیر برپای قیمت کالا دست زدند و مکتوبات ممبرگرفروزی را از بازار قیمت راند و بازار عطف آن کالاهام کابل و اقلام بود اما بر عوض یک مبارزه قیمت کالا شد که در مدت کوتاهی منتهی به صلح نمود.



۱- مک دونالد را تعدادی از روستا
فکری جدید اروپ نسبت به
مغذیه من دانستند تا جایی که در
مدت کوتاهی مک دونالد به یک
حول اقتصادی تبدیل شد، اما...

که برای مردم فقیر بازگفته و میگوید که ۱۵ دلار و حتی بیشتر آنها را میگیرند.

وقت من الغسق

روانی، اقتصادی

یکی دیگر از حال عدم کاهش محبوبیت مکتودانک
را باید بخانی دولتی و دولتی اقتصادی دانست بر زمانی که
مکتودانک به واسطه سرافرازی عجیبی می یافت. این
سهمی در استعمارهای دیگری مردم غیر کشوری
و سرافرازی و بخصوص آمریکا ایجاد شده بود و وقت
برای اعتدال فراوانی پیدا شده بود و گسترش و رشد
اقتصادی اروپا را می زد مردم اقتصادی می کردند
که دیگر مجالی برای اینکه تمام اقتصادی خانواده به گرد
بیکدیگر آمده چند ساعت را به صرف بر و در غذای
اقتصادی صرف می نمود و در هر حال در نتیجه صنعت
فرهنگی سرافرازی نظیر مکتودانک برقرار فراوانی پیدا
کرد و رونق داشت از اینها خزانگی می خورد و
بجای مربوط به آن روی عیال تغذیه ای نیز اثر
داشت بود اساس از چهل سال که آفت است
می توانه می شده که هیچ چیز جای خانواده و گرم
وین را نمی گیرد و حتی در اقتصادی سریع می
می توانه جانشین عیال و معیشت شود عادات
غذیه ای از جانب عیال بطور تکرار تحت تاثیر قرار
گرفته است و این کار لغت به خانواده به عنوان نظریه
مستقیم این مهم را به انسانی یادآوری کرده که خانواده
به هیچ وقتی برای گرم بودن نباید به پیش می رود
قد و بر زمانی برای گرم بودن بهتر از هنگام
بر غذا خوردن دارد

[illegible]

مطالعه این جدول به وضوح نشان می دهد که در
مجموعه مصائب شده از مجموع ده مورد در هفت
مورد فروش روندی منفی داشته است و این امر برای
نگرانی های عظیم می تواند نشانه های وحشتناکی را
دیده داشته باشد.

تاریخ ۱۳۸۵

کارتھاسٹان امور اقتصادی دلائل سقوط کمپانی
عظیم و مولقی چون ملک دولت راہ دو سو فیصلہ
مہم تقسیم کر دے



دختران چگونه دانشگاه را تأخیر کرده اند!

نیمت دوم

گزارش رویا فرهادی: تعلیم، سرویس گزارش
تیرم ۱۳۷۳

تلفه و گوی حاضر و نه دختر نخست آن
هنه کشیده به چای رسید پیرامون لایل حضور
بیشتر دخترانی نیست به پسرانی در دانشگاههای
کشور بود که البته تعدادی از آقایانی که اکیات حضور
بیشتر زن در جامعه عنوان کرده و مستند زان پس
از یک دوره دوری از دانشگاهی تاثیرگذار در جامعه
و مهارت تلاش و آغاز کرده اند تا به دوره جوانی
استانکات موجود حضور پررنگتر در عرصه علمی و
فرهنگی از خود بروز دهند و در مقابل تعدادی دیگر
معتقدند این دوره ممکن است در عملی گذرا باشد و
زبان به تلیق باقیش وقت زیاد شامل بودن و
مطالعه مستمر از پسران به دانشگاه راه پیدا کرده
باشند ولی چیزی که روشن است این است که تلیق
هرچه باشد قلمی در پیشرفت جامعه ما تاثیرگذار
است به همین سبب در این شماره ابتدا باسراغ
یکی از همین خانمهای باهوش می نویسم

از خانم سارا سیریزه دانشجو رشته پزشکی
دانشگاه تهران رفته ۹ دکتور ورودی سال ۸۱ می باشد
او می گوید

دستاره برای اینکه موقعیت اجتماعی شان را بهتر
کند بیشتر در درس می خواند من عقیده دارم اگر کشور
از راه تحصیل و دانشگاه به آینده علمی مناسبی امید
داشت شاید بتواند این پدیده بسیار را هم درمان کند
و خانم پوسلی دانشجوی دانشگاه تهران رفته ۸۸
دکتور ورودی سال ۷۹ نظریه را این گونه بیان می کند که
● پسرها امید دارند که هرچه زودتر به بازار کار
وارد شوند اما دختران بهتر تصمیم می گیرند آنها بیشتر
به فکر ترمین خانوادگی و مسوولیت های زندگی هستند
و دخترها می خواهند موقعیت و شان اجتماعی
خودشان را ارتقاء بخشند ولی پسرها به خوبی پی
برده اند که برای رسیدن به موقعیت های اقتصادی
بهرتر دانشگاه مسیر پیشی مناسبی نیست!

و یکی از دانشجویان پسر می گوید
● کنجدهای لازم برای درس خواندن در وجود
آقایان از بین رفته وقتی که ما می بینیم فارغ التحصیلانی
که با عودت فراوانی بسیاری دیگر انگیزه های بیکی
نی می مانند مثلاً در کتابخانه مرموشدانی سال ۷۷
۲۲ خاتم و تها فاخته ۱۳ حضور داشتند و
تعمیم گرفتیم با یکی از مسوولان دانشگاه آزاد
اسلامی این گفتگویی داشت باشیم و اطلاعاتی راجع به
آمار پذیرفته شدگان دختر و پسر بگیریم این پس منظور
به نظر می آید که سبب عدم انگیزه پسران مرکز آزمون
دانشگاه آزاد اسلامی رفته و نظریاتش را در مورد
پیدا شدن این پدیده احتمالی جویا شده ایشان چنین
پاسخ می دهند
● یکی از دلایل عمده که خانمها می خوانند وارد

دکتور سید جواد انکیلی، ارومیه، مازان
آزمون دانشگاه آزاد اسلامی ۸۱

در سال ۸۱ به نسبت ۵۶
درصد خانمها و ۴۴ درصد
آقایان شرکت کننده و به
همین نسبت پذیرفته شده
داشتیم. در رشته های علوم
انسانی، علوم تجربی و هنر حضور خانمها بیشتر است و من تصور
می کنم تا سال ۸۳ تعداد پذیرفته شدگان دختر و پسر در قری
مهندسی هم یکسان شود!

دانشگاه بشود این است که دانش می خواهد در
فرصتهای تحصیلی خودشان را مطرح بکنند و این
بدان معنا نیست که مسوولیت خانوادگی را فراموش
کنند بلکه آنها یک مسوولیت خانوادگی را قبول می کنند
که هم خانوادگی را اداره می کنند و هم دوست دارند در
اتصال حضور داشته و فعالیت انجام دهند تا سال ۷۶
تعداد آقایان شرکت کننده در کنکور ما بیشتر از خانمها
بود در سال ۷۶ تقریباً پانصد درصد خانمها و پانصد
درصد آقایان شرکت کردند و از آن سال به بعد
هر قدر طوری این آیین تعداد حضور دختران در کنکور
بیشتر می شود تقریباً به نسبت هر مردی که
شرکت کننده ما رفته به همان اندازه قبول شده ها هم
افزایش شده اند

آیا ممکن است که تعداد پسرها نسبت به
دخترها در این دهه سنی کمتر باشد؟

● این آمار می باشد که باید از سازمان آمار سوز
شود ولی من شنیده ام که تعداد خانمها بیشتر از آقایان
است ولی آمار به صورت قطع و یقین در دست نیست
و حتی ما به آمار افزایش شرکت کنندگان دختر در سال
۷۶ نگاه می کنیم می بینیم که ۲۴ درصد شرکت کنندگان
دختر بیشتر است و به همان نسبت هم پذیرفته شدگان
دختر افزایش شده اما نکته جالبی که زیاد مسوولیت
نیست و همین افزایش حضورشان در عرصه دانشگاه
در آینده جایگاه خاصی را برای خانمها باز خواهد کرد
چون واقعاً چنین نتایجی در جامعه جای مطالعه و
تحقیق دارد به هر حال این وظیفه افراد دیگر است ولی
ما در دانشگاه به این آمارها توجه کرده ایم که در واقع
از سال ۷۸ تعداد شرکت کنندگان و پذیرفته شدگان
خانم بیشتر از آقایان بوده است و در سال ۷۸ پنج و
صد درصد خانمها و ۴۷ درصد آقایان وارد دانشگاه
شدند و این روند ادامه داشت تا سال ۸۱ که در این سال
۵۵ درصد خانمها و ۴۴ درصد آقایان شرکت کننده و به
همین نسبت پذیرفته شده داشتیم متغی این به صورت
کلی در تمام رشته ها است اما رشته های که در آن
حضور خانمها خیلی بیشتر است مثل علوم انسانی
علوم تجربی و هنر می باشد و البته حضور خانمها در
رشته های فنی مهندسی هم رو به افزایش است و من
تصور می کنم اگر است که تا سال ۸۲ تعداد پذیرفته شدگان



دختر و پسر در قری مهندسی هم یکسان شود!

دختر و پسر در قری مهندسی هم یکسان شود
● من فکر می کنم پسرها در قری عمومی
دانشگاه (آینه ابتلاور که خودش می گویند)
خیلی شاد هستند که به خاطر استعداد ذاتی آنها
ضعیف اند که اینطور نیست باید بررسی کنیم که چرا
افت تحصیلی در پسرها بیشتر از دخترها شده و این
یک بحث جدی است که ریشه های آن را در جاهای
دیگر باید بررسی کنیم به نظر من یک دلیل بی بدینی
اقتصادی و عدم اشتغال است انگیزه تحصیل در دختر
و پس متفاوت است به فرض اگر از یک دختر سوز
کمی که برای چه تحصیل می کند می گوید من تحصیل
می کنم ولی قصد کار کردن ندارم ولی به صورت پستی
را پیدا می کنید که بگویند من تحصیل می کنم به خاطر
علاقه ام چون او در واقع تحصیل می کند تا نسبت
مناسب فعالیت اقتصادی آینده خودش را از حالا آماده
کند مثلاً فارغ التحصیلان پسر بعد از چهار یا شش
سال و یا بالاتر و حتی بعد از پانزده کار نمی توانند
زندگی عادی خودشان را اداره کنند چگونه انگیزه
برای تحصیل در آنها برپا شود!

این جوتها سرمایه های اصلی هر ملتی هستند و
این جوانها هستند که باید اداره جامعه را به دست
بگیرند و این روحیه مناسبی برای اصل جوان نیست!
گفته ما خیلی خوشحالی که زنهای نارسه ها در همه
فرصتها حضور پیدا کنند ولی از طرفی ناراحتیم که
مدای پس زنی را می کنند البته دقت نظر خانمها نیست
۵۷ درصد آقایان و ۴۸ درصد خانمها بوده اند که
این در عرض یکی دو سال مناس آمار نشان می دهد
که تا سال ۸۲ حتی خانمها دلور هم به زودت
در تجربی ۷۲ درصد آقایان، ۷۲ درصد خانمها، در
علوم انسانی حدود ۲۲ درصد آقایان، ۴۸ درصد
خانمها در رشته هنر ۲۰ درصد آقایان و ۷۰ درصد
خانمها در زبان ۲۷ درصد آقایان و ۷۲ درصد خانمها
حضور داشتند که در رشته های ریاضی داره و به هم
پرسند و یکسان می شوند

آیا چه راهکارهایی پیشنهاد می کنید؟
● البته تعداد شرکت کنندگان در رشته های فنی
هر قدری و کارهای ما بالا رفته و جوانان می خواهند
حرفه ای را یاد بگیرند و دنبال کار بروند و این لزماً

شرکت واحد مدیون خانم هاست !!

عکس: مجید خاتمی/نژاد

گزارش مناسی



ما زنان هر
روز باید با
راندند
اتوبوس ها
بر سر حتی
که شرکت
واحد تلف
کرده و به
اینجانب
داده اند
جدل کنیم
از سرما
بلریم و
دیرتر از
وقت
اداری
کارت
بزنیم !!

دیگر چه بهتر است

بیت را از دستم می گیرد و من سوار می شوم تمام
صندلیها پر است و نهایی که بین مردها ایستاده خنم
البته بعضی هاشان مغضب شده اند و من به روی خنم
نمی آورم و راننده را می بینم که از آینه نگاه می کند
در ایستگاه بعدی چند خانم می خواهند سوار
شوند و راننده همان جوی را به پشتن می دهد که چند
دقیقه قبل به من داده بود و می بینم که خانمها بدون
حرف گذار می روند اما با مرا می بینند. درعین مردانی
که در صندلیها چرت می زنند. ایستگاه دوم برآورد به
سمت راننده برمی گردند و یکی از آنها می گوید
«پس چرا این دختره سوار شده»
طوری حرف می زند که انگار گناه سوار نکردنشان
گرتن من است و این بار راننده جوابی ندارد که بدفع و
مسیر می شود آنها را هم سوار کند و در عوض این
گزار ما را از آینه نگاه می کند
جنگ اینجاست که آقایان مستخدم حتی بازیه شدن
خانمها هم حاضر نیستند تن مبارک را تکان دهند
کرم لایق است اگر گرمی که یکی از آنها بلند شده تا
پیرزنی بنشیند و البته در ایستگاه بعد متوجه شده که
لیشان به مقدس رسیده بودند و اصولاً باید بلند می شدند
به همراه من باز هم هر روز باید با راننده
اتوبوسها بر سر حتی که شرکت واحد تلف کرده و به
این جانب داده اند جدل کنم و حتی گاهی معجون بشنوم
و از سرما بارزم و نهایتاً میروم از وقت اداری کارت
بزنم

هر روز صبح کمتر خیابان از سرما می لرزد و به
انتظار اتوبوس می ایستم. اما وقتی اتوبوس دستشویی
نهایی می آید و من یا جوششلی بیت را به سمت راننده
می گردم او با حالتی بسیار جدی می گوید
«مردوخانم»
و من هر روز حساساتی از روی پیش مجبور با
صدای بلند جواب می دم
«بچه چی که مردوخ شما به چه حتی عقب
اتوبوس رو هم مرد سوار می کنید»
و راننده که انتظار نشینن جواب مرا ندارد چون
اصولاً از پیشتر خانمها در این مورد اعتراضی بلند
نمی شود. این بار می لعلت می گوید
«برو به رئیس خط بگو. به من چه»
و بی اعتنا به من که هم اذراهم میور شده و هم از
مردمان میروم. پایش را روی پدال گاز فشار می دهم و
تور می شود و مردانی که به راحتی در صندلیهای عقب
اتوبوس که مخصوص مسافرانست لم دردهند گاهی با
نیشند و گاهی با دسوزی تکلم می کنند و من با
خود می گویم
«بالاخره حال این رئیس خطو خراب می جارد»
اما بالاخره یک روز که هوا از همیشه سردتر است
و طبق معمول راننده بیت را از من نمی گرد و اشاره
می کند که
«بشینید»
مردوخ را
من مسخره از همیشه می گویم
«چه من ربطی ندارد ببرم شده سرم هست. چه
بیشتر با بگریز و چه نه من سوار می شوم. اگر
اعتراضی دارید بیدید به رئیس خطون بگید بیاد»
و با شیط نگاهش می کند. گویا این یکی از آنهای

زنده آل است مثل دیگر کشورهای خارجی که عدوی
هم تصمیم می کنند. هر اروپا و آمریکاییطور نیست که
فقط به دانشگاه بروند و اگر ما بتوایم این را رونق
بدهیم خیلی خوب می شود
گفتگو که به اینها سید با خود گفتو به نیست سمتهای
یک جامعه مثل این راهم بشنوم و فردی همان روز به
سراغ دکتر سید حسن حسینی رئیس مؤسسه
مطالعات و تحقیقات دانشگاه علوم اجتماعی رفتم و گفت
«مشغول آن چیزی که در جامعه اتفاق افتاده این
است که تعداد پذیرفته شدگان خانم به نسبت آقایان
بیشتر بوده و من شخصاً این را یک پرش اجتماعی
می دانم و عوامل متعددی موجب این تحول شده یکی
از دلایل جامعه شناسی آن که ارتباط با کلاس اجتماعی
ما دارد. تغییر وضعیت است که جامعه دانشگاهی ما
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی داشته و خانمها
می توانند به راحتی وارد دانشگاه بشوند با حذف
ستهای بیهی خودشان و بدون هیچ نگرانی
چون قبل از انقلاب بسیاری از خانوادهها
مستشاران را به دانشگاه نمی فرستاد. کشور یعنی
رفتار خانمها را به یک چار می رفت یک
گروه موزونتر است چون در جامعه ما زنان آور خانواده
مرد می باشند این پدیده باعث می شود اقتدار مرد نسبت
مرد باشد و چون زن نمی تواند معلوم و لغ شود و
لنگیزه بر روی طایفه خانمها انگیزه ورود به دانشگاه را
برای آنها تقویت کرد. البته میزان درصد شاغلین خانم
هانی است که در سال ۷۵ بودا یکی از دلایل درس
نظرفان آقایان همین بحران اقتصادی است الان ۲۲۵
درصد از فارغ التحصیلان دانشگاهی با بیگاری اداری
که می خواهند کار آور خانواده باشند. رفته چهار سال
دانشگاه درس خوانده بعد هم کار گیر نتوانده هم
ترتبه کرده و هم چهار سال عمرش را گذاشته پس از
با خودش می گوید من میروم چهار سال را یک جای
کار می کنم تا بتوانم پس انداز داشته باشم
«که نظر من با باید غلر دراز تا شصت تومن و
ششاسی همان عوامل ریز هم می تواند بسیار موثر
باشد. جوانها معتقدند که آینده شغلی وجود ندارد. نظر
شما چیست»
«واقعاً همین طور است. اصلاً نشینان وجود
ندارد الان دولت آمده اعلام کرده که من دیگر کسی را
استخدام سازمان امور ارمی نمی کنم. یعنی تمام
آنها می در سن اشتغال و بین زمین و آستان تمام
نگاه داشته اند. منافسه صنعت هم نداریم که جوانها
در بخش های صنعتی و با پیش بخش خصوصی کار کنند
بخش خصوصی ما هم که بخش تلاقی بخش خدمات
موت هم که در بخش خدمات او را استخدام کند حالا
این جوانی که می خواهد تشکیل خانواده شده چگونه
پایش بگذارد؟ و به چه انگیزه ای درس بخواند؟ اصلاً
آن خانواده به چه چراغی بخش خود را به آن خانواده
تقریباً تمام در جامعه ما رسم بوده که به پسر زن
می رانند که می توانست نان دربیرون در جامعه ما
مستخرها را بهتر می توان کنترل کرد اما پسرها در گروه
و خیابان آزادانه می گردند سیستم آموزشی ما هم
اشغال دارد ما الان در ایران چندتا مدرسه فوتبال
داریم و یکی در کشورهای پیشرفته مدرسه فوتبال شنا
داریم. اسکی و ... دارند و این حرفه آنها می شود

دویشتی آریکی

گلی روی دیوار کاشتم

بیر مول آتیم نووارا
بایی ستن پالیزیم
بیرگردان گلی روی دیوار کاشتم
ایلیش لاش کشد آ تاجستان وای
زستان آواره مایدم

CC

سولگیم آغار کشدر
لویاسیم پنجسره دور
بیرگردان آب نهر سراریم می شود
بند را ویران می کند و می رود
پنجبرای است که اهرکس می آید و از آن پنجه
نگاه می کند و می رود

روای صبری خانی مقدم فرستاده

واژه نامه دارلسی

دلیله انشتر ای آب آسوار سوار آقزین
بهار آجده چه کار داری اوتیله زیوزمین
باران آسفتدو گلاب آیددود
فرستنده احمد یازوی: آران اسفهان

شرب المثل نیشاور

به همسیه لگا نکن به دست میت لگا کن
بیرگردان به همسایات لگا نکن به
دستهایت لگا کن
آ کار هو بر نیه خرمن کشتن گاو نیو میه یا
مرد کهن
بیرگردان کار هو بر نیست خرمن کوفتن گاو
او می خواهد با مرد روی
فرستنده مریم باقاییان: آران نیشاور

باورهای مایهانه مردم لنین

شکستن پوست تخم مرغ در خانه باعث دعوا در خانه
می شود
در تارک که همزمان به جای می رسد اول کسی
که دست راست است باید رد شود
فرستنده جعفر بابایی: آران لنین

باورهای مایهانه مردم قرانه

مردم قرانه معتقدند که
اگر کتک دست کسی بخارند پول به دست می آید
و اگر کتک پایش بخارند کتک می خورد
اگر قیل از خورین چای می آشپازند دانه چای
بیفتد در پول هنگفتی را خرج خواهد کرد و پا از دست
خواهد داد
اگر کتک دست کتک فریز در آسمان روستا نصیب
جمعی قرار می گیرد در آن روستا عروسی به پا می شود
فرستنده هاشم سسگر: آران قرانه

می رسد و موجب خنده و تلسیط خاطر ساریانان
می شود

رقص شتری چالپار از شتردوایی درمیان
ساریانان بازی رقص شتری است که ساریانان به
طریق خاصی شتر را به رقص وامی دارند و این
سرگرمی حالب ساعتها موجب خنده و تفریح
ساریانان و مسافران می شود
پیراست چون رقص شتری نظم و قاعده ای ندارد
از رشته زنده هرگونه رقص بی قاعده را به آن تشبیه و
تشبیل کرده اند

شرب المثل کاشانی



روغن خورده می خواهد لیش چرب نشود
(کتابی از کسی که کار آشپزایی کرده و نمی خواهد
گذاشت معلوم شود)
کتک نگاه به سال می کند لقمه می خنارد
لقد لیشا باید از تولایی لاش مشتق شود و بعد
گلایز کشد
حرکت تار از پشت ششای دارد حرکت تار
ندارد
آب و شعور را هرکس از گردنکی بیافوزد برای
همیش دارد و هرکس در گردنکی آب نشد همیش
بی ادب می ماند
فرستنده مسابه همایونی: آران کاشان

واژه نامه نیشاوری

چمه کتک ا هم زوافه باجنای آق مولا
شهرخواجه اومنی هود اویزی جاری اچون گاور
آشت گازی که غلوز بزرگ شده گوسلغا امیکان
گاوره ادولی میانه
فرستنده مریم باقاییان: آران نیشاور



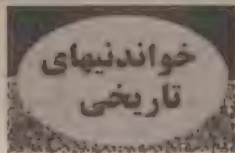
فرهنگ مردم

زیر نظر: فرهنگ

داستان شیرین یک شرب المثل

این هفته: رقص شتری

در مورد کدانی که از فنون رقص چیری
دانند و تلمیذ و بی تلمیذ به رقص و پانگویی
پوز دارند اصطلاحاً و از لب کتای عبارت رقص
شتری و به کار می برد
اما باید دید رقص شتری چیست که به
صورت شرب المثل درآمده و حرکات نامسار را
به آن تشبیه و تشبیل می کنند
شتر یکی از سرگرم کننده ترین طریقه ها و
وسایله بازیهای ساریانان است و در مهمانی
سوزان و بی پایان برای رفع خستگی و سرگرمی
ساریانان از طریق مسافله مورد استفاده و
سرگرمی قرار می گیرد از آن جمله مسافله
شتر سواری، لجه شتری و رقص شتری است
مسافله شتر سواری یا شتردوایی ساریانان
محبوب و تلمیذی است شترهای رهوار و سواری
معروف به همایان را برای این کار تلمیذ می کنند و
بعد مانند مسافله اسب سواری سوار شتر شده آن
را به تاخت و تازی آروزند و گشته در کسی فایز
نیست این گونه شتران شورتک را سوار شده و
سوارکاری خوب کند
ایستد شتری هر ساریان یکی از قوی ترین
شتران در راه جلوداری فایز شتران انتخاب می کند و
آن را سوار می شود شتر جلودار را می آید که یک بار
توسط ساریان هدایت شده به جویی می شامند و از
راه دیگری می رود و به همین جهت ساریانان ساعتها
بر بالای شتر می خراشد و شتر جلودار بدون کمترین
انقباض و سیرگی که به او نشان داده شده پیش
می رود شترهای جلودار معمولاً معتاد به دور
می شوند و طلای این است که ساریان چون عقیده
سوار شتر جلودار است و چپ نموده می کند دود توتون
به علت نزدیکی فاصله به مشام شتر می رسد و لیرگی
نمی گذرد که شتر جلودار دچار اغیبه می گردد
به این گونه شتران باید در فواصل معینی دود
چپ بدهند تا از خماری بیرون بیایند و آب به غنای بزنند
تا اینکه همین شتر معتاد را در یکجا چپ کنند و
چنانچه کیسه توتون در آتش پزیدند تا دود غلیظی از
آن متصاعد شود در این حال منظره سرگرمکن
شتران معتاد که با حرص و ولع دود توتون بکشد از راه
مدان و پیش بلع می کنند واقعا جالب و تلمیذی است
زودا وقتی طوب اود خورند سر حال بر می خیزند و
آل آسره عجیب یعنی ایستد شتری در لباسان نقل



نمونه ای از کرامات حاج میرزا آقاسی

حاج میرزا آقاسی

صدر اعظم
نادر محمدشاه
از جمله
سیاستداران
تاریخ بود
که در هنگام
سیاحتش افراد
بسیار دیگری را
هم بر مسند کار
قرار داد از جهت
خصلت عالی او



این بود که در همین جلالی شکسته نفسی را از حد گذرانده بود
«انصاحت، شکایتی از حاجی نثار می کند که شنیدنی است»

حاجی میرزا آقاسی در فن حکومت باشکوه و در عین حال بیاض بود. وضع دربار شاه و دولت حاجی و رابطه شاه و صدر اعظم را از این داستان می توان شناخت. در سال ۱۲۶۱ قمری که محمدشاه سبک شاهی شد عمویش ملک قاسم میرزا و میرزا نظری که حکیم طایه حاجی نعت به تحریر کتبی رفته حاجی برای آنکه آن دو را از دربار براند خود شایع سلطنت که شش سالش از راه مسجون کردن شده متهم سلطنت او از وزیر مختار روس و انگلیس خواهش کرد که با حضور آنان هیأتی تشکیل گردد و به تین اتهام رسیدگی شود و به ناصرالدین میرزا نمایندگان سیاسی مزبور گفت که چون بداندشان می خواهد او را از قدرت برکنار سازند به کربلا خواهد رفت فای و مقام عجبی در دربار میرزا و هر چه ماموران بیگانه به او گفتند کسی چنین اهلش را به او شست و این کارها و سخنان بیگانه شایع صدارت رسید. فایده یی نشخوب محمدشاه هم سوخته خود که همین چهری نشنیده اما بار عالم دست پرورد نبود تا اینکه شاه مستخط زیر او برای ناصرالدین میرزا و لایحه فرستاد مستور در آن را برای جناب صدر اعظم ارسال دارند»

«وایچه»
این همه دروغهای مخرط پیسته مزرکیه هم نمی تواند رشته غیبت مرا از حاجی ببرد. به حق پروردگار و به حق پسر اکرم قصب که او را میقتل همرا یار بیشتر از چشم دوست دارم مردم چه خیال می کنند من چه تمام خلق که قاتل دارم از خوشی جوری چه می خواهد اگر لازم است سر و چاهم فدای او اما این چه محلی دارد که دلتما می گویند مردم

فدای می کنند! این آیین محسین اسم ندارد! اینها کی هستند کدام لوح هستند؟ چه افسانیه شایع عمو اسدک میرزا دارو؟ مگر نمی دانند که حاجی هزار بار چاشنی را نثران من کرده است اسم حقیقت این چه است که مردم می خوردند اگر نثران خان عمو نفسیه را تمام می کردند بدعیه بیرونی گفتند این نیست نستخط را هم یاد کن و برایش بفرست»

این پاشا شده و آن هم صدر اعظمش در این بین خورشیدان کتب سلطنتی که بر دست این نثرانند چه می شود؟



در تابستان ۱۲۶۱ قمری دختر امدهلی میرزا را به فرمان محمدشاه برای ناصرالدین میرزا اولیها عقد کردند و در تهران سیاه سور و سرور گسترده در این هنگام شد گرما چنان بود که تمام مرغ بر آفتاب شیب پخت می شد و محمدشاه و اهل حرم او التکریر بودند در همین هوای گرم از بیلابی به تهران میباید و در نیم هروسی شرکت کنند چون محمدشاه اعتدالی سبب به حاجی میرزا آقاسی داشت امرای به او نوشت که از خانه ماوند تا حدت اگر می هوا بکاهند وقتی این نامه در مجلسی که جمعی در آن حضور داشتند به حاجی رسید و خوانند در پاسخ گفت

انشاءالله که چنین خواهد شد
آنگاه رو به مجلسیان کرد و گفت
گویا شاه مرا سلیمان نی می بداند و به صبارا به فرانس من می داند که می خواهد فرای گرم را سورد کتار

اما از انتقال روز بعد همان هنگام که محمدشاه از بیلابی خارج تهران شد بدای خنگ و ریزه و هوا خیم سرد شد و این حال تا یک هفته یعنی تا وقتی که شاه در تهران بود دوام داشت و به محض اینکه شاه بازگشت هوا ریزه به گرمی و اتفاقی قبل برگشت

تردید نیست که این اتفاق ساده اعتقاد محمدشاه را به کرامات حاج میرزا آقاسی بیشتر کرد

روایت جوانی بافتی و نوازده میرزا

حاجی قاسم

وقتی افراد میرزا در قلمی حکومت می کرد یکی از اهالی دعوت کوهلی که روضه خوان بود یوم برای شکایت از قلمی که به او شده بود خدمت فرهاد میرزا رسید فرهاد میرزا ضمن رسیدگی به شکایتش که برای به دست آوردن موقوفه امام اجدادی بود متوجه شد که روضه خوان دهاتی مرد بی سواد نیست و برای رعایت حالش به سخی خود گفت اسب تو بگید او را به بیاید و منتری کوهی نوازند شب آخوند روستایی به مجلس رفت مجلس باشکوه مزبور در ده منبت کاری پر نورهای روشی و محال گرم سه چهار آخوند رفتند و روضه خوانند فرهاد میرزا به آخوند روستایی هم اشاره کرد که بیرون و مجلس کوهلی بنوازند

روستایی به منبر رفت و درست رفت باقی منبر روی به آفرین نشست و پس از خطبه و نوازدان چند بیت از سحری به جای روضه خوانی شروع کرد به تعریف از پدر و پدربزرگ و اجداد خودش و خلایق

آنها در مورد خولیت موقوفه ای که شکایتش را پیش فرهاد میرزا آورده بود از پشت سر هم قصه می گفت و سلب را به سبب می داد همه اهل مجلس لحظ کرده بودند و هیت فرهاد میرزا اجازه می داد کسی حرفی بزند یکی از نیکوهای فرهاد میرزا در کنار منبر انگلی بندها را بد کرد و با ایما و اشاره گفت

شیخ روضه نامه از سفران و میا پاشین! آخوند روستایی عهده اش را حیا کرده و گفت که چه می فرماید اما منبر به این بلند می مجلس به این هیت و شکوه سماع با این همه معرفت و بزرگواری اگر خود میبشتها هم به چنین منبری دست می یافت قبل از آنکه روضه خودش را بجاوند حقایق چندی را برای حضرت والا تایت می کرد

روایتی از میرزا



میرزا که به میرزا محمدتقیخان قراقرانی فروخته مشهور فرمان هزاره ای یکی از باکتاب ترین صدر اعظم های دوره قاجاری می باشد آید از حق غولیت در حدیث قلم مقام ارفاقی مشغول خدمت گردید و به زائنه حویش نظری و استعداد ذاتی که آید از خود نشان می داد قلم مقام را بران داشت تا به تعلیم و تربیت وی نهایت کوشش را به عمل آورد گفت می شود این در دوران کوشش ظاهر بهیچ های قلم مقام را به تئق آنها می برد و سپس هنگامی که پشت در ائت مستقل شروع غذا می پاشد از باب تئق عیشری و شکایت میباید به استراق سمع کلمات میباید بین فرمان قلم مقام می سرود به روزی که قلم مقام سوازی چند از ارزند خود به عمل می آورد چون آنها قلم به پاشی سگور می دهاند امیر کبیر پاسخ می دهد قلم مقام از روی می رسد «صلوات را که از آخوندی»

وی پاسخ می دهد باز پشت در تئق بهیچ های تمامه قلم مقام از او خوشش می آید و سبب می دهد تا معلم فیرنه نشی به وی تئق می میبورد آید نیز با شور و اشتیاق از آفران به فرنگی در دوری مشغول شد و به این ترتیب پس از چندین سال به مناصب بزرگی همچون صدارت رسید

فرستنده مصطفی سلیمان مستندی از تهران

11



مجله آفرین

صنعت و تجارت غربی، دشمن زمین

برگوشان مهرور بهرامی

... اکنون حتی مردان و زنان را صنایع انسانی خطاب می‌کنیم پس اخلاقی، معنویت، اجتماع و ابعاد روحی و معنوی کجا هستند؟

تک‌واحدت افکار را از بین ببرد. آنگاه دیگر ثروتی باقی نمی‌ماند تا آن استفاده‌ای به عمل آید.

تجاریه خن به دنبال قانونی هست که استفاده افراطی از منابع طبیعی را توجیه کند اگر مایک طلوع کربک و طبیعی را حفظ کنیم تا سالها از توریم و درآمدی آن استفاده کنیم بهتر است یا اجازه بدهیم به سرعت همه ما فیهما و موهورات دریایی را بر آن منطقه حید کنند و آن را از حیز انتفاع خارج سازند؟ البته آنها معتقدند که نمی‌توان روی این موارد قیمت گذاشت و منابع کاملاً مشخص نمی‌شوند، اما باید به آنها هشدار دهیم که اگر می‌خواهند روی هر چیزی قیمت بگذارند و اصرار کنند که طبیعت خویش به فکر بسطیات از خود بی‌اندک باشد اما ارزش آنها را که برایشان آورده شده پامال نگریه ایم.

● **لا وجه حد دولت‌ها افشاری را، اقتصادگر یا چینی**

□ برای پرنفختن به این واقعیت باید به قدرت و جایگاه تسلیحات و وزاری که از جانب دولت‌ها در کنترل‌کنش شرکت کرده بودند. بتقریب برای مثال نمایندۀ انگلستان مایک میجر دلم داشت و او وزیر محیط زیست در آن کشور به‌شمار می‌رود، اما نمایان دولتی او را از پشت میز کنفرانس پورسات این نشان می‌دهد که انگلستان صنعت و تجارت وزن بیشتری از محیط زیست دارد. درواقع نگرش دولتها نسبت به محیط زیست که از روز بروز دیگر تفاوت می‌کند، سرچشمه کنفرانس را برآمده.

● **آیا حق دولتی را چه دهیم که بخواهد تمام را**

مسئله اینست که محیط زیست را چه کنیم؟ «فرمان زمین» □ مقامات انگلستان هرچه قانون با محور محیط زیست داشته‌ایم زورپا گذاشته شده است باید توجه داشته باشیم که اکنون ۲۵۰ معاهده و قطعنامه بین‌المللی در مورد حفظ محیط زیست در دست رد و پا از آن‌ها که نیروها را نمی‌شود این قطعنامه هم اجرا نمی‌شوند و درچنین شرایطی من خوشبین نیستم ما باید طرز تفکر خود و طرز نگرش خود را به مایه محیط زیست تغییر دهیم.

بعده اجرای آن مهم است که با اجرای قانونی به جای نمی‌رسد اگر راجع به دلفرها بگویم آنگاه از جانب آمریکا ستم می‌شویم که بیش از حد نسبت به حیوانات احساس فکر می‌کنیم. حتی اکنون مردان و زنان را به عنوان «منابع انسانی» خطاب می‌کنیم پس اخلاق معنویت اجتماع و ابعاد روحی و معنوی کجا هستند، اینها کاملاً از بین طرز فکر کنونی در مورد پیشرفت جامعه حذف شده‌اند.

● **ما همیشه به دنبال وضع قوانینی بوده‌ایم که محیط زیست در برابر صنایع استفاده غیرعقلانی و غیراخلاقی و منابع طبیعی بویست ضعیف‌تر باشد**

□ **ما همیشه به دنبال وضع قوانینی بوده‌ایم که محیط زیست در برابر صنایع استفاده غیرعقلانی و غیراخلاقی و منابع طبیعی بویست ضعیف‌تر باشد** اما اینکه خودمان سعی کنیم تا خودمان را کنترل کنیم هم مرا می‌ترساند، مانند این است که تعیین سرعت مجاز را به عهده راننده‌های خودرو بگذاریم یا وضع قوانین کاملاً می‌توانیم این را که رعایت می‌کنند از آنان که رعایت نمی‌کنند، تمیز دهیم اگر غیر از این باشد و رعایت اصول استفاده از منابع طبیعی را به عهده خودشان بگذاریم، به روی آنان که رعایت می‌کنند، متوجه می‌شوند کسانی که اصول را زیرپا می‌گذارند، ثروت بیشتری به دست می‌آورند پس آنها هم به جرگه ناقضان اصول می‌پیوندند.

□ **مقدمات در این افکار نوعی کنترل و نظارت ضابط بر بازار محیط زیست را چگونه می‌بینید؟**

□ **مقدمات در این افکار نوعی کنترل و نظارت ضابط بر بازار محیط زیست را چگونه می‌بینید؟** مطابق جملات‌های شکر گراف است که هر نوع کنترل بین‌المللی درباره استفاده از منابع طبیعی را متوقف سازد، به‌خصوص اگر این کنترل ماهیت قانونی نیز داشته باشد و یا حتی نوعی رفتارنامه که کسی فوراً از حالت ناطقانه باشد و این مایه تا سلف بسیار است. اما درواقع این نوع افقیت حتی برای تجارت و صنعتی نیز بسیار به دست محیط طبیعت سرافروچی عقلم اقتصادی را به همراه دارد برای مثال اگر قانونی در مورد صدور گردن لایع درختان جنگلی برای استفاده از چوب و صنعت کافت وضع شود، در بلندمدت با افزایش منابع جنگلی حتی به افزایش سرمایه‌ای نیز کمک می‌شود. به‌روشنی که اگر این اجازه داده شود که بر

نارشد جنگ باسبورت افرای و تنفس بفرم خوب سرشدن افشاران از شخصیت‌های بارز و شناخته شده در سازمان ملل می‌باشد. از عنوان افشار مللانی زهر فرقه استفاده می‌شود است و در متون مخصوصی کوئی کان نیز به‌شمار می‌رود کسی که سلفا پیش فساد نیم ملی استانی ایران می‌تواند ۱۹۹۲ افشاری بود استانی ایران و وزیر کمسیون افشاران در سازمان ملل متحد نیز هستند. فنی آنگاه که مطالعه محیط زیست نیز از شخصیت‌های برجسته و فعال در سازمان ملل متحد به‌شمار می‌رود افشاران و درباره آنچه که در احاطه افشاریست در مورد محیط زیست گذاشت با افشاریست گفتگو نموده که نحوه خواندن افشار را به این جایی می‌بیند.

CCC

● **فهردهت شما اخیراً موضوع مناقشات خود را در مورد اقتصاد و پیشرفت صنعتی با صنعت کشور روی محیط زیست افشار کرده‌اند، چرا؟**

□ **افشاران این اصطلاح موجود پیشرفت و گسترش یا کاهش فشار روی محیط زیست، مرا به‌جای پاسخ گشتی می‌فشارد وقتی که کسی از او راجع به فقدان غرب پرسید او پاسخ داده بود، «ایده خوبی است» پیشرفت بدون ضرر به زمین هم به‌خوبی خود به نیست اما نوع اجرای آن به‌شکلی بوده است که آن را بیشتر شافعی برآمده مردم زمین افشار می‌دهد. درواقع بازار و عرضه کالا است که در این مورد حرف اول را می‌زند و نه بشریت و نه طبیعت و محیط زیست.**

● **چه مسئولیتی بخواه دارد؟**

□ **چه مسئولیتی بخواه دارد؟** بر هیچ شخصی این شمار کاربده ندارد از حفظ و نگهداری تا حذف عدم وجود مسارات در میان نژادهای مختلف. ابعاد اخلاقی کاملاً از آن غایب است. یک مثال برای شما می‌زنم تسلیه‌ی پیشرفت‌های مختلف فیلانوس برای حید مایه تا باعث مرگ هزاران دلفین می‌شود از متز کنجیک این تسلیه‌ی پیشرفت‌ها است و کشورهای مختلف به یکسان از حید مایه‌ی شن برخوردار می‌شوند اما در این میان زندگی دلفین‌ها چه می‌شود؟ آری این شعار که ما نباید بیش از آنچه که به زمین می‌دهیم از آن بگیریم شعار جالبی است، اما

[illegible]

روانکاری و نقاشی کودکان

یک توفیق برای عالمی است: سعی شود نقلیهایی که
برای این مقصد فرستاده می‌شود، سریع‌تر راهی و
مأمودی، حاصل فکر و ذوق خود گردد تا به تعجیل روان
شماره نقلیهایی در دست مظهر شود

موسم به زمینی مرجع
کائنات به تجمیع تعقیبش که ما
معمولاً از پشت ابروس
برداشتیم است ابروس
سرسری زبانی آب زلال که
ما بهیچان از پیشش نبینیم
پیشش گویای کارگاه و
تولیدی روح فضا را از همه
جایگاه یک طاقی بر گوشه بالا
و چپ و تقاضی و صعود ناز
که مانند رویه‌های سطح فضا
می‌باشد این تصور را یک
نخمس هسته است و دانست
نمایند هوش آینه‌ای زیان و
انسان و تربیت خالص‌الای
دانست در نقاشی موسم تاظم

فصلی وجود دارد و فقط لگوسفی به آن دسترسی دارند و بهانه می‌دهد: رنگهای غایب در نقاشی مریم سبز و آبی هستند که هر دو سطوحی از رنگهای آرامبخشی به‌شمار می‌آیند. تکیه‌کوب مریم برعین مسلکی، تخیل و گویاست مریم می‌تواند پیشگی درجه یک شود به غیر از این در روان‌شناسی و روان‌پزشکی نیز می‌تواند از او یاد شود. در مورد رنگهای از تخصصی خارج می‌باشد. در بدست

ایرانی انسان در نقطه‌ای بالاتر راه‌اندازی کرده است و در آن به صف و سلسله وجود دارد؛ یک خانه و خورشید که در دو به رنگ زرد نشان داده شده‌اند. نورانی می‌باشد. طبیعت تقابل و تضاد و صیقل زیست و این راه‌های یوژی به عنوان یک روند مطرح کرده و با نمایش ساختن خانه و خورشید امتداد می‌دهد و در حصار پیچیده گردان و نور و راه‌های خورشید است. این یک شکل روایت‌دهنده است که به سبزه باغ و آدمی

زيبا پي بنظر

— 24 —

مجلسی
محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

میدانگیر و شاه مهر حسینی را در سالک او بهرانی

دود کشی کم

لغير هذا هذا القوام
برسبكتينو و عطقان
مقاسي وادهم ريشه لست

جز اینکه در این چند سال فقط یک سوال از جواب آن می بود که بعضی وقت ها بهایت روزگار و سگری من و او می شد یک فسخه خیالی ساده که خود امیر هم حق را به من می دادند یعنی این بود که در همان روزهای قبل از ترمسی اندیز رسا در حضور خانزاده خوش و خانواده من اصلاح کرد که یک سکه شش دانگ یک خانه را پشت قبایع نقد بهشتید می گفتم و همین موضوع به عنوان شرط ضمن عقد هم مطرح شد اتفاقاً در همان سالهای اول از دولتیان نیز که هنوز در خانه ما زندگی می کردند من می دانم خانه هم بودیم اما پس از یک تغییر در نظر من روزی از ناحیه ای که در آن ۲۸ ساعت دست و ضیووت بودم از آن خانه امیر بهشتاد کرد داخل به فعلاً برای دستی من یک خانه استیجاری بهشتید و سر فرصت خانه خودم را منتقل از امیر هم به پنهاندار امیر می دانستم و در خانه ای که ماضی ۳ هزار تومان اجاره ای بود سستی کردیم تا در اولین فرصت خانه من را بفرویم اما اولین فرصت چند سال طول کشید و هر بار که من سراغ خانه را می گرفتم امیر می گفت من سر قول خودم قسمتی ولی اجازه بده سر فرصت و اجازه هم فرود سال بایه می رفت تا این دو سه سال اخیر به صد هزار تومان رسید

البته من در آن خانه بزرگ و ویلایی که واقعاً اجاره داشتم هم وقت بود و لذت بودم اما خودهای امیر کسی اندیش می کرد تا اینکه آن روز فراموش کرد



در طول چند ساله که من آن خانه اجاره ای بودیم همراه که از شهر داری یا وزارت دارایی و با ادارات مشابه نامه یا اسناد مالیاتی برای خانه می آمدند که طبیعتاً به آدرس خانه می آمد امیر آن را بعد از باز کردن به دست صاحبخانه می رساند صاحبخانه ای که به گفته امیر از بودم آن سلیف بود و فعلاً در آمریکا زندگی می کرد و به پول هم نیاز داشت اما امیر هر بار اجازه را به حساب او می ریخت چهار ماه قبل صبح روز یک نامه از وزارت دارایی رسید که من بلیغ معمول آن را گذاشته روی من تا نفع خوری تا موقع رسیدن به شرکت بدهم به امیر

تا معمولاً روزی از من حوالی ساعت ۲۳۰ صبح به شرکت می رفت تا به قول خودی پرسش روزی از او به شرکت نزد من نیز نشانها و مریم دختر و پسرهای و اسامه داده و خیالی پوشانده و به خانه ما می برد حوالی ساعت ۱۰ صبح به شرکت می رسیدم آن روز همانطور که به پشت لای من سر می گذاشت و امیر را می پوشانید شهاب پنج ساله و شهاب که همیشه کجکام بود در یک لحظه به سراغ بویکت وزارت دارایی و رفت و قبل از اینکه من فرصت کند چیزی او را بگیرم نامه را یاد کرد من می دانستم امیر به این فعالیتها خیلی حساسیت دارد با من حساسیت بودم طرفش و دایه سر بهبه امیر به نامه را به پاکتشان پاره شده بود را دست او گرفتم و مردانی که سخت عصبانی بودم با این اندیشه که پاکت را خوری که معلوم نشود بهبه بستم ناخواسته نگاهم به من نامه افتاد و طبیعی بود که وقتی اسامه حین را روی کاغذ وزارت دارایی خواندم نوجیم بیشتر جف جف شد کسی می گفت کردم و سپس نامه را خواندم و نزدیک بود از انصاف شایخ روی زمین چرا که در آن نامه رسمی نام من به عنوان «محقق خانه» ذکر شده بود آن هم خانه ای که داخلش بویکت داشتیم گوی شده بودیم یعنی چه؟ اسامه مرا به عنوان صاحبخانه نوشته اند با این اتمال که اشتباهی رخ داده و قبل از دانیایی فرید به سراغ لطف و رفت و پس از چند نشانی یکی از مسئولان اداره مذکور توضیح داد:

بله خانم مگر آن خانه به شماره شش «خانه» خانم «مهندس» نیست!

پار من باورم شد و چون نمی خواستم اخبار را با امیر در میان بگویم بعد از آنکه بهمه را به خانه خودم رساندم به شرکت رفتم و خوشحاله خود امیر بر من به حضور داشت به منتری خودم گفتم ده امیر بگر یک کار ضروری پیش آمده و من بیرون میام اما همین به سرعت خود را از اداره مذکور رساندم و به سراغ قسمتی که مریم به خانه ما آورده رفت و پس از گلی خوشحاله و افسوس پرده را در آن لحظه نگاه کردم و که مانند یورشو که شوم زیرا تاریخ زمانی که خانه ما نام من شده بود دقیقاً با روزی پس از آن از او راهنمایی بود یعنی چیزی بیشتر از ده سال و دو ماه است شده بودم اگر من صاحبخانه بودم آن نوبت امیر که در آمریکا بودی می بودا پس این آمار خانه که هر ماه به من می دادند حساب و ایزد می شد که دیوه می داشتیم و به بانکی که فرما را از آن شعبه پول را اودیز می کردیم رفت و هر طور بود ضمانت آن شخص را به پول به حساب می بردیم بیرون آوردیم (خانم فرانسه ۲۹ ساله) اما اتفاقی بیشتر از نوبت پیدا گفتم و بعد از آن او باز در آخرین بار خیالی کردم که اگر امیر می فهمید به شدت از من می رنجید به خانه رفته و سراغ لوازم شخصی او رفت و مدارکی را که بارها تا یک روز کلاً شخصی است پیدا کردم و از آنانی آنها پس از یک ساعت جستجو و مطابقت دادن مدارک و ... آدرس آن خانم را پیدا کردم اما خبری از بیرون خیابان شکوفه گوجه و ...

ساعت نزدیک به یک بعد از ظهر بود که جلوی پاکت ۶۸ نشانی را پارت کرد و پیاده شد رنگ دوم که زردم حسابی دوری بود پاکت ۶۹ را مال و سلام کرد آنکه خوشحاله از آن قبل حسابی میانه بود که برایشی تمام جیب و یک حسابش را بر اختیار فرستاد حتی غریبه ها می گشت جواب سلامش را هنوز نداده بودند که زن بدستال ۲۵ یا ۳۰ ساله پرسید:

با فرانه خانم کار دارید؟

فرانه ایله را نگفتم و جوابی ندادم که زن که لباس شکوفه خاتم بود

ایستاد و نگاه داشت به جلوش از صورت بیاد نشان من بیاد نگرفت و تنها پیاده به تاپه در به پیش بدید و سره مدرک و بیاد نشانی هم خوشه شکر کرد و به بعد بهش گفتیم در خانه شب سبانه ای باقی می ماند و به بهشتی خانه اما که به خرج فرزنه میانه دفعه آخر زدم به سیم آخر و جلوی شوهرش رو گرفتم که ماضی یکبار میاد و حاجی پیش سیده و میوه تا ماه بعد و گفتم «امیر خان این رسم زن داری نیست که تو وقتی تلم دادی از زین خانه میاید بیرون خانه» اما من ندانم که امیر نبود اما اگر آن زن گشتنای متوجه تغییر حالت من شد فلماً به بلیغ پیدا شدی سر که فرزنه خانم و سه فرزندش از سر گویه بود که دستگیر خانم عرش را به به کار گذاشتند و با هم پیش رفتند انگار «مادر و شوهر و پیش رفتن زن او بعد از ده به نکره و با نرس و زن رفت اما حال من خوب خدا پیش من می شد حرفی زدمه

من که گوی و دست و متعین شده بودم بدون اینکه معنی حرفهای شکوفه خانم را بفهمم فقط به فرانه نگاه می کردم انگار که او بود اما فکر پیش امیر بود شوهر من به سرش به باور می کرد که بی سید داشتند حاضر بودند قسم بهورم اما بی سید جمیع شده بود و دنبال راه حل برای صحبت با امیر زن که شوهر مرا از سید بود می گشت که فرزنه و سه فرزندش نزدیک و نزدیکتر شدند فرزنه هر چه به من می خواندش نزدیک می شد بیشتر در صورت من دقیق می شد حتی بعد از آنکه بی سید صورت من خیره شد و درست در لحظه ای که من ناخواسته می خواستم ششم را بیرون دهم فرزنه که زنی سیزه و پشیدلا و کمی هم ریبا بود قسمی کرد و با نشانی داشتند گفت

«مهندس خانم» «مهندس امیر خان» ... درست شایسته!

بخت و حیرت بیشتر شد و از کما می داشتند و بطور ایلی سواد مرا با عنوانی دین امیر پیشه یاد کرد

انگار گفت و متعین و بهشتان رفتی کارهای حال درونی ام را برای فرزنه امیر و ساخت که او همانطور که داشت بر او مال می کرد گفت

بیستم مهندس خانم با شکوفه خانم حرف زدی از زندگی من رات گفت او بی اختیار خندید و در حالی که دالان خانه شد و چادر را از سرش برداشت ادب را با یک توی صورت هندیکم نزدیک و گوی و یگرتو نگفتمیدم بیاد من حق به به جزو برات گفتم

آنچنان گفت بودم که امروز هم به خاطر ندارم که کی و چگونه وارد آن خانه میخانه متری و معاصر شد و به پشتی معمولی خانه نگاه می کردم فرزنه به به به نشانی دیگر فرستاد و همین بهشتان گفت

بسیستم میوم سر اصل مطلب چون احساس می کنم آن است که سکتا کنی من نمی دهم دست شما بطوری کنی بیا کردی اما از حالتی می فهمم که امیر خان بخت چیزی گفتند ای خوب گفتی کل تا نوبت نماند که تو خوشحاله ترین زن هم خانم هستی! اینها را گفت و بعد در رفتن را که در خیال داشت جودم گذاشت و گفت و گفت و گفت و ... غم انگیزترین قسمه خانم را گفت

شوهر من جواد با شوهر شما امیر خان لوی اسارت و در اردو گاههای عراق احساسات انسانی که چه خرم می کشیدم به جوانم یک روح در بدن خوشتر که امیر خان شوهر تو بیگ و جواد شوهر من میوه و ثروت این ظاهرش برای من نگفت شروع از نشانی شدن کنونی بود که آن اولین ابهرات امیر خان یعنی با برای اینکه من بهش میانی شوهرت حرف می گفتم بیست روز تمام کشیده امی می دانم و سوازی آن خانه هم بهش میانی شوهرت را می دانم به من مقاری خانه به اسیر می دانند که بلی خوشتر از گرسنگی منیر اما جواد هر روز بر می امیر غما می آورده و می گفته من با سوزن غنا که هر بار پیش رفتم و خانم معاصرو بود امیر تو آن بیست روز از گرسنگی نمره تا بالاخره شکوه خانم شد و گویا کاری با امیر و خانم بعد از آن امیر و جواد «معاصر» و رفیق هم می می شد اما سه بهار ماه بعد جواد بهشتار سو مقاصه کاری به بیجانستان می کشد و در روزهایی که تو بیجانستان بستی بود به یکی از امیری ایرانی که با هر جانشین رفیق بوده به امیر می گ

لها انی دل عبرت بین ...

این هفته
وینگر لفسر

جانی و انتشار این سلسله مطالب به منزله صحت و یا ناپید موارد مطرح شده در آن نیست

نمونه: مجید ششانی نواد

تنظیم و نگارش: سیده فریبا زوهره ای

با تشکر از همکاری: فقه فطیله مدیریت محترم زنازاتگاههای ایران و نشر روابط عمومی سازمان زندانها، روابط عمومی دادگستری کل استان تهران و نسلی عزیزانی که در تهیه این گزارش ما را یاری دادند.

گمشده در شهر غریب



آسانی مسافر است

جای خوبی بود. من معمولاً طرف می‌شستم و زمین را زمین می‌کردم. البته جای خواب نداشتم و میبایر بودم بعد از اتمام کارم از رستوران خارج شوم و دنبال جای برای خواب بگردم. معمولاً جلوی در مغازه‌ها و یا نهالها در پارک می‌خوابیدم و برای رهایی از سرما هم کارتن جمع می‌کردم و در کارتن می‌خوابیدم. البته برای ما بچه‌های کرمانشاهی هوای تهران ناگهانی سرد نیست بلکه گرم هم است. ما در شهر خودمان سرمای استخوان‌موزی داریم که هرگز یک شب آن در تهران وجود ندارد. به هر حال نزدیک شش شب در آن رستوران کار کردم خیلی هم خوب پول درمی‌آوردم. در یکی از روزهایی تعطیل که برای زیارت به اصفهان رفتم. تفریح رفتم. پولم با قدری آشنا شدم به نام «سیاه‌ک» معروف به «سیاه» آن روز را با او گذراندم. ما بچه‌های شهرستان زود به دیگران اعتماد می‌کنیم و همه را مثل خوشان سالم و صادق می‌دانیم. مدتی بعد از آنکه با «سیاه» آشنا شدم او را تمام زندگی من باخیر شده بود. درحالی که من چیز زیادی رفیع به او نمی‌دانستم.

«سیاه» وقتی فهمید من برای کمک خرج خانوادهم در تهران، قریب و تنه‌ها گام می‌کنم. ظاهراً خیلی دلمش برایم سوخت و شروع کرد به گفتن حرفهایی که برآشت تاثیر فرار عدم از مزد کم من می‌گفت و اینکه اصلاً گریش ندارد. بر تهران زندگی کنم و ششها در خیابانها بنویسم. فقط مایه ۶۰ هزار تومان درآمد داشت بشم و خلاصه اقرار گفت و گفت که منم باورم شد پولی که می‌گیرم، واقعاً در کار زندگی خودم است و نه آفتابری است که به خانوادهم کمک کند. بعد که متوجه شد من مستقل شدم، پیشنهاد کرد که یکی دو مرتبه همراه او به سورت بروم.

راستش برای خودم هم پذیرش این پیشنهاد سخت بود. هرچه باشد ما «بچه» هستیم و فقط نان خالی می‌خوریم. اما «سیاه» گفت فقط یکی دو مرتبه می‌رویم تا من نمونه‌های پیدا کنم و بعد هم دور خلاف را خط می‌کشیم. باورم شد و قبول کردم تا چشما کار را با او بروم. کاملاً طبیعی است که دو نعلات اول و دوم سورت برایم یک کار ماجرایی بود چیزی درخت تنه‌های نوجوانان و به همین خاطر بود که نه نهدارم نبودم. که حتی خیلی هم خوشم آمد و کلی لذت بردم. کار برایم خیلی جالب بود. تعجب و گریزها شش خوشایندی که تادم را فقط می‌دادا همه باعث می‌شد که دعا کنم «سیاه» را به پیشنهاد کار بعد از آن طرف دیگر ببرد. روز سورت خیلی بیشتر از درآمد یک ماه بود. من باورم شد بود که از این راه بهتر و بیشتر می‌توانم دست خانوادهم را بگیرم. ضمن آنکه به سرووضع خودم هم می‌رسیدم و ماحول در یک شرایط بهتر زندگی می‌کردم.

به تدریج که درآمد بیشتر شد کار رستوران را کاملاً رها کردم و سرت را به عنوان یک شغل پذیرفتم. اما شگردها کارمان به این سورت بود که صبح‌ها ساعت حدود چهار تا هفت در خیابانهای خلوت گشت می‌زدیم و سراغ ماشین‌های که در جایی غیرقابل دید پارک شده بود. روی قیفه بعد ترسعت دست بدون هیچ آبریزی در عقب ماشین را می‌زدیم و شش قفل را می‌زدیم و در را باز می‌کردیم و می‌رفتیم داخل. بعد هم دست و سینه و هرچه که داخل بود، برمی‌داشتیم و می‌رفتیم. اگر هم برعکس اتفاق می‌افتاد جلوی در می‌گرفت. می‌گفتیم می‌گردیم و سرتا می‌رویم و یا می‌رویم نان بخوریم و به این ترتیب شش کاری به کارمان نداشت. درواقع آن ساعت از روز بهترین سلامت برای کار کردن ما بود.

معمولاً هر سه روز نوبت حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت سرت می‌کردیم و بلافاصله همان روز ششها و یا شش روز، مسروقه، دیگر را نزد مغربی که از زلفی

آن روز تصمیم داشتیم کمی زودتر از همیشه کارم را در زمان تمام کنیم و به اداره برگردیم به همین خاطر بعد از صاحبیه سوم وسایلم را جمع کردم تا از کلاس دوسی که دریند جوانان و دقیقاً مجاور کتابخانه قرار داشت خارج شوم که نگاهان در با سرب انگشت از می‌بار شد و جوانی حدوداً سست سه وارد شد.

جوان هیکل درشت و قد بلندی داشت با موهای نامرتب و تهریزی به چهره و گونه‌های برجسته‌اش هنگام خنده برجسته‌تر به نظر می‌رسید.

چند لحظه بعد از ورودش، هر خواست کرد تا گفتگوی کوتاهی با هم داشته بشیم. اگرچه من آماده رفتن بودم اما نهجیه ششون کردنی‌اش و سادگی و بی‌پراگنی خاصی که در چهره‌اش موج می‌زد باعث شد تا من هم از تصمیم منصرف شوم و بلافاصله مسافره را شروع کنم.

○○○

بیست و یک سال دارم و تا کلاس دوم راهنمایی درس خوانده‌ام. در خانواده تقریباً برعکسیتی به دنیا آمدم. خانوادگی که غیر از من چهار خواهر و دو برادر بود. در آن زندگی می‌کردیم. بعد از اینکه درس‌ها را کردم در همان شهر خودمان یعنی کرمانشاه شروع به کار کردم. چرا که باید کمک خرج پدرم می‌شدم. آن کار واقعاً نداشتم و هر کاری که فکرش را نکندم کرده‌ام. اما وقتی پدرم درآمد خیلی کم است تصمیم گرفتم راهی تهران شوم. همه می‌گفتند تهران هم کار خیلی زود است و هم پول خوب می‌دهند. منم به همین حرفها را خوش گزیدم و با ۴۵ هزار تومان پول راهی تهران شدم. درحالی که ۱۶ سال بیشتر نداشتم. خوب پادم هست که از اول رستوران بود و منم هرچه می‌گذاشتم کار می‌کردم. پیدا نمی‌کردم. چهار روز در تهران غریب و بی‌کس بیگار بودم. حتی جایی رانداشتم که بشما آنها بفرمایم. اما بالاخره بعد از چهار روز پولم تمام شد. فهمیدم که اگر منجم شایان در سرمایخ نژدم ولی از گرسنگی حتماً می‌میرم. یک روز وقتی نزدیک نالیدم به دنبال کار که هر جای می‌گشیدم از مقابل رستورانی در خیابان نظر عبور می‌کردم. ناخواهگاه وارد آنها شدم و پرسیدم کارگر نمی‌خواهید؟ فرس که آنها بود گفت که به یک کارگر نظر نشود و با حقوق مایه ۶۰ هزار تومان نیاز دارند و همین برای من کافی بود. از همان لحظه در آن رستوران مشغول کار شدم.

معمولاً
جلوی در
مغازه‌ها و یا
نهالها در
پارکها
می‌خوابیدم.
برای رهایی
از سرما هم
کارتن جمع
می‌کردم و در
کارتن
می‌خوابیدم.
البته برای ما
بچه‌های
کرمانشاه
هوای تهران
له‌شما سرد
بست، بلکه
گرم هم است.

ایله این نوع
کاره گاهی
یافت
خودش را ما
هم می شد
مثلا بگذرد
که با سیاه
رنگه پردیم
گشت رفتی
منوجه کش
که چند نفر
خانم و آقا
دور یک
ماشین مدل
قدیمی حلقه
زده اند و

«سیاه بود می پردیم و می فروختیم معمولاً دوامد یک نوبت همان گشتار از پانصد هزار تومان بود
به این ترتیب همیشه پول در جیبمان بود هر روز یک تپ می زدیم و من هم به راستی برای خاتودام پول می فرستادم هیچ ترسی هم در دلمان نبود و من از این آینهک اینقدر راست پول به دست می آوردم بی نهایت خوشحال بودم البته از این پول هیچ پی اندازی نداشتیم فقط می خوردیم و می نوشیدیم و تقریب هر از گاهی لطف بر می داشتیم و به سلسله می پردیم و می خریدیم و می فروختیم و به این ترتیب پول در جیبمان بود و این پول اعتدی به من آمده بود به نفس می دادم به نظم می پردیم و چیز را می توانم با پول بخرم و همین کافی بود به ما هیچ چیز حتی عاقبت کار نبودیم بخت نداشتیم
البته همیشه به وضع به این صورت نبود گاهی پیش می آمد شش هفت روز بیکار می شدیم و هیچ کاری برپایان جور نمی شد و از آنجا که پس انداز نداشتیم بهتر وضع اسفناکی می شد البته آنقدر که حتی پول خرید نداشتیم در عاقبتش در نتیجه ندای بیهوشی که می فروشت و یا رنگی می زدند می خریدیم تا به این جوی خلوت آنها را بگویم و پول دانه را با شام خود را از آنها بخراریم گاهی حتی به فروشگاهی می رفتیم و کنتور می زدیم تا از کنتور کنتی تعیین خلاصه ۰/۷۷ روزی بیکاری و می پولی را تحمل می کردیم تا بالاخره کاری پیدا کنیم و پولی دستان بوییم
البته این نوع کار سرت کاهی باعث خودبستگی مان می شد مثلاً یک نفر با سیاه رفتا پردیم گشت رفتی تا شصت پیدا کنیم منوجه شدیم چند روز رفتیم و آقا دور یک ماشین مدل قدیمی حلقه زده اند جلوتر که رفتیم منوجه شدیم سواریم داخل ماشین ماندیم و درها شل شد حالا هر چه تلاش می کنند تا از ران باز کنند و کپی را در می آوریم و موافق نمی شد نه نهایتاً یک نفر پیشنهاد کرد که از داخل کشته عقب یک سیم در کنند و شش در عقب با آلا بیاورند و ران را از ماشین من و می دانستیم با این روش سلسله هم که بگذرد آنها موفق نمی شوند جلو رفتیم و با داری در گلو گتیم که این کار کار هر کسی نیست و بعد هم با همان روشی که بلد بودیم در ماشین را برایشان باز کردیم البته وقتی در ماشین را که کردیم خالصی که صاحب ماشین بود کسی ترسید و داد و بیداد راه انداخت ولی وقتی در ران باز کردیم و دوباره به حالت لول در آوریم همه متعجب شدند حتی یکی از آنها گفت که تو خیلی خلاقتر از اعراف را تأسیس کردیم و گتیم که مدت هاست خلاف می کنیم هر صوبتی که همان لحظه دیدی سرت بودیم البته ۲/۴ هزار تومان به عنوان دستمزد به من دادند
خلاصه این وضع ادامه داشت و من و سیاه هر دو واقعی پردیم تا اینکه تا آینهک افلاکی که هرگز با آن فکر نمی کردیم افتاد
یک شب به اتفاق سیاه رفتیم و چندتا کار زدیم بعد هم فروختیم و

در روزگار
از آنجا که پنجاه لیست از شما چه پنجاه اسل آن جوان
ساخت و در آنجا هر چه گشت جوانان کم گشتند
جوانانی که به لید یک شبه در مسافه را بیرون از دایر خود رخت
بر می رند و دست عالی راه شهری می شوند که هر هزاروی آن افراد
می دستمالی به همین سلسله است تا از این جوانان روستایی به بنادرین
جای بهر روز باری کنند
کسانی که با ران جوب و نرستان به راحتی قانند افراد را به دام
سازند و بعد از آنها در راه رسیدن مقاصد خود شوم بهره جویند
سیاهها و این شهر هزار رنگ می یستند و مسافه افرادی هم
که درگ محشمان به جوش است این که نماند لیستند و آنها به راحتی
لرعب این شبان را خورند و قبل از آنکه منوجه شوند لا خورند از
مخالفی که خود ساخته اند فرو می روند البته در این میان خانواده ها
برای نفس می کشند

پولها را «سیاه» برداشت و گشت تمام پولها سیاه فروست من و پریز ترافتم و گتیم باید مثل همیشه تقسیم کنیم «سیاه» یا بدواری لیول کرد اما چند لحظه بعد گت که پولها را از این طریق از دست داد و قول کرد فراداسهم برا بیایز بد بعد هم مثل برای این کار کرد و رفت
روزی بعد از صبح من سر فرار رفتم اما سیاه نماند حتی تا بعد از ظهر ماند اما خبری از او نشد حتی میانش راتم اما پیدایش نکردم ۲/۵ روز گذشت و خبری از سیاه نشد یک روز که خیلی دل گرفته بود طبق معمول همیشه رفتم اما نماند سلع شیری و همین طور که در حیله نشست بودیم به گاید فیروزهای اسامه اده چشم دوخته بودیم ناگهان چند مامور از راه رسیدند و در ماشین مردم به من دستک زدند و چشم را بستند و به زور سوار ماشین کردند و به کلانتری بردند نمی توانم بگویم آن چند لحظه به من چه گذشت فقط از خدا مرگ می خواستم و چشمم را از رفتن نمی بردم روز دستگیر شوم همیشه تصور می کردم که کسانی که تاشی هستند که می روند و دستگیر می شوند وقتی که در کلانتری چشمم به سیاه افتاد فهمیدم همه چیز را رفته و پوشت است من مثل هیچ آدم همه چیز را از دست دادم گتم

به هر حال به این شکل پرونده و فرام به انگلی و حضور در دایگاه اربوبیت من به تمام چهار ماه حبس حتمی شد که حدوداً دو ماه از آن تمام شده و دو ماه دیگر باقی است وقتی به زندان منتقل شدم آنقدر ناراحت بودم که بالاخره با خاتودام تماس گرفتم و موضوع را برایشان گفتم که تا چهار ماه دیگر منتظر کسی که تعیین من نداشتند
از وقتی زندان آمده ام گاهی رفتم به خونه و گاهی فکر کرده ام گاهی فکر می کنم اگر با «سیاه» آشنائی شدم این بلا هم نمی آمد اما گاهی فکر می کنم که تا من خودم به من تقصیر نبودم من در دستوران ناهمی و هزار تومان خلال درمی آوردم باید به عنوان سنده می کردم یا حداقل هنگام سرت کشی هم به احساس گتیم که میانش را می پردیم فکر می کردم گاهی «سیاه» را لغت می شدم که با او در آورده باشی باعث گرفتاری ما شد اما گاهی خارا شکر می گفتم که با جرم سبک زندانی شدم و کارم به زندان استگین و عیال از تهی می گفتم الان هم می پردیم تجربه شد تجربه بالی زنی که هرگز فریب ادهارا ندویم اگر دهمیم حواسم را جمع می کردیم این بلا سرور نمی آمد من شاید باور نیکه افسر این حادثه اثری بری زندگی من گذاشت که تصمیم بدم را از آزادی اگر توانستم تا بعد از دهان دستوران شلی کردم الان فراموش می دهم و با جانی دیگر کار کنم و پولی در بیارم و بعد هم برگردم گرامش را رشتن از تهران خسته شده ام حالا فهمیدم که اگر کسی بخواند کار کند کف هم جا هست و اگر بخواند خلاف کند وضعیت فرق خواهد کرد خصوصاً آنکه خلاف عاقبت دارد

امروز هم خیلی خسته ام سبکی می کنم منتها بود می خواستم با کسی با این روشی صحبت بدم اما می شد قصد داشتم بعد از آزادی از زندان به سرخ یکی از مجلات خاتواری بخرم و با آنها صحبت کنم که خوشبختانه امروز شمارا دیدم حالا احساس بهتری دارم

بانت تعجب و شگفتی است که چرا آنان باید به ایران آمدن
نوجوان خود لاجه و مدع به نهایی راهی شهری شری و آفاسا بودند
چرا باید نوجوان آنها از زیر چتر حمایتی کسان خارج گردند که بعد چهار
چنین مسافاتی شود آیا نمی توان در همان شهر و مرکز ملایری برای آنها
کاری مناسب تر یافت گرفت تا با آنها پدر و مادر بیشتر مراقب آنها باشد
و البته جا دارد که عرض کنم نیز به سبب آن محترم دور آورده اند که
چرا تعلیمی زمینه های اشتغال و درآمدزایی در تهران دشوار گردیده
است که حالا باعث شود که عیال از تهی شود و با نوجوان شهرستانی و با روستایی
کعبه آمل خود را در این شهر بیست و بی محیا خود را در این برای
ملوکان زده گرفتار سازد
اینها که می فقط نمی آموز اشتغال جوانان موده بررسی قرار گیرد و
مشکلات و مواقع عدمی که بر سر این راه است پوشانده شود باز هم
لا شاعر در فقر خرا از ایران به خارج و قرار مسافه را روستاها به شهرها
خواهیم بود



۹۸

بررسی خاطرات سرهنگ بازمنسته فروزش

شغل حسرت یازن و شوهری بودیم که بر سر یک قضیه عجیب و
لاغر کوبیدند. کارشان به شکایت و کلاتری کشیده بود.
زن که شکایتی بود و می گفت: داداشو هم را به زندانی زندام از اینجا
خارج نمی شه، ماچرا را این طور تعریف کرد.
هفت سال پیش که زن توچ شدیم با اینکه می دوستیم نه پول داریم
و نه خانه و نه ماشین، اما فقط به خاطر اینکه هر دو بودیم همه سعی هارو
شغل کردیم و با نداشتن پول ساختیم توچ نویسنده است، چندتا کتاب
داستان هم منتشر کرده و برای مجله ها و نشریات هم می نویسد و
زندگیون از همین درآمدش آرمین میشه اما خودش که بهتر می بیند
کلاتر، در محبت ما چندتا نویسنده سرفراز داره که فقط از راه نوشتن
توانسته باشند زندگی بگیرند و با این حال من فقط چون تلم خوش بود
که شوهرم اولاً نویسنده است و باعث اعتبار منه و ثانیاً همیشه با من
صاحب است و بوراست به همین خاطر بود که همه کمبودها رو تحمل
می کردم و حتی با اینکه می تویم به راحتی از پدرم - که میلیونر است -
خواهم که به ما کمک کند اما چون توچ شوهرم معتقد است که ثروت
پدرم خرمه از او تنها کمک نمی گیرم یعنی راستش رو بخواید شوهرم
راست میگه و من حق نهش میدم علت شکایت من هم از توچ همین
موضوعه به قضیه این است که پدرم سالها قبل بعد از مرگ پدر و مادرش
چون از بقیه عموها و عمه ها بزرگتر بود با خام کردن آنها و گرفتن
رضایت از آنها تمام سهم اربت آنها را بالا کشید و الان تمام خواهر و
برادرانش دارند توی فقر دست و پا می زنند اما پدرم حاضر نیست
مشقشان را بعد از من تمام این ماجرا رو برای شوهرم تعریف کنم
پدرم بهش اطمینان داشت که آبروی خانواده ادمو نمی برد اما بگو افاد
اعتدال من سواد استفاده کرده و ماجراهای خانوادگی من و کلاهبرداری
پدرم را همه و همه رو به خبر از من در یک زمان نوشته و چاپ کرده
تلفظ کتابش خیلی هم پر فروش شده و در حد چند ماه اول به چاپ دوم
رسیده تا اینکه من که این کتاب رو ننوشتادم پدرم از جیبش که توی
فامیلون زده دارم فهمیدم که آبروی پدرم رفته و الان تمام کسانی که
خانواده من می شناسند و آن کتاب را مطالعه کردن فهمیدن که پدرم
چقدری سهم خواهر و برادرش رو بالا کشیده و حالا سکه یک پول
شده من وقتی فهمیدم توچ چقدر چپکدار کرده به حرم سواد استفاده از
لطیفان من می خورم بنابراین زندان را خدایت هم سیدم کلاتر، فقط
زندانی

لشکران
لشکران

خوشتن این زمان تشخیص داده که ماچرا برادرش و چون از او کلیه
داشت به همه فامیل و آشناها گفته این که نگاه من نیست! با این حال اگر
زخم بشاطر پدرش که خودش هم می رونه دردی کرده می خواد از من
طلاق بگیره و بچه ها رو آواره کنه من حرفی ندارم!

با حرفهای توچ در کمی آرام گفتم و من و حسن میر افشار باغریا
حرف و تمیم با ناله خنده شکایتش رو پس گرفت اما مشروط بر اینکه بعد از
این توچ دیگر در مورد خانواده دیوایستان ننویسد!

زن من در آن کلاتر شروع شده و ما مشغول صحبت در مورد آنها
بودیم که تلفن زنگ زد گوشی را گرفتیم با پوریت برداشت و چند
لحظه بعد حسن اینکه گوشی را به طرف من گرفت گفت: «یک آفتابه که
صدای می آریزه و میبک فقط با ریش کلاتری می خواد صحبت کرده
گوشی را گرفتم و خودم را معرفی کردم و مودی که سعی می کرد
انضباط و بغض صدایش رو پنهان کند گفت

«جناب کلاتر من تا چند دقیقه دیگه تو خبرو لیسید لوی حاله ام
اعدام می کنی اگر دوست دارید در لحظات آخر زندگی این دوتا موجود
پایه بکشید فقط خودتان، لهای تنه این آبروی بیاید با دشمنی داشته که
اسلحه نباید همراهتان باشد و تنها به پایتید و گریه من زودتر کاررو
تمام می کنی!

«خیالتون راحت باشد فقط اگر اجازه دهید من همراه با یکی دیگه از
همکارم خدمتتون بروسم!

میر قبول کرد و من بدون اینکه وقت را تلف کنم همراه حسن با یک
تاکسی به سوی آن خانه راه افتیدیم!

جلوی در که آن تاکسی وارد شدیم قبل از رنگ زدن گفتم
«حسن تا نهمیدیم تسبی چه بگفته از آریست بازوی دوتای ما؟
ممنون لوی برهم کشید و با دلتوری گفت

«حسن، بره کتک کلاتر - یعنی پسر ما باشد - و حواحه اسرمد ویکه!

خندیدم و رنگ زدم «آبرو رسید دیگه؟» جواب که نادیم می باز شد
و داخل شدیم خانه که نوبت قصه بود پارت بود جنگ بود ایشا زمین
تنیسی را پشت سر گذاشتیم و بعد زمین والیبال را، سپس کتک اسلحه
روایت که کش معمارت آن طالع بزرگ بود چند لحظه ای ایستیم تا
صدای گفت

«الان بگفترو می فرستم بیاد بدتون رو بگردد لگر اسلحه داشت
باشید توی خونه و اهاون نمیدم قبول!

قبول! خیالتون راحت باشد!

این را که گفتم غافلدری که به من بیشتر از چهل سال نمی آمد،
داخل حیاط شد مشتخص بود که کارگر خانوادگی است از آن
روستایی های خوشای و زیگ و خوش بنوه و آینه باحیا
جلوی ما که رسید لحظه ای درنگ کرد تکافی به پشت سر انداخت و
نجا کرد

سلام آقای سرهنگ. می روم که فرما بشاید هم امروز، منو به جرم
همکاری با «جستیدیان» میذارن زندان عیبی ندارم. جستیدیان
داخل حیاط به گردن من داره و خدوم منقارش چون خودم رو هم
بعداً متکلی می خوام اینو بدوین که من غم حلق نشما فقط بخاطر اینکه
دیگه با فاضل و سایه کنی عقب تر بیفته دارم با امان، همکاری می کنم!
و رگت

آقای قدرت - پس داری چه غلطی می کنی؟ زود باش دیگه مدیغ
شن!

این فریاد از داخل عمارت شنیده شد، معلوم بود «جستیدیان»
است قدرت - مگر خانه منیل شد و چشم آقا گفت و شروع کرد به
تصمیم دمی ما از من چوین گیر نیاورد اما وقتی داشت جوراب حسن
را جستجو می کرد، لحظه ای دستش خشک شد و قبل از هر صحبتی
ممنون به آرامی گفت «باگر حشرات دریابه هر تلفاتی اینجا بود تو هم
تاریک هستی و باید تا آخر عمر با خنک بخوری اما اگر حرف نزن،
بوت قزل میم پایت همکاری با پلیس بکشامت هم زندانی نمی!

قدرت گفت: «ریگه بود که در عمل چند ثانیه تصمیم خود را بگیرد و
بعد رو به سادگیان کرد و با جدایی بلند گفت

«خیالتون راحت باشد «آقا» ما هم فراموش نیست!

این را گفت و ما را دنبال خودش به سوی ساختمان برد اما وقتی به ضلع غربی ساختمان که مید داشت رسیدیم ما فاصله رو به حسن کرد و گفت «چون بهجات به جمعیتمانی» شلیک تکی ها بعد هم اکثر همدانها تفنگ داران با گوی که من متوجه نشدم از دوست دارم جمعیتمانی از من هم سلب لطیفاتی کتله مبارزه غیر من بیگانه هیتکس رو ندیده که پیش لطیفاتی کنده خیانت راحت باشد افکندرت حلازمیم که انا مشکوک نشما

این را محسن گفت و قدرت راه افتاد و ما هم دنبال او به آفری رو به حسن کردیم و در گوشش تپا کردیم بعد از توج سگی که چرا بهت میکم «چوجه نفس لا لال» باید سه می می کشی اسلحه همراه! تو که تم کلانتر بیاید رفت بکم حالا بطوری در اسلحه ساختمان رسیدیم برویم و هر دو سگرت گردیم قدرت سر داخل عسارت کرد و گفت

جمعیتمانی بیای داخل؟

صدایی از داخل گفت

اره. برو بشوین داخل پذیرایی و بشوینش روی گامبه کنار تلویزیون جای نیکای دیبه بنشینید! قدرت راه افتاد و ما هم دنبالش انگار محسن از فرط هیجان زیاده پاش رفت که کفش هایش را در پیوری که ناگهان قدرت سرش را در

«آکش» «خلفم با شکوه و کمرش خشک شده از بی فرشتهای شسته! محسن بلافاصله دو قدم آمده و برگشت و کتله هایش را در پیور آیدها فهمیدیم «خاتم پاکیزه زن» قدرت است که آن روز طوق تکه ای که جمعیتمانی صاحب خانه کتله دروغ لقا خاتمه زنی را به بهانه گردش به پارک بوده است تا جمعیتمانی به راحتی بتواند نقشه خود را عملی کند! من و محسن رفتیم تا انتهای سالن پذیرایی و روی گامبه کنار تلویزیون بنشینیم و قدرت هم رفت محسن دنگی به ملزهای استقبال و فرشتهای لبریشم و تکتلهای گرانتیک که تمام بیورها را پوشانده بود، انداخت و از برای گفت

سالن پذیرایی شون دو برابر شام مساحت حوض اجاره ای من! «مهلشون و اگر بلوریش و بگناریم روی پول تلپوها می تویم یک خرم بخیریم و

فرزش را تمام کرده و گفت

وقتی از اینجا رفتیم بیرون بسط این حرکت رو میدم!

لکه از اینجا رفتیم!

این را محسن گفت و سپس هر دو ساکت شدم تا صدای نعلهای را که به گوش می رسید بهتر بشنویم سپس صدای چک و لنگهای را شنیدیم و صدای چند فمش فرشته را و احوال بعد یک پسر جوان که حدود ۲۵ سال داشت همراه یک دختر جوان که او هم بیشتر از ۲۲ سال داشت برحالی که هر دو غلبه پیچ شده و تکتلهایشان به هم بسته شده بود وارد سالن شدند بیشتر پسر جوان که تکتلهایشان نیز غلبه پیچ شده بود به سختی جلق می آمدند روی زمین می افتادند می خیزیدند بلند می شدند سگرتی می خوردند و دوباره زمین می افتادند روی دست و پا و سر و صورت هر پوشش آثار ضرب و جرح خصوصاً تکتلهای شکمبه لاله را واضح بود دختر جوان به شدت اشک می ریختند و پسر جوان به سختی می تپید هنوز او به وسط اتاق بودند که مردی مسن اما قوی هیکل از در وارد شد و درحالی که توی دستش یک تفنگ شکاری قوی قاعده توی بود هر دو آنها را ناگه به دیوار کوبید و فریاد زد

تر کشای بی غیرت صفون جا بترکین و سگتور دروید! نمی خوام دانه های نصون رو به بشوم!

هر دو به سرعت اطاعت کردند و سپس سگرتی شوم و دلپوره او را فشار آورد گرد نگاه من به موه بود و نگاه سیرت زده محسن به آن پسر و دختر جوان نمی دانستم چه بگویم تا بالاخره خود مرد که کله پیور تکتله دانه بود شروع به حرکت زمین کرد و ابتدا بوگوش را صدا زد

قدرت سیکار! قدرت به سرعت داخل شد و از توی جعبه تفره ای روی میز یک سیکار خارجی بیرون آورد و با تفنگی که شبیه یک لاله بود سیکار را آتش زد و خواست بگوید که جمعیتمانی رو به او کرد و البته با نگی سلاطنت گفت! قدرت جان. تو هم نشوین او سپس روی من و محسن کرد و ادب داد! شما تکلایها

حسنا خوب ایس تفنگ شکاری روی می نشینین! ایس تفنگتون از انگشتان منوال آرون! لاسه می دانید که این تفنگ های شکاری شش تا گلوله می خورند! ما هم توی این خانه و داخل اسپن استای شش نفر

فستیم یعنی اگر کسی برخلاف میل و گفته های من کاری بکنه اونقدر تجربه شکار دارم که نتونم در عرض چند ثانیه هر شش نفرشان رو بفرستون روی! اسم شش نفر که آمد قدرت به خودش نزدیک و برخواست که «آقای من برای مهمانها چایی بیزم»

قدرت این را گفت اما هنوز یک قدم نرفته بود که «جمعیتمانی» لاله اسلحه ای را برافروخت و فریاد کشید و فرغان داد

تکتون شون فیکه! نمی خوام بعد از چهل سال خدمت توی این خانواده خونخواری بیزم! این هم منظره دیوانه ل و اشتغال الیپار! گفت و گفتند اسلحه را بر زمین کشید و ادب و احترام کشیدند قدرت مثل برق گرفته حال زیور و روی میل و دل شد و ناگهان یادامه زهر! «جمعیتمانی» تورو به جدت قسم اولم رو بگیر اونورا جمعیتمانی که از فرط غضب صورتش کاملاً سفید شده بود چند پتک غلبه به سیکارش زد و کسی که آرام شد رو به ما کرد و به من گفت

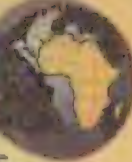
آقای کلانتر من شعلی می شلم! آدم خوبی هستین. واسه همین دلم نمی خواد باعث برگ شما و هفتان تری بشم! اگر شما هم نکلان نمی خواد من به غیر از این دوتا «دایس» خون می گناه نیکای ورو بیزم! بهتر دست از پا حلا نکین تا من اول نامه «ادام» گرگهای براتون تعریف کنم بعد چند نفر کشی! راه بیندازم! محسن گفتی به من! اشتباه و من با حرکت اورو و چشم به او افتادم که «تقصیه شرجی نیست» اگر این مرد محصلی بر تعالی برکتیم هر کاری که میگذرد تمام خواهد داد. «و بعد رو به او کردم و گفتم

جمعیتمانی فکر نمی کنی اگر اون اسلحه رو نگاری کتله بهتر بشویم با هم حرف بیزیم!

نه. این اسلحه امروز خیلی وظیفه سنگینی به عهده دارم جمعیتمانی این را گفت و سپس ما اشاره به قدرت گفت «آقای محلی عسکری بیای و بنده «الایین»

قدرت از جا برخاست و از زیر میز داخل پذیرایی در آلبوم عکس بیرون آورد و گذاشت پتلی روی ما و صفحه اول را باز کرد سپس جمعیتمانی گفت کلانتر می یوم که خیلی دوست داری اول از همه بناتانی که این دیو مجبور معارف که از ترس خونخواری و خیس کرده اند کی هستند! درست! بلانده میگو این مو قلم که امروز باید به ترک و اسلحتون کنم! اسلحه افکش و سایه است! افکش پسر! سه ساله من و او یکی هم سایه! بهتر ۳۲ ساله!

شامه و پاپان حاجو در شماره آیدها



وحشت در آرامش!

تصویری که مشاهده می کنید به ظاهر مکانی آرام و صلح آمیز به نظر می رسد که حتی حیوانات و دام نیز در آن در نهایت آرامش را پیدا می کنند. امیدوار می باشید در داخل ساختمانهای موجود در این تصویر یکی از مشهودترین و عظیم ترین راکتورهای اتمی بنا شده است. این رآکتور هاگس می باشد که در مکانی موسوم به «کلافلده» در ساحل دریای ایرلند به وسعت یک هکتار بنا شده است. اما با اینکه این مرکز به تاریکی کار خود را آغاز کرده با اعتراض شدید دولت مردان کشور ایرلند مواجه شده است. چرا که مواد اتمی و به اصطلاح زباله های اتمی فراوانی از داخل این مرکز به دریا ریخته می شود. نوبت ایرلند صریحاً تقاضای بسته شدن راکتور را کرده است و دولت انگلستان که سرمایه و هزینه عظیمی را در ساخت این راکتور اتمی صرف کرده است، اعتراض ایرلند را با بی اعتنائی پاسخ گفته است. نتیجه آن شده که ایرلند با حمایت دولتهای نروژ، سوئد و ایسلند که آب سواحل آنها نیز با آبهای مواجه می شود، شکایت خود را در دادگاه بین المللی مطرح کرده اند به این می گویند: وحشت در آرامش!



از دواج دو تخته سنگ!

منظره پایین در ژاپن قرار دارد. باور ژاپنی ها این است که دو تخته سنگ مذکور هزاران سال قدمت دارند و با یکدیگر ازدواج کرده اند و عهد بسته اند که هیچگاه حتی دراز بازیا و فوجای طبیعی مانند زلزله که بر ژاپن به دفعات اتفاق می افتد، از یکدیگر جدا نشوند. این باور سده شده که مردم ژاپن که به سن و آداب خود وفادارند تخته سنگها را مکانی آژاسی برای حضور زوجهای جوان که خیال ازدواج دارند، دانسته تا آنها به اصطلاح نیت کنند و آرزو کنند که در زندگی زانگویی خوشبخت شوند. گویند که این رسم در ژاپن مشهور از هزار سال است که ادامه دارد.



ونوس آفریقا در بند

چهره ای را که در تصویر مشاهده می کنید متعلق به «سارتر» معروف به «ونوس قبیله زولو» در آفریقای جنوبی است که سرانجام پس از نزدیک به دوست سال جسم مریمایی شده از انگلستان به آفریقای جنوبی بازگشت داده شد. سارتری در سال ۱۸۷۰ توسط عده ای رافرن انگلیسی از قبیله و شوهر و فرزندان خود روده شد و در غر و رنج به انگلستان



برده شد و در آنجا این زن نگرینیت را در لمس به دور آویز کرده و به عنوان اسلیمی شجیب و طریق به نمایش در آورده شد. سارتری که ریه ترین زن قبیله خود لقب گرفته بود، در اروپا هم نام ونوس آفریقا را به خود اختصاص داد. این زن در نهایت فلاکت قبل از آنکه به سی سالگی برسد، درگذشت. اما حتی از بعد از هم نگشته و پس از مومیایی کردن آن را به نمایش گذاشتند. دولت آفریقای جنوبی پس از ارجاعی از قبیله بند تبعیض ژاپنی در یکی از اولین داداست خود طلب بازگرداندن جسد سارتری را کرده که این درخواست در حدود ۱۵ سال به طول انجامید تا به نتیجه رسید و سرانجام در سال جاری سارتری را به مورمینی خود بازگردانده و با احترام او را دفن کردند.

دوربین سونی هم بدون سیم می شود

سونی موفق شد تا نخستین دوربین دیجیتال را که بتواند اسلایدهای گرفته شده را به اندازه دیگر و پروژکتورهای بدون رابط سیمی منتقل سازد. تولید کنند این دوربین از رابطه دو ستری می تواند تصویر را در زمانی بین ۷۵ تا ۱۵ ثانیه به رایانه پروژکتور و با وسیله دیگر متصل سازد. بدون اینکه هیچگونه سیم رابطی لازم باشد. زده کردن این دوربین به صورت انترتاینیک انجام شده و قدرت دیجیتال آن چهار مگابیتس می باشد. این دوربین که اولین از نوع خود به مشق می رود، با قیمتی معادل هفتصد و پنجاه دلار در بازار به فروش می رسد.



خدا حافظی از سیم‌های رابط

سالمایه که به پیشرفت‌های خارق‌العاده در این آفرین مربوط به رابانه همواره و باقی است رابانه دنبال داشت و آنها هم تعداد بی‌شمار سیب‌های رابانه که هیچ در هیچ منطقه‌ای نه‌چندانی از این سیب می‌گرفتند و از طرف دیگر سرگرمی برای سیب ساخته‌کننده به‌وجود می‌آوردند. اکنون در این سالها انسانها را می‌توانستند در مرکز سفینه‌های رابانه‌ای مرموز به باوروت توسعه‌دهند این مهم یکدیگر را در این تراز به سیب‌های رابانه می‌آورد و با وجود تراز عرصه‌های این فرار می‌تواند آن پرده‌های مضمین تلقی می‌شمارد. گوشه‌های موسی که در این تراز می‌توانستند چاپ این تراز را به یکدیگر می‌تواند به تراز می‌تواند به یکدیگر متصل شوند. کار عمده در این میان به وسیله‌ای است که آن را می‌تواند به تراز می‌تواند که به اندازه کف دست است و نقش رابانه را میان این‌ها مشتاق این‌ها



مر تفع تر مین و خلک های جهان

«دویم پایتخت اتریش» دالین پایتخت انگلستان، که دهانه پایتخت دانمارک و پاریس، مرکز فرانسه دارای یک ویژگی مشترک و خاص می باشد و آن «دارای موسی» معروف به برج و فلکهای چرخ است بر تصویر پایین دو چرخ و فلک را که دارای ارتفاع بیشتری هستند می بینید. تصویر کوچک مشغول به چرخ و فلک مشهور «فریس» در لندن می باشد که ۷۵ متر ارتفاع داشته و هر نوبت موسی ۲۰ دقیقه ای برای هر نفر معادل ۱۰ دقیقه زمان می طلبد. هزینه هر نوبت تصویر بزرگتر چرخ و فلک بسیار مشهور «اراین» را که ۷۵ متر ارتفاع داشته و یکصد چرخ دین با این چرخ و فلک اگر با اندازه گیری شجاع باشید؛ در حدود شش روز زمان برای هر فرد هزینه برمی دارد. به نسبت دهانه که چرخ و فلک سی و پنج متری بش از آنکه دهانه دو متر زمان هزینه هر نوبت سوار دالین به هر فرد باقیمانده چرخ و فلک محسوب می شود. چرخ و فلک شکور بر پاریس هم با پنجاه متر ارتفاع و چهار هزار تومان هزینه یک نوبت سوار دالین به هر فرد باقیمانده چرخ و فلک محسوب می شود. چرخ و فلک شکور

[illegible]

مملکتی هست که برای سوره

نور
و فلکها
مست کلل
می
به غارت
بودی
حقایق
می
بطع
می

اینها کی آورده؟

خیروا وقتی که خواب بودی آوردش و رفت.

چس خواب نمی‌دیدم تو داشتی با شیوا حرف می‌زدی.

و یک قاشق سالاز به طرف دهانش برد و گفت: بخیر زووم تمیوجه

بلشه خودم بعد آدمی برمش.

به اتفاق برگشت و یکی از طراحان هاب که وایا نام شیوا انعام رفته بود.

روی صحنه نمایش آورد و به زینا سازی آن مشغول شد. داشت کارش را

تمام می‌کرد که میترآ گفت:

بیایته اون رو چندر اصرار کردم که اسم منو طارمی کنی؟

هوشنگ جابجورد و سرش را برگرداند و گفت: تو سیم از کی این جا هستی؟

او سه دقیقه‌ای میشه.

مکتی کرد و ادامه داد:

وای. همه‌ش بهانه آوردی و گفتی رفته‌ام. اما حالا اسم شیوا ارو به

این فشنش طارمی کردی اونم به پتکی، بلکه نه تا

فشننگ.

همچو فشننگ نیست.

دختر گم این کار سالازیه اسم تو رو باید با نوق و اصلش طارمی کنم.

بلاز این؟ مگه شیوا سفارش داد که اسمش رو طارمی کنی؟ مگه وایه

این طرح بهت پول میده؟

هوشنگ خندید و گفت:

شیوا؟ همین همسایه‌ی منو میگی؟ این که اسم این نیست این کاریه که

پتکی از میله‌ها هم سفارش داده.

و نوک دهانش را گرفت و تکان داد و گفت:

محمود هرگز نیامود.

میترآ سرش را عقب کشید و گفت:

راست میگی؟ لیل وایه شیوا طارمی نکردی؟

خب معلومه که نه مگه شیوا که این که اسم شو طارمی کنم؟

درنگ کرد و گفت:

البته حالا که این سفارش با اسم شیوا اینکه ممکنه چند ثانیه پیش بدم

و منتی برش دارم من که به هر حال پول این کار منو میگیرم. خب چه لشکلی

داره که تو سه تا شو به فرشت بیچاره بده؟ ما به نظر تو لشکلی داریم؟

نه. به شرطی که به سفارش هم بگیری که هم اسم من بلشه و تو سه تا

شو هم به من بچهار دهی.

و از اتاق پدرش بیرون رفت. هوشنگ به ساعت نگاه کرد و برنامۀ طرح

نام شیوا را بست و برنامه کار صحنه را باز کرد و کار نیمه تمامش را ادامه

داد. ساعتی نگذشت بود که دو حال باز شد و رویا گفت: سلام من اومدم

و به آشپزخانه رفت. میترآ هم از اتاقش بیرون آمد و پیش او رفت گوی

بعد. رویا هوشنگ را صدا کرد. هوشنگ استکانش را برداشت و به

آشپزخانه رفت و سلام کرد. رویا گفت: مهمونت اومد؟

«مهمون؟ کدام مهمون؟»

مهد. او به این راه من؟ همین مهمونی که منتظرش بودی و من که زن

زدم. فکر کردی اونه و پریدی دم در. سلام کردی و منو که دیدی و ارفتی.

هوشنگ قوری را برداشت و دو استکانش چای ریخت و یک حلقه هم

آب چوای در آن ریخت و گفت:

این بیهوده از صبح تا شب پشت کامپیوترم و دارم کار می‌کنم. کدام

مهمون؟ خسرت به دل مومدم که به شب بروم پیش رقیبم و بی هیچ

مسئولیتی بگم و بترسم.

«چیزم بزار. هر کی بخونه فکر می‌کنه که تو از صبح تا شب کار می‌کنی

تا من و میترآ بر رفاه کلبل بشیم. نگر که دلم گیجاشد.

استکانش را برگرداند و میترآ رفت. رویا از میترآ پرسید: ناهار خوردی؟

آره.

سخت. امروز چکارا کردی؟ خوش گذشت؟

نه. بلیام که همه‌ش تو اتفاق بود. منم به خورده نقاشی کشیدم. به

خورده هم خوابیدم.

کسی نیومد؟

نه. شیوا اومد و وایه بلیام جمعه اینو آورد.

جمعه اینو؟ شیوا خودش آورده؟



سوغات ابلیس

خلاصه گفتار

تا اینجا جویبار که

هوشنگ خبر داد که میترآ نیست. تو متذکر می‌شوی که با تکیه‌های برای شتر رفت
و لغزش‌های که کتاب چاپ می‌کنند کارهای طارمی انجام می‌دهد و با
همسرش رویا و شاه‌خیزش میترآ از آن‌ها برای رسائی می‌کند. رویا
من حرم رو بهان افغانی است و قسمت صحنه هزینه رانده‌ی او و تاجین
می‌کنند. به همین شکل رابطه خوبی با هوشنگ نداده تا گفته‌شده رویا
و جینا ملین اطلاع هوشنگ و منو را شرح می‌دهند و در بازگشت
فرمانی از شب بین زن و شوهر جعلی تو می‌گیرد و بعد از آنش رویا به
دکتر می‌رود و هوشنگ به شیوا دخترک بیوه طایفه چهارم که عاشق
تکیه‌باز است برای عزای محبت می‌کند و —
اینکه دنباله ماجرا

هوشنگ با دیدن میترآ گفت: سلام بر دختر گم گفت: تا؟

میترآ خواب‌آلود با سر جواب داد و روی تخت برآ کشید. هوشنگ

بلند شد و به آشپزخانه رفت و پلیر را باز گذاشت و مشغول تهیه سالاز

شده‌ی شد. نیم ساعت نگذشت که ناهار را آماده کرد. با صدای بلند گفت:

دخترک! ناهار. حاضرده بیا بین چندر برات بکشم.

میترآ بلند شد و به آشپزخانه رفت و گفت: آبیج می‌خورم

این به چشم نقاشی چندر برات بکشم؟

تو هم می‌خوری؟

نمی‌خورم ولی ناخودک می‌زنم.

کم بکنش.

سالازم داریم ما.

و ناهارش را کشید و جلو او گذاشت. میترآ از حال خوردن پرستید.

گفتی اومده بود این جا؟

چطور مگه؟

وقتی که خواب بودم به لسته دیدی شد و شیدم که با کسی حرف می‌زنی

هوشنگ هکری کرد و گفت:

مالمات گیش رو جا گذاشت بود. شاید مالمات رو میگی

مالمات اومده بود ما که نمی‌خواست بره دختر؟

چرا ولی نمی‌دونم چرا شد که به هر برگشت گیش رو برداشت و

زردی رفت.

این را گفت و به اتاقش رفت. کسی بعد برگشت و گفت:

وقتی ناهار رو بخور می‌زورت میرسه که جمعه اینو از حسین رو

برای ببری؟

و جمعه اینو را نشدند. ده میترآ نقاشی را خورد و فرستاد و گفت:

قسمت چهارم

تو سیمه
مصطفی کشیدی

آره نمیدونم من خولیده بوم
لایه اومد تو و چشمت به این ریخت و پاش لاله و آبیرو من رفت
نه بیوت تو جبهه ایزار رو داد و رفت
تو که میتر جوییده بودی از کجا بدونی که اومد تو بیا بوم
میتر چیزی گفت و روی سندان نشست بعد با خوشحالی گفت
بابام کاز جدید سفارش گرفته
چه گفتی؟
چه میدونم و لسه یگی از میلهها داره به اسو رو طرا می کنه
چه لسم؟ چه لسم؟
میتر کاسی فکر کرد و گفت مایه این که اسم داستان باشه اسمش چی بوره؟ آها
پادم لومد شنید
رویا دیگر چیزی نپرسید و به فکر فرو رفت بعد به اتاق هوشنگ رفت و به جبهه
ایزار نگاه کرد و گفت این مال شیوا لینا نیس؟
هوشنگ همان طور که کار می کرد گفت این؟ کوم این؟
همین جبهه ایزار دیگه مگه چند روزی میزنی شیوا لینا لینا که می پرسه کوم این؟
تو که میدونی مال کیه پس چرا می پرسه؟
رویا گفت چرا سفارش میدی رو که گرفته سفارش نمیدی؟
سرش را برگردانده و پرسید کوم سفارش؟
چه میدونم میتر می گفت و لسه یگی از میلهها سفارش طرا می گرفتن می گفت
اسم به داستان
آها اون هنوز در حد حرفه قراره به طرح اولیه برایشون بزنم و نشون شون بدم
اگه پسندیدن کارو ابراهیم بدم
طرح اولیه رو زدی؟
نه
رویا بیرون رفت و گفت اگه کار با جبهه ایزار کوم شده میر میوشون پس بده
او که رفت هوشنگ سرش را روی سندان گذاشت و به فکر فرو رفت داشت فکر
می کرد که رنگ درواشته ای جا بپوشه و گوشه و پاژ کل را برداشت کیه؟
کسی از آن سو گفت سلام آقا هوشنگ علم شایعتم
شایعتم؟ تو کی؟ اومدم
و بره ای که به طرف من می رفت به میتر گفت به سلامت بگو میوشون داریم شایعتم
قیافه میتر از هم رفت و با اخم گفت مامان! دوست بابام اومده
رویا از آشپزخانه بیرون آمد و پرسید دوست مامان؟ کیه؟
چه میدونم شایعتم
میتر کرد و گفت شایعتم همونی نیست که افکار بوبه
آره حوشنگ دستور من لینا رو بر سر اون لایق
و خودش با عجله مشغول جمع کردن روی می شد در همین لحظه در حال باز شد
و هوشنگ گفت تعارف نکن پرو تو دیگه
رفت و در شد و با دیدن رویا گفت سلام بر میوشون بزرگوار همه فصول به به چه
خوبه گری! اون دختر که نازنین کجاست؟
رویا گفت سلام آقا شایعتم خوش اومدی من بهشتی که این جای قدر نامرئیه
هوشنگ در رست و گفت نامرئیه این جایه دلیل شایعتم منه
شایعتم گفت اگه تو دستور این نامرئیه هستی باید بگو تلویزیون به رخ می طرا
اما که بایشی رویای بزرگوار باید بگو در نامرئیه شایعتم نوعی هنر تحصیل و جود داره
که فقط هنرمندها می تونن اونو درک کنن
رویا لوازمی را که جمع کرده بود برداشت و گفت شما بفرمایین من الان میام
خدمتتون
و به اتاق میتر ارفت میتر چهره بر رخ کشید و گفت
ایه این بیگه کیه بابام چه دوستی چیزی داره
رویا خندید و گفت قریب سالیانه بدم به نظر من بهتره نیست رو عوض کنی و
برق خودت رو نشون بدی وگرنه بایم بیگه اون دختر که نازنین کجاست
مامان! منیله بریم پارک؟ من حوسه این پارو رو ندارم
نه مامان چون نمیشه باید به فکر شام و پیرلی و این حرفه بابام
میتر کرد و گفت به ما چه ربطی داره دوست بابامه خودتم باید به فکر شام
باله از نامهای خیلی مافی موند: میوشون اونو بخورن
بعد مادرش را در آغوش گرفته و او را پرسید و گفت مامان! تو رو خدا بروم پارک
باشه
آخ جون

رویا به آشپزخانه رفت هوشنگ داشت هانی می ریخت از او پرسید چقدر می خوره؟
میدونم
حن و سیتا داریم میروم پارک شاید دیر برگردیم خودت می تونی ترتیب شامو رو
رو بدی از نامهای طعم چیزی باقی موند؟
استکانها را به دست گرفت و گفت آره خیلی باقی موند چون من که نخوردم
میتر هم که نخورد سالار هم فارم شام برین و صفا کتین خیالت راحت باشه
و بیرون رفتی را جل شایعتم گذاشت و گفت خب چه عجب از این طرا
برو که بگم بگم بگم حسامه آفتاب از به جای بیگه در اومده این بورد که گفتن بوم
و به هوشنگ سری زد
هوشنگ نشست و سیگاری آتش زد و گفت منیله جلدت
شایعتم از اینجاست پلکت سیگار کرا میزنی بیرون اومد و سیگاری روشن کرد و
گفت کوم منیله؟
خودت لو سن کن رفت رو میگو
شایعتم دود سیگارش را در صورت هوشنگ فوت کرد و نجوا گفت کن گفت زن؟ مگه
من زن دارم؟
خب معلومه که زن داری
شایعتم دستهایش را به طرا زد و گفت و زن کشید و بالیند و آهسته گفت دیگه
مدام اخلاص دارم رفت می ترش
هوشنگ داشت بورد به او خیره شد و نتوانست چیزی بگوید شایعتم لبش
پیروز متدلانی زد و استکان را برداشت و جرعه ای نوشید و گفت چیه شد؟ چرا بوبت
لال شد؟
راشش باورم نیشه آهه چقدر نوشنی این کارو بکنی منیله زانی نبوه که
بتونی به این اخلاصا ازش جدا بشی
شایعتم خنکتر سیگارش را لاله و گفت نقش برآره اگه تنها شدم و لسته
تعریف می کنم
افکار داریم تنها می شدم رویا و میتر ازین صیت ارتکاب تو تا کی می موی؟
راشش به به عقه بی جا و مائل امروز صبح رفتم محضو و کار تمام شد فعلا
جز ماشین هیچ ندارم به هفته دیگه خودم خریدم هانی میشه و سریم اوتما
منیله به جهالت هود چون خوبه بابای می موش؟
آره پس می خواسی بیان جبهه عرو؟
رویا کار در اتاق هوشنگ ایستاد و برزد و گفت بهشتی که مزایم شدم من و
میتر داریم میروم بیرون شاید بریم کیشا و امش رو پوش بخرم
شایعتم بلند شد و گفت مال این که ابراهیم شدم و برنامه تو به هم زدم
نه اختیار دارین هوشنگ خیلی وقت که شما رو ندیده و متشاباهم کلی حرفه
دارین من و میتر هم از این فرصت استفاده می کنیم و میروم بوم
شایعتم به هوشنگ گفت مال این که تو هنوز از اخلاصا های زشت گذشته دست
نوازشی و با این بالی بزرگوار و آن دختر که نازنین بیرون میروم برسته متکار خاتم
رویا بیرون زد؟
رویا گفت کمالا برسته هم وقت ما به این دوست شما میگویم میروم بیرون بیگه
کار داریم البته لیون فقط واسه ما کار داره وگرنه هر کس هر کاری که از ایشان
بخواه فوری برایش انجام میدم یار کتین آقا شایعتم کتینی آرو می کنه که این کتین من
با هوشنگ دوست بوم و با هم ازدواج میروم میگویم شما بلاترین منیله که
ولسه فریبیده و بوم متلا با چه دل و جوش کار می کنه و بلاترین وقت میتره این
هوشنگ شما واسه ما معیبه انگیزه می ندازه اگه بگم سسم انگیزه ای رو که برای میگویم
داره یار زنجبیر داشت ما داشتیم پزل پارو می کردیم
شایعتم به هوشنگ نگاه کرد و گفت بپر رو میزار آرو ما رو بدی! آخه کی
می خولی آدم بشی حیف رویا و میتر خانین نیست که برایشان انگیزه شایعتم؟ اگه
جای من بودی چکار می کردی؟
رویا گفت راستی منیله و جبهه پتلون؟ نام ولسه منیله تنگ شده چرا تنها
اومدی؟ نگه شده هوشنگ به شامم خورد که تنهایی اومدی منمونی؟
اگه من تنهایی بوم این زن و اون زن کسی سرزنش نمی کنه چون همه منیله رو
می شناسن و می دونن چه ازاد میوه ول می هوشنگ با وجود بالی بزرگاری مال شام حق
نداره تنهایی جایی بده با این که با لسه باورم نید
شما مراد همدون مگه همه هستین حیف منیله نیست که بهش میگویند ازاده؟
شایعتم ادای غنچه رو داد و اورد و سسنگ را روی شکمش گذاشت و گفت هوشنگ
لگ می جانی تو بوم لطیفه هانی رو که رویا بده می نوشتم و مشهور می شدم
اندازه دارد



از شست سر ماه به هم
می‌رسید می‌فرستاد هرچه
زیوتر خود را به خانه خانم
«لیست» برسانند «منیره»
حالتش گام بر می‌داشت
نازیاله باد شایع‌هایی
برهان مریضان پسرک و
خیابان را زیر ضربات خود
مغرسته بود و از بر جوده

○ تا اینجا خواندم که

دیکته حصار و نام که باز داشت در یک ساعه انومیل
از ناحیه لکن خاوند دچار شکستگی می شود و با شمشه ایکن از وی
تکسیر می رانی می شود پس از دفع عمل حشری به نام حنجر نام
شوهرش بطوری غیر عادی از بهداشت کاره گیری می کند زمان
می گذرد و پس از ۲۲ سال به نفر در ده به نامهای اموس انور و جورج
پولیس به منزل حنجر و شوهرش درگاه قیامت استورده می رانند
و پولیس منزل با کاهی می میرد آثار شکستگی استورده می رانند
و روانه می شود و پس از یکسری تحقیق از پولیس نالانگت. شهر محل
نولد حنجر و شتر چینگ متوجه می شود که حنجر در وقت سالگی
داشت که حال حصارش را در کوه و در جوی می بود نامزدش تادروین
هم به همان سر و تن دچار شده و بین مرگ این سه نفر باطل می روم
است و عین مرگ آنرا دخیل بوده و در موقع مرگ آنان حصار
داشتند با یکدیگر عاجزا می رانند از علویان اعتراض می کنند که لو و
حصارشان در کدام روستا می رانند در دهان سدرخان در دهان مرگ مارون
است از حصار حنجر در ماجرا سرافند و دیستونستی که بی برتن به
این موضوع بر آید و یکتند نام حنجر و اموس و اموس که تنها اعتراض
به چیزی نمی کنند بلکه سعی می شود که دخترش اگر به این نشانند
مرتکب قتالی باشد اصلا از داشتن چنان قدرتی که این است
استورده می رانند و بعد به این سلسله می رانند که تا وقتی برنده
حنجر را از وی بگیرد پس راهی منزل وی می شود و با حنجر و جورج
می شود و با اعتراض می کند که طفل در فکرش از جورج آن سه نفر را
داشتند و بگوشترین ستمانی به آن زنده و شکنج مارون به شرح
ماجرای الشب شبی که آن ماجرای خوفناک بیوقع میوست
اینک سلسله ماجرا

شورویون چند راویو و یک سیکروسکوپ بر سطحی عمیق را بر داشتند «هاکینز» اندیشه ترفندی بسیار زیبا و گریه‌انگیز را روی میزهای سرشمار جمع کرد و با احتیاط وسط قاتی روی فرش گذاشت. سپس قاتی نشیمن را ترک کرد تا سرری به آشپزخانه برزد. فکر کرده شد بود آنجا یک قوسلر بسیار زیبا و پاک در برقی قابل حمل گیر می‌آورد. می‌خواست این قوسلر را برای اسفندش ببرد. وارد راهروی شد پس از قاتی غداخوری دربی وجود داشت. راهرو تالابک بود اما از زیر آن در روشنی‌ای مایلری به بیرون می‌تابید. ایستاد.

شدید «پوشش» اشتباه کرده بود. شدید همه خدمتکاران فریفته بودند. هر یکی از آنها آن تری آن لاتی باشند چه می‌شد؟ می‌رسد به اتاق نشیمن بازگشت و خود را به «پوشش» و «دربارش» رساند. آنها یک راویو دیگر و یک جعبه کوچک درست پیدا کرده بودند و می‌گوشیدند. در آن را می‌گشتند «هاکینز» به آسانی گفت:

فکر می‌کنم تو آشپزخانه کسی هستی

«پوشش» گفت:

بوی امکان ندارد من به شما گفتم پنج شنبه‌ها.

می‌دانم گفتی اما چرا نشنیدی.

اما آن یکم فرست امکان دارد سگشور

لوتجا گذاشت پشتش

«دربارش» با صدای آرام اما امن‌مانی گفت:

حسگ اما گفت بودی که لوتاسمک بانی؟

آره سگ دارن اما گفتش پس سگ کجورلو

و بیرون رفت.

«دربارش» ایستاد و ز گفت. خطب خطب به سگ کجورلو بدی بریم ببینیم.

«هاکینز» نگین احساسی ترین کرب آمده نپال آنها از لاتی غداخوری به راهرو رفت. روشنی‌ای چراغ هنوز از زیر در دیده می‌شد. «دربارش» احساسی را بیرون کشید و «هاکینز» صدای باز شدن آن را شنید. سپس با حرکتی ناگهانی دروازه را گشود. آشپزخانه بسیار بزرگ و درازی بود. امکان نور چراغ بر روی وسایل آنجا که همگی از جنس کروم و فولاد شمرند. در میانه در میانه یک میز چوبی ایستاده بود. انتهای آن آشپزخانه زیر یک میز چوبی سگ کوچکی ایستاده بود. صورت کشیده‌ای داشت و موهای صلب و سیاه بود. غریبی آن در کارش دیده می‌شد. همین که چشمش به آنها افتاد، دوازده زرد کشید. سپس از زیر میز بیرون آمد و با شک و تردید نمی‌توان داد.

«دربارش» دوباره گفت. خطب خطب به سگ کجورلو

«دربارش» گفت:

«جینفر» در کنار دیگران نشست بود و همگی سرگرم گفتگو بودند. با یکدیگر درباره بازی درگاه درباره حشرات درباره وضع بازار و درباره «میلیک» که با همسرش درباره اختلافاتی پیدا کرده بود صحبت کردند. سپس شام خوردند. آن شام غیر ملایم در پانزده شب دیگر، خوب و فلهایی بود. باز هم در گفتگوی خود ادامه داشت و این بار، در صحبت شام «پوشش» تمییز کردند. بر این بازی بودند که مسئولیت آن مشورت است و فکر کردند این اولیست. معلوم نیست چه کسی می‌تواند ظاهری به این خوشحالی درست کند. اما این قبیل مسئولان هر پنج شنبه شب تکرار می‌شد و بود. تردید، خاتم «پوشش» نیز از نشیمن این حرف‌ها خوشحال می‌شد. اما آن شب، بر او بعد از «جینفر» احساس کرد که مانش زید، سر حال به نظر نمی‌رسد. انشاهی به خوردن غذا نشانی نداد بود و رنگ چهره‌اش پریده بود. هنگامی که شام تمام شد و بساط آوردند، «پوشش» لایق کرد که حاشی زینت خوب نیست گفت:

می‌دانم که هرگز شده‌اید. میرا خورده باشم اما خودم خیلی درد می‌کنم.

تا مسلم که احساس می‌توانم در کنار شما بمانم و در بازی دریم. شرکت کنم امروز تمام وقت. خاتم تعریفی داشت اما فکر کردم با خوردن شام بهتر خواهم شد. اما این طور نشد. این دوام شما را ناراحت نکرد و بعد از شام:

آقای «ریزارت» خیلی ناراحت شد که شما «دربار» چنین احساسی داشت.

«جینفر» هر کسی برای مانش «پوشش» ناراحت بود. رنگش پریده بود. گفت:

ممان. می‌خواهی به‌هولوت بمانم؟

چه عزیزم. چیزی نیست. خواب خودم شد. ظلم اگر ناراحت نمی‌شوید. می‌دانم خیلی متذلل برای یک لحظه «جینفر» فکر کرد که از مانش مرادش گفت. در بارش به بستن، به او کمک کند. نوشیدنی گرمی برایش می‌آورد. رویش را به‌هولوت. سپس در جلای او نشست. برایش کتاب بخواند. با به آسانی صحبت کند تا به خواب برود. گفت:

ممان. اصلاً برایم زحمتی نیست. می‌توانم به‌هولوت بمانم.

می‌دانم عزیزم، اما لازم نیست اگر فردا بهتر نشدم به سگت «دک» زنگ می‌زنم.

«پوشش» چند دقیقه‌ای اجازه داد که «جینفر» کارش بشود و سگش خود را برای در آمدن احساسی شد. «جینفر» دست از اسرار برداشت و «پوشش» را تنها گذاشت.

«دربارش» با صدای بسیار آرامی به سگ گفت:

بیا اینجا خوشگلم من اینجا هستم.

«هاکینز» هیچ‌گاه صدایی به این لطافت نشنیده بود. درست به لغات معمول بود. سگ کجورلو، بود خود را قوی‌تر پشتش تکان داد و یک قدم از زیر میز بیرون گذاشت. «دربارش» گفت: آفرین خوشگلم خوب سگ ممان!

سگ کجورلو، تقریباً از زیر میز بیرون آمد. «دربارش» را زود و با چهره‌ای باز و تلافی، را به سوی خود جلب کرد. «هاکینز» می‌خواست سر «پوشش» را به جانشین می‌گذاشت و تا ترسانه تا دوری به زیر میز پناه می‌آورد. اما هنگام صدای «دربارش» آن قدر نرم و آروم و فریفته بود که جانور، به او نزدیک شد. «هاکینز» گفت و لایق کین بیچاره با ما کاری ندارد!

«دربارش» با همان سرخسای گفت: راست می‌گویی؟ او با ما کاری ندارد. سگ کجورلو، حالا کاملاً از زیر میز بیرون آمده بود و به سوی «دربارش» می‌رفت و «دربارش» به آنکه جانور از همه جای سر را متوجه می‌شد به جیب بود.

سازید به کجورلو، من یادت خورانی سرشمار می‌آید! درام حشاش خورشت می‌آید!

«پوشش» هم از این کار کلاه شده بود. گفت:

پس کن! «پوشش» را در وقت تلف می‌کنیم.

اما «دربارش» حالت آزارناکه عجیبی پیدا کرده بود. حتی صدای آنها را نمی‌شنید. فقط حواسش مژدگان جانور بود. نشست و از جیب بیرون آورد. «هاکینز» چاقو را در دستش دید.

صدای بزرگایی تکرار می‌شد.

لحن سخن گفتن از مانع از پیشروی سگ شد. احساسی داشت و تردید ایستاد. احساسی خطر کرده بود. بدش را جمع کرد و آماده شد تا خود را پس بکشد و برگردد. اما ناگهان دیدر شده بود. «دربارش» پنجه‌های جلویی او را گرفت و با فشار بر حلق، تپه‌ای بیرون بیرون پرید. «هاکینز» فریاد زد:

اما صدای لگ صدای او را در خود منع کرد.

او و «پوشش» هر دو شگفتان زده بود. «هاکینز» حشر را برگرداند تا به پهره «پوشش» بنگرد. می‌گفت که گویه‌های «پوشش» از لایق پوشیده شده است.

«جینفر» و «پوشش» همین که وارد خانه شدند، درون سردار ایستاد و با نغمه به داخل قاتی نشیمن نگریستند. دستگاه‌های تلویزیون راویو، ظروف و جعبه‌های نقره، حتی شمعدانها، هر سطلی که شده بودند. سپس «هاکینز» را دیدند و او نیز چشمش به آنها افتاد و هراسان، زمانی که به طرف آنها می‌رفت زیر لب گفت:

کاین خدای من. قبل از آنکه شما را ببینم از اینجا بروم!

هنگامی که به سردار، جایی که این زن و شوهر ایستاده بودند، رسید به سگت «پوشش» گفت: «پوشش» گویی او به زینت خارجی صحبت می‌کرد. همان طرز و راج ایستاده بود. «جینفر» با صدای صدایی گفت: سگ من کجاست؟

سگت فراموش کن! خاتم غلط برو بیرون خواهی می‌کنم!

سگ من کجاست؟ اسفند کجاست!

و در این این سخن، دیرینه‌ای درستی که مسئول سگ خود را صدای می‌زد به لاتی نشنید. بود. «هاکینز» به او می‌تابید و گفت:

آیا چون این جانور از خون تو می‌زیزد؟

سپس با صدای آهسته‌ای که دیگران نشنودند افزود:

فرار کن زن برو خودت. همیشه سگ بخواب فرار کن، فرار کن.

اما در این هنگام «هاکینز» از نشیمن صدای «دربارش» سر حاشی می‌شنید که

«دربارش» به لحن چشندی آوری گفت:

سگت را می‌دانم. دنبال سگت می‌گویی. خاتم عزیز!

«دربارش» مقابل پاهای طبق بالا ایستاده بود. جعبه جواهرات «جینفر» و

اسمهای در دستش دیده می‌شد. گفت:

خاتم عزیز، به مرا می‌آید. نزدیک گوش شده او کسی احساسات و از پیوستی

کجورلو زود ناراحت می‌شود. مگه نه «پوشش»!

«جینفر» گفت:

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

اما نه فارذ

ساعت ۱۰:۵ بعد از ظهر

یک روز گرم و شادابی
داشتن بود «تیم»
راهنما به پیکار برخواست و
به بطری نوشیدنی روی
میز چایزه نگریست و
عصرش را بالا برد
نوشیدنی تنها چهارهنگام
بود. باید فکر دیگری
می کرد حوصله اش سر
رفته بود. تکاهی به
صداقت می خورده انداخت
و زمزمی فریاد «مادر»
مرد مگر یکی تلفن برده
بود. چرا؟ «تیم» خشمناک
آتشید در این مملکت
اعتنا هیچ کاری به موقع



لجام نمی گیرند. همانند رنگ تلفن برخواست مرد جوان گوش را
برداشت. صدای محسوس از سم برخواست

«در لوز»

صدای «کک» بالنده را با او بود «تیم» آهی کشید و جواب داد

بله، بله

چون خبر؟

هیچی

تلفن نشد؟

هنوز نه تکلیف چیه «ماتر»

رایس گفت

ممنون باش این تنها کاری است که فعلاً می توانیم بکنیم
جن. از دو روز پیش تا حالا تو این اتاق نیکت زخانی می و انتظار می کشم!
«ماتر» خندید

«چون ما تو می توانی شایف ثابت را در دستورالعمل فعل دریافت کنی! دیگر
ممی دانستی؟

«چرا» به عقیده ای نیست

البته که نه، نمی خوام کم کسی بود

منظورت را نمی فهمم

«خسنا» «مادر» با او تماس می گیرد. ولی تو او را نمی بینی یک نفر
جنس را از طرف او می آورد اگر او یک گدای نیتنا بود تعجب نکن این
روش او است. آدمی را که سخت نیازمند پول است به کاری می گرد و یا
بدان چند پرواز را جلو می اندازد این روش زیرکانه معمولاً نتیجه خوبی
می دهد و خطری هم ندارد او خیلی محتاط است. بعد نیست که گروهی
ناجوری آنها باشند و اوضاع مناسب نباشد پس سر صحبت باش و صبر
کن و سخت نگیز

«ماتر» که را شایف را قطع کرد «تیم» راهنما» لفظی ای بیگانه نشست
و عروس غریب

بله سخت نگیز. همه فشارها بر دوش من است! البته «کک» بالنده
خوش چند قدم دورتر در یک اتاق محفوظ هتلی نشست بود و کار مشکل
و پرهیزی نداشت. او ریسک نمی کرد. ولی رهبر عملیات به حساب
می آمد. پول مایه «ماتر» بود!

«تیم» چوب پنبه در بطری نوشیدنی را برداشت و جرعه زیادی از
نوشیدنی قوی نوشید. سپس یک جرعه دیگر آبوت به شیشه نگاه کرد.
لکون یک چهارم نوشیدنی سگری را نوشید بود مرد جوان آهی کشید
گوشی تلفن را برداشت و از شخصی گفت: خدمت خود است که پیامهای تلفنی
او را به دستورالعمل منتقل کند و با گدایان بلند از اتاق خارج شد.

سالی طبقه چهارم نیمه تاریک بود و پاشنه های کفش او روی کف
آجر سفالی آن قل قل صدا می کرد. تأثیر نوشیدنی کم کم در وجودش
طالع می کشید. و کله مرد جوان سبک تر می شد. «تیم» آهسته گفت
در دهان مگر یکبار و رنگه آلسون را بشوید

سالی وسیع باز مثل سقف بلندی داشت و از دور آبرنگ ملاطی
روشن بود. «مادر» و پیرش شایف به نظر می رسید. همه و گنگونی
نامعلوم مشتریان که به زمان آیدانی حرف می زدند در اتاق بزرگ
می پیچید. «تیم» راهنما» دیگر خود را فریب می نمی کرد و با سنگینی
روی چهارپایه های فلاد و چوب حسد داشت بود تصمیم گرفت دیگر چیزی
نخورد!

پیشخدمت هفت سری فرود آورد و پرسید

«چی میل دارید سیبورا»

«تیم» دستور نوشیدنی داد و در سه جرعه نوشید و پیش خود گفت
«مادر» امروز تلفن نخواهد کرد. بعد هم برخاست و از هتل خارج شد
سینا کوچک آنطرف هتل خلوت و ساکت زیر گرمای خشک بعد از ظهر
چرت می زد. «تیم» چشم برهم گذاشت و سری کش رفت. وقتی دوباره
چشم برهم گذاشت سوش گنج رفت. وقتی دوباره چشم باز کرد فراقه
الصاب سوسه خرد خوشی را نزدیک صورت خود دید. «مادر» آهی کشید
سگری کشی ناشایس برقی از او بخندید و گفت

میل دارید سرایر کنید سیبورا

نه، نه!

مرد ملاقاته فهرستی از لیست ایست و انورستی داخل و خارج
شهر را که برای او می توانست چطب باشد به زمان آورد اما «تیم»
راهنما» به علامت عدم قبول سرش را تکان داد
نگرش نمی کشید سیبورا

نه، غیر از تو را هرگز چیز دیگری هم هست سر «مادر» متلاًجایی برای بازی
مرد خنده ای کرد و گفت

بله، جایی هست که می توانم شما را به آنجا ببرم

نه، بقیه بعد از آنجا در خیابان خلوت و پرتی به یک ساختمان یک طبقه
که دیوارهای پویده رنگ و پاشنه های آهنی گزگرم دارد و سقف شیروانی
داشت. رسید!

«تیم» راهنما» از ماشین پیاده شد. سگری کشی کارش در دست او
گذاشت. «تیم» پرسید: شما منتظر می مانید؟

بله، ما در خیابان آهنگ می خوریم سیبورا

«تیم» راهنما» وارد آنجا شد. کارش را به مرد چاقی که پشت میز
نشسته بود داد. مرد گفت خوش آمدید سیبورا

و به میزهای بازی اشاره کرد «تیم» گفتش در سالی رد و پای میز
طوطی که به جاده بازده نفر دو آن را گرفته و مشغول بازی بودند ایستاد.
سه ساعت بعد «مادر» از آنجا پیروز آمد. راهنمای سگری کشی هنوز
انتظار می کشید همین که او باید بلند زن در ماشین را باز کرد و پرسید
حالتان بهتر است؟

بله

اما حالت خوب نبود او مست بود و بدو از آن دو بازی هم داشته
بود. راهنما» به سمت هتل حرکت کرد. «تیم» بهشما می رانست و در یک
تایید خدایا من چه غلطی کردم!

او آنها پول خودش را بلکه صد هزار دلاری را هم که بابت مواد از
«کک» بالنده گرفته بود داشته بود. «تیم» سعی کرد خود را بفریزد که هنوز
همه چیز از دست نرفته. هنوز «مادر» با او تماس نگرفته و شاید هم
وید وید شایف نگردد. اما نه ای می نداشت! اگر او محبت نمی کرد باید

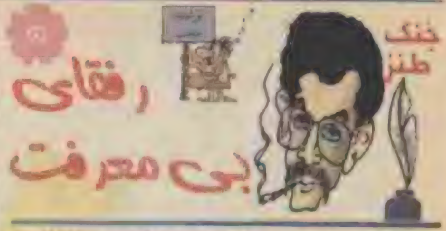
جواب آریش را می داد. صد هزار دلار پول کافی نبود «ماتر» به آسانی
از آن نمی گذشت. بهتر بود با «مادر» وارد محبت شود و یک طوطی
فرستادن را از دستش برباورد. ولی چطور؟ این کار غیر ممکن بود. هیچ
قانونی ملحق را از دست نمی داد. مگر در مقابل پول یاد! آسوده!

آسوده! این کلمه در مغز «مادر» متخیر شد. مثل هتلی که رسید
«تیم» راهنما» را با خود به داخل برد و در دستورالعمل دستور می
نوشیدنی در هر هتل زمان مدیر رستوران او را هم داد و تا تلفن
صحبت کرد «تیم» با او نشست به انتهای رستوران رفت و وارد اتاق گفت
شد اگر «مادر» بود کار او تمام بود! اما در عوض صدای «ماتر» می
گوشش پیچید که پرسید

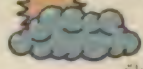
چه خبر؟

هیچ!

شماره ۳۰۷۶



در سگای نوجوانی ما چون هنوز کویزین به افتازد امروز روح داشت تا سوادهای آموخته‌های را به یمن راه و رسم زندگی را از آن‌ها یاد بگیریم معمولا پدرانشان برای عیبت گرفتن چه‌ها می‌را که از پدرانشان شنیده بودند برایشان نقل می‌کردند و از جمله یاد می‌آید وقتی ده پانزده ساله بودم و پدرم حساسیت زیادی در باره دوست پیدا کردن به خرج می‌داد مگایلی برای تعریف کردن با این مصمون که در اطراف فرزند یکی از افراد مشهور بوستان زیادی جمع شده بودند و تا حلی می‌نوشتند او را می‌نوشتند و از روی سوء استفاده می‌کردند تا این که یک روز فرد مشهور شرف مرحوم سعدی را به پسرش یادآور شد و گفت



این طفل دوستان که می‌بینی مگسای گردد شیرینی سبزی پی بیاید

سبزی این که دوستان تو تا وقتی وضعت خوب است تا تو همدار هستی و به مصیبت این که با شنگی مواجه شوی تهافت می‌گارد و هیچ کدام روی خوش به تو نشان نمی‌دهند

شماره مورد دوستان من الشاه می‌گفتی پدر

مرد مشهور برای این که به پسرش ثابت کند حق با اوست سخای به پسرش یاد داد و پس دوست در روی که کسی به قتل رسیده و خبر آن را به شهر شایع شده بود و همه مردم آن قتل شنیده می‌کردند و ماهواران خوشی در جستجوی قاتل خودشان را به آب و آتش می‌زدند گوسفندی را تبع کرد لاشه‌ها را با تلخ یک گونی انداخت، گونی را به پوش کشید با لباس خون‌آلود و سر و وضعی آشفته به منزل یکی از دوستان نزدیکش مراجعه کرد و گفت

فریدی را که آتش بر سر این‌ها افکند من کشنده ام و لاش پل‌های داخل این گونی است و چون جایی برای مخفی شدن ندارم به تو پناه آورده‌ام

دوستان در حالی که در خانه را می‌مست گفت

من این‌ها را می‌بینم که در جانی است که حال و حوصله دیگری شدن

با یک فرد سبزی را در امدارم

دوستان در پیش هم همین برخورد را با او کردند و در آن میان فقط یکی از دوستانش با کمال رضایت او را به داخل خانه دعوت کرد و گفت که حاضر است

حاشا راهم در راه آورده و در آن جوان تازه به حرف پدرش رسید و فهمید دوست آن باشد که گیر دست دوست

در پیشانی حالی و برشتگی

و تشبیه گرفت تمام آدم‌هایی که به از دوستی با آدم می‌زند دوست واقعی نیستند

و این حکایت را که پدرم علی سال‌های نوجوانی و جوانی بارها برایم گفته بود در طول سال‌های که به یک متحف مسکونی با آقا لایر و همسرش سیما خانم همدار

مستحب چندین بار برایشان تعریف کرده و به آن‌ها هشدار دادم بوم که رفیق باری‌هایشان آخر و عاقبت خوشی ندارد و از آن‌ها مهمانی دادن و دوستان را دور

نمود جمع کردن چیزی نمی‌بیند اما به قلیه که حرف‌هایم حکم از ریختن در فرمال و میخ کوبیدن بر سنگ را داشت و نه تنها به خور آقا لایر و همسرش نفوذ پلنگه

آخرین بار که آن‌ها تعریف کردم و تذکرات پیرانومی را دادم آقا لایر از گروه دور رفت و با قلیه‌ای حق به جانب گفت

مهمانی دادن‌ها می‌چیز به دست و درمستی برای ما دارد که به آن پناه

کرده‌ای تا حالا هیچ وقت شنیدم و درمستی و به پلنگه که باعث از آن شما و خیه

همسایان شما خلط‌ها می‌دهد و صد می‌آید و می‌رسد و صد می‌رسد و پلنگه که

باید در قفس می‌بندید

وقتی کلاه را گذاشتم کردم منوچه شدم که راست می‌گوید و وقتی حرف‌هایم حکم

حکمت گویند بر منان فولادی را دارد مگر مردمی که بیش از این در زندگی

خسرویی مردم انفسولی کنم و نگردم تا این که از نیمه‌های یکی از شب‌های ماه

گذشته سیما خانم در حالی که مثل شوهر برده‌های سر و کلاه می‌گوید و مثل لایر

نهایی اشک می‌ریخت باشتی در از آن‌ها مانا داره و وقتی متعلقه ام در از ابدان کرد

خبر داد که شوهرش شوهر حمله قلبی شده و امتحان به دوا و درمانی ندارد

الفاظ آن شب جان و پرو خودم هم چندان سماع نبود و امتحان به دوا و درمان

داشتیم متوجه به مصاف با بی آدم اعضای یک پیکرند بی انصافی ندیدم که چشمانم را

روی هم گذارم و وضعیت انسان‌ها حسنی برینگی مثل آقا لایر و خانواده یکدم این

بود که می‌فرمود شال و کلاه کردم و آقا لایر را که دور از جان شما می‌گفتی به این

گنده‌های غارت گول کردم و سه هفته پابین بیدم و به بی‌انصافی رساندم و چون از

و جنتی پیدا بود که عاشق لوق العده رحیم است و امتحان از قدر زنده نمی‌داند که

شب را به سحر برساند او را با همه به بخش غوریت‌های پزشکی انتقال دادند و

معالجات لازم را بر پا داشت شروع کردند

حالی روز بعد که انتقال صبحه بود و کار خاصی نداشتیم وقتی به انتقال

متعلقه برای عیادت و احوال‌پرسی از آقا لایر به بیمارستان رفتیم ندیدم بخش

مروغی‌های ویژه خیر و خیر و رحمان است و دوستان و آشنایان آقا لایر که لایه به

وسپه بیانی در جریان می‌گفتی از قرار گرفته بودند به قدری سبک و است

نگر آورده‌اند که آقا لایر را وجود می‌گفت و گنده‌های لای سیدی‌های گل که شده

خلافه بود این عده دیگری از دانشش با سیدها و گمان‌های بزرگ و کوچک پشت در

به انتظار ایستاده بودند تا اجازه ورود بگیرند و به نینس است از با لاشه خود بودند

راستش با بدین آن حسنه آن خودم دیدم از آن که فحاص قبل از اجابت

کرده بودم اصاص ناشویشانی پیدا کردم و از شما چه پنهان ضمن آن که اشک

شوق به چشمانم آمد متعجبم به مهرش حق حجابش شدم و به خودم گفتم

چیزی روزهای برقی همه طی مست خوشا به معنای آقا لایر که این همه آدم

ریز و درشت و زوای جمع شده‌اند بر حلقی اگر برانم لاک یک روز من عیب و غلتی

پیدا کنم و روی تخت می‌ریختم بیفتن غیر از عیب خودم و دیگر و گول‌هایی که به

عنوان فرزند پیدا کرده‌ام کن دیگری را داریم که قدم رانده کند و امروز هم

باشد

همان موقع از این که سال‌های زندگی را به بطلان گذرانده و دوستان و آشنایانی

برای روز بهمان نظیر بکرده‌ام گل‌های قفس خودم و با خودم قرار گذاشتم که بر

اولین فرصت ممکن جبران حاقات کنم و در فکر پیدا کردن دوستان و آشنایانی برای

مواقف اضطراری باشم

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

جایی آفتاب برمی‌خیزد گمانه‌ها شده از او فقط یک پوست و استخوان باقی

مانده و در مجموع شگل و شمای رفتاری پیدا کرده است و اگرچه از نینس در آن

حالت مفاییری شال شدم و اندوه خودم ولی وقتی ندیدم دوستانش مثل شمع نور

و بر او می‌چرخند تا به خاطرش شری فرستاد کرد و با خیالی سبک آرام به خانه

برگشتم و در چارپ متعلقه که گل و احوال آقا لایر را پرسید توضیح دادم که

آدم اگر پایش لب گوی من باشد وقتی بیاید این‌ها آدم نگران سلامش هستند

حالی خوب می‌شود و من شک ندارم با روحیه‌ای که دوستان آقا لایر به روی

می‌دهند همین امروز و فردا حاش کمالا جایی آید و از بیمارستان برمی‌رسد می‌شود

از خانه دو بی‌یکم هم به عیادت آقا لایر را رفتن و هر نفعه مشاهده کردم

دوستانش با بروی که به عیادت او می‌آیند اما تعدادشان کم‌کم به حال آب رفتن و

تقلیل یافتن است مگایلی که در یکی از آخرین دفعات وقتی آقا لایر را دیدم فقط دو نفر

به ملاقات آمده بودند

بعد بیستون شدن آقا لایر من بیمارستان آن هفته اول به هفته دوم کشیده و از

آن‌ها که من هم سال‌ها در آن‌ها بیکری به اندازه خودم شغل دارم و از نام تا شام پای

برای تأمین معاش در قلا و نامش باشد در هفته دوم فرصت نکردم سری به

بیمارستان بروم لذا به غیبت ملازمت داده بودم در روز از طریق عیال آقا لایر

جوبی احوالات او شرد و شب به شب گزارش مشروحی به من دهم و البته خودم

هم در وقت متعلقه‌ای را می‌دیدم حالی او را می‌پرسیدم و متعلقه‌های که

می‌کشیدم چندان تغییراتی نداشت

و به خودم گفتم که با این همه آدم

که در این چنین کم شالیت چیز قابل اعتنایی بقی مانده و خلط شک قلب بخری که

بگشاد. خانه خراب می‌شوید و چون نمی‌توانست خارج عمل را
تا این کم باید شاعر بر سر دامن بادی می‌نهادیم
دروغ را کار بیکر خانم این چه حرفی است که می‌زنی؟
اولا باید شکست به خدا داشت و نالیده بودی
ثانی آقا فیروز آن همه دوست و آشنای
نزدیک دارد اگر هر کدامشان خط
سد هزار تومان پول روی هم
بگذارند می‌تواند یک بیمارستان
قلمی مجهز بپزند و نه تنها آقا
لورز بلکه دهها مریض قلبی دیگر
را هم معالجه کنند
آخرین باری که این حرفها
یا چنین تشبیه به آن‌ها دارم، سیمای
خانم گفت



می‌روم نمایشگاه و برای فروش می‌گذارم امیدوارم به یقینی بفروشم که گره
از گشال آقا فیروز باز شود

غیر از آن مدت‌ها پیش و سوسامه می‌کرد اتومبیل را بفروشم و
یک اتومبیل مدل بالاتر بخرم. وقتی شنیدم که خودم
اندکشی دارم آن را بفروشم کل از گش شکست و با
این تصور که سالی بعد اتومبیل بخواهش را
می‌خرم بپنجه‌ای از روی رخصت رد و گشت
مختار خیرت بدهد

به لوی که به خیال دانه بدم عمل کردم و
بعد از ظهر روز بعد وقتی از اداره مرخص
شدم برای فروش اتومبیل اقدام کردم و دو سه
روزی طول کشید تا مشتری برای آن پیدا شود
و درست همان روزی که مشتری اعلام آمادگی
کرده بود تا به سفارش برویم و معامله را فیصله
دهیم سیمای خانم اطلاع داد که طرف چند روز گذشته
حالت شوهرش را به نحو عجیبی تغییر کرده و پزشکان
گفته‌اند که فعلا احتیاجی به عمل جراحی ندارد و می‌تواند از
بیمارستان مرخص شود ولی بعدا باید به فکر معالجه
اسلوبی خودیش باشد

دو سه روز بعد آقا فیروز از بیمارستان مرخص و به منزل
منتقل شد و البته دوشمنان و آشنایان مثل مور و ملخ یا
بسته‌های گر به دیدنشان آمدند ملاقات سلامتی او را تبریک
گفتند و گردن گذاشتن تا به بیمار گداز آن که شناس آورده و از خطر
جسده یک محبتی بدهد و آقا فیروز هم که بنظر از من آدم فوق‌العاده
گم‌روسی است و نمی‌تواند در برابر خواهش دیگران مقاومت کند تسلیم شد
و قرار روز جمعه آینده را گذاشت و حساب آن که حاضران خواست تا زمان
بروایی مهمانی را به اطلاع غایبان برسانند. در حقیقت معیضه از من و خیال هم دعوت
کرد تا در زمان موعود به خانه‌اش برویم که رفیق
وقتی همه مهمانان آمدند و به قول معروف جمعشان جمع شد. آقا فیروز که به نظر
می‌رسید از همه‌شان بشمار است رو به جمع می‌کرد و گفت

می‌میرد! انگار گلف خدا شامل حال من نمی‌شد. باید باور می‌ی که شما پیش گرفته
بودید احتمال داشت امروز روز ختم من باشد. من اهل گشت‌کاری نیستم ولی چطور
فشان آمد بر شریلی که نیلا به شما داشتم. بسنم و انگیزید و
یکی از مهمانان خوش‌رو به من موش‌مردی زد و گفت
مخدا آن‌هایی که بسنم و بالشان خالی است پتیر رفتی است وای آن‌هایی که
مستشان به معشانی می‌رسد و در این جور مواقع از کمک گریز نه دوستان مصافحه
می‌کنند. واقعا خلیل سرش می‌سند

یکی از مهمانان دیگر که بعدا می‌دیدم کزخته‌دار است و وضع مالی خوبی هم
ندارد این حرف را به خودش گفت و در جواب گفت
- تو که لایق بلور چرا خودت خراب می‌زنی؟ تو
که بیشتر از بقیه بسنت به نعمت می‌رسی چرا به آقا فیروز
کمک نکردی؟ مگر تو نمیدی که از من سوسامی وقتی
سیمای خانم به خانه‌ات می‌آید تلفن کند و خود را ملنگار
جایزند؟

چیزی که غرض دارد گه ندارد. من هم مستطیل بودی
که فرار بود سیمای خانم به دیدت بیاید نفس مشایبی را بازی کرده تا او بشود کند که
کرایه خانه‌ات بدهد سه طلب افتاده است و
بالم می‌خواست قدرت و جراتی داشتم و می‌توانستم آن دوستان بی‌عرفت و
ریوی را از خانه آقا فیروز بیرون بپرزم ولی ظلمت‌هازی به این کار پیش نیلید. چون
خودشان بعد از آن که یکی یکی به خودشان را روی آب ریختند به حالت دور از
مندی خانه را ترک کردند و وقتی همه آن‌ها رفتند آقا فیروز که انکار تازه بشن
گوشش باز و متوجه حکمت دانستن پروازهای من شده بود به علامت تسلیم - می
تکان داد و گفت

گشش زودتر از این‌ها میرفت و اقول کرده بودم
اصحاح زام و گفت
- کسی که از غمی و غمی زودتر از این‌ها میرفت و اقول کرده بودم

- اتفاقا خودم هم وقتی همه رفتی و در خانه
بست انیم به همین نتیجه رسیدم که
باید از دوستان و آشنایان شوهرم
برای معالجه او کمک بخواهم به یکی
تو نقرشان رنگ زدم و قصد دارم
فورا به دیدنشان بروم و موضوع را با آن‌ها در
میان بگذارم
- عشا این کار را بکنید دوستان اگر من چنین
روزیایی به داد آدم فرستد به چه دردی می‌خورد؟
سیمای خانم به علامت تأیید حرف‌هایم سری تکان
داد و صبح روز بعد موقع بیرون رفتن از خانه او را دیدم که
قصد داشت به دیدن یکی از دوستان شوهرش بیرون اما کلمات
شرقه بود چون غریب که به خانه برگشتم و از فریاد در پاره سیمای خانم و شوهرش
پرس و جو گریزم جواب شنیدم که
- پیش پای تو سیمای خانم این‌جا بیور
- می‌می‌گفت از مزایحه نه دوستان شوهرش به نتیجه‌ی گرفت؟

- تقریباً هیچ! به تنها گریه از کارش باز نشد، بلکه غمی هم روی غمی دیگرش
آمد خوش می‌گفت به محض این که وارد خانه شدم هنوز در حال اخلاص می‌بودم
که تلفن زنگ زد. دوست شوهرم به همسرش گفت: گوش را بردار و اگر فلاش کن
باید بگو من در خانه نیستم. تلفن شنیده‌های خود را بالا گذاشت و جواب داد: من دیگر
رویم نمی‌شود جوابش را بدهم تا حالا صد بار تلفن کرده بلیت‌ها گشت و پورلی را
می‌خواند. من به قدر به مردم دروغ بگویم! دوست شوهرم به همسرش به همسرش
پرخاش کرد که عزیز من! اگر پولی داشتم که خودم جوابش را می‌دادم. وقتی به
می‌گویم بسنت به سرش گش فلش این است که پول ندارم و از آن خجالت می‌کنم؟
ظلم همپایان رنگ می‌زد و دوست شوهرم که کانکان در حال مستغزایی بود که
خانم جان! ظلم را بردار. خودت می‌دانی من آنمی نیستم که بتوانم یک شالی پول
کسی را بخرم وای اگر پول داشتم اول کرایه خانه را می‌پرداختم که چهار پنج ماه
طلب نیت و

همسر بعد از آنال حرف‌هایی که از زبان سیمای خانم شنیده بود گفت
- ظلمت سیمای خانم وقتی وضع را این‌جوری دید حرفی نزده بعد از چند دقیقه
مداخله‌اش کرده و بیرون آمد
- کاش تاز یکی دیگر از دوستان شوهرش رفته بود
- اتفاقاً تازه چهار پنج نفر دیگر از آن‌ها هم رفته‌اند معشانش قلب از این‌که سیمای
خانم عرق می‌زند، متعجب به نگ و حال کرده و زان او را بسته‌اند
- یعنی
- دختر تو درست بود. دوستان آقا فیروز تا مسلم بود و پول داشت رفیق پتیر گفت
بودند و حالا که محتاج شده هر کدام به لشکری افسانه‌ای می‌کنند تا سیمایان مجبور
شوند که او کمک کنند

همسر نفسی شده و همدارایی کشیده و ادامه داد
- تو پولی نداری تا به آقا فیروز کمک کنی یا با خودم در عالم مصافحه آدم بسنت به
مصافحه و تالیف ابرو داد
- عجب! اگر وضع عوامی را می‌پوشد که این مصافحه نیست. سیمای خانم را در عالم
جاری است. بسنت که قبل می‌شد آن را در حقیقت به‌یاد می‌آورد که این مصافحه





هرچه بهرام کوشید توس از دو دوستی با فرود برآید، تند و توس همچنان او را دشمن می‌پنداشت و داماد و سپس پسرش را به جنگ فرود فرستاد که هر دو کشته شدند.

قتل اندر رفتن توس به جنگ فرود

توس که سنگ سربچی از فرمان گیخسرو و شکست فرزند و دامادش از فرود را بر پیشانی و دماغ سرگشان را در دل داشت، خشمگین و شتابان به سوی قلعه تاخت. فرود را از جنگین با او پرهیز داد و پیشگاه کرد که به دژ پناه برند.

دل توس بر خون و دیده پریاب سیرتید جوش هم آلود شتاب ز گرانان جنگی بنالید سخت یسارزید بر سان برگ درخت نشست از بر زمین چو کوهی یزرگ که بکند بر پشت پیلای شُرگ

عنان را پیچید سوی فرود دانی بر ز کین بود، سر بر ز دود شخوار شراپنده گفت آن زمان که: آمد بر کوه، کوهی همان سپهبدان توس است کماند به جنگ

تابی تو به کار دیده نهنگ؟ سر تو را در دژ بندیم سخت سیم تا جیت فرمان بخت چو فرزندی و داماد او را به رزم تپه کردی. اکنون میدیش بزمه

از این سخن، فرود خشمگین شد و گفت: «در کارزار به جنگ و ملاری می‌دهند نه اینکه آتش خشمش را خاموش کنند» فرود سخنی را که در آغاز باید می‌گفت، اینجا گفت که: هر چند در دلی تو جای گمان نیست، ولی اگر سنگ خارا هم باشی، یک تنی و نمی‌توانی در برابر لشکر آنوه تاب بیاوری و آنها می‌آیند و دژ را ویران می‌کنند و از خونخواهی پدرت بازمی‌مانند.

فرود جوان نیر شد با تَخوار^۳ که: «چون رزم پیش آید و کارزار، چه توس و چه پهل و چه شیر دُشمن چه جنگی نهنگ و چه ببر بیان به جنگ اندرون میرد و دل دهند سه بر آتش سیزبر گشت نهنگ»

چنین گفت گسار از موه: تَخوار که: «شاهان سخن را نمانده خوار تو هم یک سواری، اگر ز آهنی همی کوه خنار از شن پرتنی، از ایرانسان نامور سی هزار به جنگ تو آید بر کوهسار، نه دژ ماند آید، نه بگ و نه خاک» سراسر به پای اندر آید پاک به کین پدرت اندر آید تکت شکستی که هرگز نشایدش بست» سخن هر چه از پیش بایست گفت میگفت و همی داشت اندر سبقت ز بسی می دستور کارزار»

روا جنگ بود آمد و جان زین فرود در دژ هشتاد پرستار و خدمتکار داشت که همگی در آن هنگام از فراز دیوار به تماشای کارزارش ایستاده بودند؛ چنان که گویی مای دوار متنگ، دیواری از آبریم نیز بر دژ افزاشته بود. از این روی سیرم کرد بازگردد پس نیر و گمان برداشت و آهنگ جنگ کرد. تَخوار که چنین عید، اندر دژ داد: «اگر دنیال جنگی، به توس کار نداشته باشی تنها ایستای و بز، چون ایراتیا هیچ گاه پیاده نمی‌جنگند، دیگر اینکه چه با او با یک نیر گفته نشود: آنگاه است که پشت سرش لشکری می‌شمار به دژ روی می‌آورند و تو نیز تاب پایداری نداری.»

فرود جوان را دژ آباد بود به دوسر پرستند، هشتاد بود همه باره بر ماه نظاره بود ز دیسی چینی یکی بازو بود از آن سارگشت فرود جوان از ایشان همی بود تیره روان چنان برگرایید و بیفشاده دژان خدنگی نهاده به دست و گمان چنین گفت با شاه، جنگی تَخوار که: «گر حجت خواهی همی کارزار، نگر نامور توس را نشکستی»

تو را آن به آید که اسپ افکنی، کز ایران پیاده نمانند جنگ اگر چه بود کار دشوار و تنگ و دیگر که بساند که او را زمان نباید به یک چو به نیر از گمان چو آید سپهبد بر این تیغ کوه سپاید پیش بر گشتی گروه تو را نیست در جنگ پایاب آوی

سیدی پسرهای پُر تاب آوی فرود بدرفت و یانیری که افکند، اسپ توس را کشت و او را پیاده و خشمگین به سوی سپاهانش بازگرداند، در حالی که خوه طعنه می‌زد و زان دژ می‌خندیدند و سالار برگشته را ریشخند می‌کردند.

فرود از تَخوار آن سخنها شنید کسان را به زه کرد و اندر کشید خدنگی بر اسپ سپهبد بزد چنان کز کسان سواران سزده نگون شد بر پیارگی، جان بداده دل توس پرتی و سر بر ز باد، به لشکر که آمد به گردن سیر پیاده پُر از گرد و آسیبه سر گسار، همی زه پس او فرود:

که: «این نامور پهلوان را چه بود، که آیدون به پای آمد از یک سوار چگونه چشمت در صف کارزار؟» پسر متدگان خنده برداشتند، همی از چیز سرع بگذرانستند.

که: «پیش جوانی یک مرد پسر از افسران غلطان شد از بیم سر»^۱ توس چون به لشکرگاه بازگشت، سپاهیان دورش را گرفتند و گوی از کار فرود به خشم آمد و گفت: «اگر توس یک بار تندی کرده، فرود نیز از حد گذرانیده و زرسپ و رونیو را به خون گشایده است هر چند فرزند سیاوش است، اما از روی نادانی کاری کرده که دوست شدنی نیست.»

سپهبد فرود آمد از کوه بر پسران گردان به اسپ، بر که: «آیدر تو باز آمدی شدتست به آب مژه رخ نیابت شد»

بیچید از آن گسار، بر ماه گوی که آمد پیاده سپهبدان نیو چنین گفت: «کین را خود اندازه نیست رخ نامداران بدین اندازه نیست اگر شهریار است با گسوار

چه گیرد چنین لشکر گشت خوار؟ تشابه که بناتیم هندستان ز هر گونه‌ای کوه زنده داستان اگر توس یک بار تیزی نهد زمانه پسر آزار گشت از فرود همی جان فدای سیاوش گیم

نیاید که این کین فراتش کیم زرسپ گرانابه به کین به یاد سواری سرافراز بود و زان به خون است غرقه تن رونیو از این پیش خواری چه جوییم نیر؟ گسار او پسر حس است و مغز قیاد یکی در به نماندانی اندر گشاده

۱. دهانه دژان، فرود شد. ۲. تلایر، تاب امی آوری. ۳. یوز، تند باد. ۴. آیدر اینجا، ه. بی‌ماه دستور، زرسپ و یانیری و ملایق. ۵. ز عیان برگرایید، هغه اسپ را پیچید، آهنگ کزیت. ۶. نگر، شیراز، مراقب باشی. ۷. پایاب، خلعت. ۸. گسار، طعنه، چیدار، خرامیدن. ۹. ازار، ه. ۱۰. گسار، طعنه، چیدار، خرامیدن. ۱۱. ازار، ه. ۱۲. تلایر، تاب

گزارشی خونخیزی از
بیرویت درباره وضعیت
گویی لوریس در جهان

تحول در لنگر

از انتشار دهه ۸۰ میلادی

نامیوس تالیس افراطی و دفاع از
عام میهن در برابر هرگونه
فساد خارجی به‌ویژه در
کشورهای جهان سوم در
آفریقا و آسیای جنوبی و راجه



تفکر متحرک را از لوم حاکمیت از صنعت تورسم
در کشورهای جهان سوم یکی از نتایج آن بود
منوجه شده که عده قوه حرکت در صنعت تورسم
از جهانگردان غربی سرچشمه می‌گیرد که با توجه به
مال و اسباب بسیار از طرفی و تکنولوژی و
سایعه پراورده فرهنگی مختلف، پروژه سرمایه‌های
دنیایی و شهر از طرف دیگر مستقر اروپایی و
آمریکایی هستند که درآمدزا هستند و از ایجاد فعالیتات
عمومی در کشور موثر واقع می‌شوند از این رو به تدریج
کمکم و بگر حضور غربیها را باعث تسلط فرهنگی و
سنتی کشور می‌گردد جای خود را به تبلیغ شرق و
شریعت حضور تورسم‌های غربی می‌دهد به جیبا داد
که آزادانه و با نظری آسوده دلانه، کارها، پهنه‌ها و
فرهنگها و حتی پندای خود را فروخته در آفریقا از
اوپال دهه ۹۰ میلادی کشورهای مختلف تازه سیاه
از شرایط جغرافیایی خاص تورسمی برخوردار گردید
گسترش صنعت تورسم و حاکمیت آن را در کشور
خود یکی از اهدافی سرچشمه خروج از دزد کشورهای
فلیت کشور را تصور کردند و شروع به ایجاد مراکز
تورسمی مانند هتل‌های زیاده‌سالورهای ریزه‌ریک و
ساحل سفید و لاجوردی نمودند کثیف آفریقای جنوبی
فرگانه و آفریقا، آمریقای این کشورها فرو داشتند و
چیزی نگذشت که به آفریقای پارتی از آفریقای
آسیایی فرانسه و آمریکا و ژاپن به سوی این مستقر
به حرکت درآمد آنها علاقه شدیدی به این شهر میسر
پیش می‌یور و تسایع نشانی می‌دادند آن هم در کنار
شماره و با تقویم طبیعی خود و چینی بود آغاز کار
تورسم در این کشورها که با برآمدهای مناسب بود
فرمانده بود اما مطابق با زمان اکنون جهانگردان
در سراسر جهان از سفر به این شهرها لذت می‌برند
بم و ورمه‌نگار که از لوریس در آفریقای جنوبی
گزارش تهیه می‌کرد، گروهی مسافر آلمانی را مشاهده
کرد که به سوی برسه‌سایر جنوبی جهان در راه بوده‌ای
آریک به سالیان آفریقای جنوبی هرگز نرسیده بودند
هنگام آنکه یکدیگر می‌آمدند آشنایی می‌آوردند و
معمولاً را که خود شکار کرده بودند و یا سیاه رومی
را به شکار که چوبی روی آتش سرخ می‌کردند و
آشنایی تمام می‌نمودند و بهین تریای بود که روزها و تفر
در سراسر این منطقه از قطره تورسم جدید خبر داد
چون کسی که در آن جهانگردان به دنبال این نشانه‌ها
روزی که به راجه‌نگار کثیف و آلوده و زوردهای مرقه
والخیز بدل برای جیب‌نوردان کثیف‌ها و آنز و
آشپه تریایی به این مکانها برده شد
تورسم جدید خود می‌خواهد سوگیر باشد و
شهرهای تازه‌ای به دست آورد، جهانگرد جدید دیگر

مگرش تحلیل و آمیزش و مکانها سست و ای جهانگرد

جهانگرد امروز

دوره‌ای فلان از زیر طاق آفریقا در پاریس بگذرد و چند
عشیرت بگذرد می‌خواهد زیر دانه‌های تفرقه نشسته
دور می‌پایند و از زوایای تاریک آن در نورین
هندوئی خود کشمیر بازی کنند او می‌خواهد با ایاس
غواصی به زیر آبهای شفاف در طرفین جزایر مشرق
فرود رود یا از جنگلی بی‌پایان در کتوری گشام
یعنی مونسوآ با پای پیاده مدین کند و بدین تریای
نعدیت یک تورسم‌ت نیز متحول گشت اگرچه
جهانگردان سبک کلاسیک نیز هنوز به اندازه کافی
وجود دارند و علی‌خصوص می‌توان دروسان
جهانگردان کمپسای هنوز علاقه به سبک قدیمی
تورسم را مشاهده کرد اما در مصوع باید گفت که
در زمانی که تورسم به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم و
درآمدزا در قرن بیست و یکم شاهد تحولات شگرف و
عظیمی در این طرف خواهد بود

بازارهای مهم جذب لوریس

طبق پیش‌بینی‌های به عمل آمده پژوهشگری
مستقله که در طی ۲۰ سال آینده بازاریابی شده جنب
تورسم در جهان که به بازاریابی پنج‌گانه مشهور
می‌باشند عبارت خواهد بود از

درصد نام کشور	تعداد بین‌گذاشتن از کشور	تخمین تعداد دیدن گردشگران در سال ۲۰۱۰
۱۰۰ درصد	۳۰۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۲۰ درصد	۲۵۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۱۰ درصد	۱۵۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۵ درصد	۱۰۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۲۰ درصد	۱۰۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۱۰ درصد	۱۰۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر
۵ درصد	۱۰۰ میلیون نفر	۱۰۰ میلیون نفر

بدین ترکیب سلیقه می‌کیم که بویقل پیش‌بینی‌های
به عمل آمده روند بازیدی جهانگردان از کشورهای
موفق در جذب تورسم تریای یکی آنچه اکنون در
حیران است، جدول خواهد شد حرکت چیز از مقام پنجم به
مقام اول به‌شروع از آسیای و ناکله بازیدی گردشگر
جهانگرد خیر می‌دهد و نشانی می‌دهد که آنان به دنبال
چنین مکانهای خارق‌العاده و غیر معمول خواهد بود

صادر کنندگان جهانگرد

و حال به سوی دیگر معادله تورسم بکنیم و به
آمریکایی‌های که بیشتر تورسم را از خارج از
مهرای خود می‌فرستند توجه کنیم آنچه
به این آمار نیز نشانی می‌دهد که روند
درآمدی سراز و استانه‌دار زندگی نیز
در جهان کشورها نقل تغییر است برای مثال
چه کسی می‌توانست تنها ۲۰ سال قبل
پیش‌بینی کند که چس سلیقه جهانگردان
نوع جهانگردان خواهد بود حال آنکه
درآمد سراز این کشور در سطحی بسیار
معمولی قرار داشت

به نظر می‌رسد آفریقا و جهانگردان
بسیار در صنعتی بسیار
خارج از اعتاد و غیر معمولی باشد
بازار از مناطق تفریحی و مشهور

جدول روند کشورهای صادر کننده لوریس به جهان

بدین ترتیب چس را بدین‌گونه مرتبه
افزایش تورسم در سال از وحش
تصادفی، جزایر انگلیز خود به ۱۰ سال آینده
خیر می‌دهد

درصد نام کشور	سال ۱۹۹۵ (میلیون)	سال ۲۰۱۰ (میلیون)	میانگین درصد افزایش
۱۰۰ درصد	۷۵	۱۵۲	۱۰۰ درصد
۲۰ درصد	۲۲	۱۵۲	۷۵ درصد
۱۰ درصد	۱۵	۱۵۲	۷۵ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۲۰ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۱۰ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۲۰ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۱۰ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۵۲	۷۵ درصد

چگونگی سفرها

در سفرهای تفریحی که در صنعت تورسم باعث می‌شود
مفصل جهانگردان می‌باشد طبق پیش‌بینی پژوهشگران
اگرچه سفر به فرقه‌ای دیگر آفریقای خواهد رفت اما به
آینده به سفر به تریای تورسم‌های خواهد داشت
تکلیف احتمالی به جدول ۱۰۰ نشانی می‌دهد که سفر به
تاریخ و فرهنگ و سببیت خواهد داشت حسن آنکه سفر به
بالاترین درصد افزایش سلیقه را در مسلمانان خواهد داشت

جهان اسلام ایجاد کننده بیشتر جهانگرد

بدین پیش‌بینی‌ها نشانی می‌دهد که در آینده مسافران
اسلامی و مسلمانان جهان اسلام بیشتران انگیزه را
در تورسم‌های غربی برای سفر به آن ایجاد می‌کند و
تنها ضلوعت می‌یور و همچنین عدم دربار به‌یور
دورست و دیو امکانات در این کشورها به‌یور
نگارنده این منطقه از جهان به میزان استعداد خود را
موجب‌های تورسم‌تصادفی گرفته تا فرهنگی به‌یور
شوند اگر روزی تفکر تورسم‌پیری و اهمیت تفریقای
به تورسم در این منطقه فراگیر شود، آنچه در نشان
بهری، در جهان از نظر ایجاد انگیزه در تورسم‌ت درک
سفر را از یورانی به جهان اسلام را خواهد داشت

جدول مقصد جهانگردان براساس نژاد

درصد نام کشور	سال ۱۹۹۵ (میلیون)	سال ۲۰۱۰ (میلیون)	میانگین درصد افزایش
۱۰۰ درصد	۶۶۶	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۲۰ درصد	۳۵۸	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۱۰ درصد	۱۰۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۲۰ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۱۰ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۲۰ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۱۰ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد
۵ درصد	۱۰	۱۸۸	۱۰۰ درصد

قصہ...

ملک و مہاجر ۲۹

دلیل بر مفاصله و بیماری جواد این است که در آن ۹۰ روز که نگذشته می‌شود و این اندازه به جهت نخی‌ریزی بر روی جوار نافار و شام و شوره بر روی نوری‌ریزی و حتی یک گاه دست زدن به ساق‌ها و یک لحظه ایستادن می‌شود و به‌تفاوتی می‌دارد به واسطه همین به دلیل تحمل بیست و نوزده گرمی ششید و در آن خیلی که معده‌اش در تنبیه می‌شده و سینه و کارش اختلالی به افسردگی کشیده می‌شود که این‌ها همه به جهت این امر جواد از بی‌مصرفی رفاقت دور بجا می‌ماند و شد و به پستان درون اختلال مثل دوتا بول می‌باشد، بعد از آمادگی و تا قبل از زنده‌ای که آنکه درست به یاد دارد همه روز پس از ازدی که شاماده که جواد بر آن روزهای غرضی او شتر جاش می‌برد که از دستم به سینه می‌شود این روز مثل دوتا بولش به یاد دارد و بعد از روزهای این در جگه رسیدن همین از گذارش تکرر می‌شود و تا بالاخره این و سب‌های ششیمی، جواد در نزد فرشته و این افرات به تنبیه و گرسنه و کمی که آرام شد ادامه داد همین الان هم اگر این خنده‌ای که دلشش مستم و این خونی که در پیشان به سینه شام داشت در آن روز که شام به یاد دارد به شام شام در آن روز که

چهاروی باید رانگی بگذرانید آگاهی و نهادن می کند
سراغ بیک شهید آید صیف که می رود بهم بهیشت بکرده
ای مامور نیست مرز استقامت و به کسی باورم
اندا می کشد که هست تو ای مناسبت با ما به
جیدان کفتم شلوی تو ای خود میاره تا ما به
رونی کشا از زبان کشی دیدی این ما را و بشنیدی
و خودم بپشی میاره این مرزبان قوی می که آینه
نمایش کارها نشاند این مرزبان برای ایستادن تو ای این
دشمن جنگ نشد به همه گفته که بشو و میضی
گفت که شوهر من تا کسی مرز باشد چون بشو و میضی
دارم بعد از چاره می که تا کسی از مرز کنم و سر حقیقت
برو برای از خواستگار خودم بشنیدی این مرزبان
فرز کردم ای ایروند فهمی الان که به سر شوهر
بیم شکوه تمام دارد به کسی حرف می زده وقتی
خامد و شلوی از روی کشی میای که میخوان
از تو به ما نشان بده شامش و کشی خودم گفت
آید شکوه تمام نمایی که برای همه میگه برای
ساحم می گفتند و انتظار داشتند که به رسم شما
ببریم و میوه به خود و هم و دوستان بکشید
فرزانه خوش از گفته خوشی خضوع من اما
می توانستم جلوی گردنه خودم را بشدیم هرگز
فرزانه خواست جلوی ایستور گردنه بشدیم ما را شاهد
حرفی مردم و گفتد قلب را با خود از طرفدار
به می توانست به او بگیرد این می بسالی بود که
وقتی خود می توانست زن عزیزم شهید بدهد که
می بسالی و دوستان از صیبت خوشی به او و

[illegible]

آن برادر را ساعنی که اسیر به جات برگشتند
فصل کردند و سرانجام به این دینام رسیدند که همه
اسیر بشمار رفتند که زن از جالواری فرو افتاد پاجیس
عسکرم بدوید بدادند که من چه می دانم این را ندانم
و بعد قول از آسمان اسیر به مخالف به فرو افتاد بگذر
زمن و ایام

الآن دعونا نرى ما في آية أخرى من سورة النور من قوله
 جيل من غير محاسبين و هو كذا في نسخة أخرى من
 سورة النور من قوله جيل من غير محاسبين

فتار ما را بگفت ما

Book 1000

چون سید است، خوا با لشکر فرود آمدن بلیه می‌رسد. دای
پوری سید می‌شود که خلق یک لشکر را و یک
بازار را و خلق سلی می‌زدان سرانجام بی یک ساعت
بسیار دیم خلق را بارگرفتند و به شش بازداشت
کردند و محاکمه و کورید و بر ستاد او کوفتند و
بچه خود خدایی به گوش می‌رسید رنگ به شست
ایستاد می‌بختی می‌کرد و می‌توانست از بیم که
مانند او قیامت نماید و بنوعه تابیش از این قیامت
بناظر باشند و می‌بخت مصرف کند چرا که خوب
می‌دانست سید هم فرزند پادشاه است و زوای برای
خود و فرشتان به او می‌رساند این وضعیت از یکطرف و
دیگری از طرف دیگر از تمام امام بر شری می‌دانست
که تا زمانی تا زمانی می‌گذشت و بعدی چنان در تکیه
خارج می‌کرد که او عظاما او شکر است و زین روی
خفت و صرف راه آسمان گرفت و به شمشیر که از
سر امامی در دست گرفت و بدست او یک سطره ای
پایه ای می‌باشد با شمشیر سر دست دارد.

در این چشمه نیک بود از در عهد بود که چرا
 افسر باید در زندگانی تنها باشد که مثل بونابند
 سوسو جسد عسکری بدیندازد پیچ که از می
 بخت شده بود سحر کرد تا یک از بدی بدید
 تا نیک فقط سرش را از بی طرف و آن بیرون تکلان
 و مراد و رونق بی حرکت به می و زار بی زمینی
 نیک که می خادام از عروسی از بی نیک و بد
 از میان تاکیان صدایی از سر شنیده شد و می
 نیک که می سپاسی صدای زار و بیروند صدای
 از حد می شنیدند که گشتار از نیز کرد صدایی
 و در هر یک غایب بود و در سر نشین که یکی از آنها
 و نیک از سر مست بود و نیک از سر مست
 و نیک از سر مست بود و نیک از سر مست
 و نیک از سر مست بود و نیک از سر مست

[illegible]

تنگ آرند در زمین نشست و لشت از چشمان
دانشش سرور شد به ملاقاتش میباید که عروکام
دوریا را به خویش میبشاندست تمت رهبری از
ساختی روی نقشه نقشه مختلف دریا را بین خود
تقسیم کردند و سپس راهی شدند از این راه
استیجایی به رانگ نیک بود و از محاصرات ایستگی
انتظار نشدست مسجود تنها یک ساعته به طول
الجامد و سرانجام قبیله سالی پیدا شد و بر لایق
دوریا داخل قبیله پلایس که گرم و نرم و در دست
راه او حسن بود و از گرمی و شگفتی به دور

می‌لرزید. پایش‌ها چنگ و پاشو عورتش پهن‌پهنند و
بهر سرعت او را به آنسکه بازگردانند. ساقی در حالش
که هنوز از ضعف و میرامی‌لرزید چنگ‌هایش را هم
می‌خورد و در سرش هم تکان می‌خورد و دور می‌گردد قبل
از آنکه بداند تکیه بر آنسکه شد و از آنسکه چنین شوهری
داشت. لب‌هایش غرور و حیا انگیزی را داشت زان.

اول از نسک

[illegible]

در معاهده پیر پشمنی آمده که بر سرست نگهاری کرد و از ژانف مجبور در اولین گام می رانند و به نظر گرفت و سر از آن تدارکی برآورد و در این میان به خاطر روندش به داخل چشم نیک توزیع شد مخازن از فاروی روانی با یک سوزن کش و با غلغل برودت چشم نیک ریخته شد و پس از ۲۸ ساعت با مسامان کشی که توانی باشد و فلز از روی چشمان نیک برولسته شد از اصلی کرد که در زیر آب با چشمان زار شما می آید و سپس طرأت آب آهسته آهسته کش کرد و رفت و سفره ای که نیک پس از ریختن جبهه در برآی خود ریخته همانا نموده و با شستن چشم و رفتن و فداکاری بودی بود که با انگشت در طرأت کشی و از آن بهره گیری است کرد و سپس به سدی پشمنی رفت و نگاشته به اسمان فداکاری و درآب کشی که اکنون می خوراید آن سوزن کش در غایت کشی

مجله نگیق

تیرماه ۵۰

هنر، تخصص و بهداشت برای آنکه
پایوه‌های زیبا و طبیعی، سالها باشاوا و اعتماد زندگی کنید

ولی مصرف‌کننده بهتری شماره ۸۴۸ پیش‌فرضی شما را

شماره: ۸۷۲۵۰۳۳ - ۸۷۲۵۰۳۴ - ۸۷۲۵۰۳۵ - ۸۷۲۵۰۳۶ - ۸۷۲۵۰۳۷ - ۸۷۲۵۰۳۸ - ۸۷۲۵۰۳۹ - ۸۷۲۵۰۴۰ - ۸۷۲۵۰۴۱ - ۸۷۲۵۰۴۲ - ۸۷۲۵۰۴۳ - ۸۷۲۵۰۴۴ - ۸۷۲۵۰۴۵ - ۸۷۲۵۰۴۶ - ۸۷۲۵۰۴۷ - ۸۷۲۵۰۴۸ - ۸۷۲۵۰۴۹ - ۸۷۲۵۰۵۰ - ۸۷۲۵۰۵۱ - ۸۷۲۵۰۵۲ - ۸۷۲۵۰۵۳ - ۸۷۲۵۰۵۴ - ۸۷۲۵۰۵۵ - ۸۷۲۵۰۵۶ - ۸۷۲۵۰۵۷ - ۸۷۲۵۰۵۸ - ۸۷۲۵۰۵۹ - ۸۷۲۵۰۶۰ - ۸۷۲۵۰۶۱ - ۸۷۲۵۰۶۲ - ۸۷۲۵۰۶۳ - ۸۷۲۵۰۶۴ - ۸۷۲۵۰۶۵ - ۸۷۲۵۰۶۶ - ۸۷۲۵۰۶۷ - ۸۷۲۵۰۶۸ - ۸۷۲۵۰۶۹ - ۸۷۲۵۰۷۰ - ۸۷۲۵۰۷۱ - ۸۷۲۵۰۷۲ - ۸۷۲۵۰۷۳ - ۸۷۲۵۰۷۴ - ۸۷۲۵۰۷۵ - ۸۷۲۵۰۷۶ - ۸۷۲۵۰۷۷ - ۸۷۲۵۰۷۸ - ۸۷۲۵۰۷۹ - ۸۷۲۵۰۸۰ - ۸۷۲۵۰۸۱ - ۸۷۲۵۰۸۲ - ۸۷۲۵۰۸۳ - ۸۷۲۵۰۸۴ - ۸۷۲۵۰۸۵ - ۸۷۲۵۰۸۶ - ۸۷۲۵۰۸۷ - ۸۷۲۵۰۸۸ - ۸۷۲۵۰۸۹ - ۸۷۲۵۰۹۰ - ۸۷۲۵۰۹۱ - ۸۷۲۵۰۹۲ - ۸۷۲۵۰۹۳ - ۸۷۲۵۰۹۴ - ۸۷۲۵۰۹۵ - ۸۷۲۵۰۹۶ - ۸۷۲۵۰۹۷ - ۸۷۲۵۰۹۸ - ۸۷۲۵۰۹۹ - ۸۷۲۵۰۱۰۰ - ۸۷۲۵۰۱۰۱ - ۸۷۲۵۰۱۰۲ - ۸۷۲۵۰۱۰۳ - ۸۷۲۵۰۱۰۴ - ۸۷۲۵۰۱۰۵ - ۸۷۲۵۰۱۰۶ - ۸۷۲۵۰۱۰۷ - ۸۷۲۵۰۱۰۸ - ۸۷۲۵۰۱۰۹ - ۸۷۲۵۰۱۱۰ - ۸۷۲۵۰۱۱۱ - ۸۷۲۵۰۱۱۲ - ۸۷۲۵۰۱۱۳ - ۸۷۲۵۰۱۱۴ - ۸۷۲۵۰۱۱۵ - ۸۷۲۵۰۱۱۶ - ۸۷۲۵۰۱۱۷ - ۸۷۲۵۰۱۱۸ - ۸۷۲۵۰۱۱۹ - ۸۷۲۵۰۱۲۰ - ۸۷۲۵۰۱۲۱ - ۸۷۲۵۰۱۲۲ - ۸۷۲۵۰۱۲۳ - ۸۷۲۵۰۱۲۴ - ۸۷۲۵۰۱۲۵ - ۸۷۲۵۰۱۲۶ - ۸۷۲۵۰۱۲۷ - ۸۷۲۵۰۱۲۸ - ۸۷۲۵۰۱۲۹ - ۸۷۲۵۰۱۳۰ - ۸۷۲۵۰۱۳۱ - ۸۷۲۵۰۱۳۲ - ۸۷۲۵۰۱۳۳ - ۸۷۲۵۰۱۳۴ - ۸۷۲۵۰۱۳۵ - ۸۷۲۵۰۱۳۶ - ۸۷۲۵۰۱۳۷ - ۸۷۲۵۰۱۳۸ - ۸۷۲۵۰۱۳۹ - ۸۷۲۵۰۱۴۰ - ۸۷۲۵۰۱۴۱ - ۸۷۲۵۰۱۴۲ - ۸۷۲۵۰۱۴۳ - ۸۷۲۵۰۱۴۴ - ۸۷۲۵۰۱۴۵ - ۸۷۲۵۰۱۴۶ - ۸۷۲۵۰۱۴۷ - ۸۷۲۵۰۱۴۸ - ۸۷۲۵۰۱۴۹ - ۸۷۲۵۰۱۵۰ - ۸۷۲۵۰۱۵۱ - ۸۷۲۵۰۱۵۲ - ۸۷۲۵۰۱۵۳ - ۸۷۲۵۰۱۵۴ - ۸۷۲۵۰۱۵۵ - ۸۷۲۵۰۱۵۶ - ۸۷۲۵۰۱۵۷ - ۸۷۲۵۰۱۵۸ - ۸۷۲۵۰۱۵۹ - ۸۷۲۵۰۱۶۰ - ۸۷۲۵۰۱۶۱ - ۸۷۲۵۰۱۶۲ - ۸۷۲۵۰۱۶۳ - ۸۷۲۵۰۱۶۴ - ۸۷۲۵۰۱۶۵ - ۸۷۲۵۰۱۶۶ - ۸۷۲۵۰۱۶۷ - ۸۷۲۵۰۱۶۸ - ۸۷۲۵۰۱۶۹ - ۸۷۲۵۰۱۷۰ - ۸۷۲۵۰۱۷۱ - ۸۷۲۵۰۱۷۲ - ۸۷۲۵۰۱۷۳ - ۸۷۲۵۰۱۷۴ - ۸۷۲۵۰۱۷۵ - ۸۷۲۵۰۱۷۶ - ۸۷۲۵۰۱۷۷ - ۸۷۲۵۰۱۷۸ - ۸۷۲۵۰۱۷۹ - ۸۷۲۵۰۱۸۰ - ۸۷۲۵۰۱۸۱ - ۸۷۲۵۰۱۸۲ - ۸۷۲۵۰۱۸۳ - ۸۷۲۵۰۱۸۴ - ۸۷۲۵۰۱۸۵ - ۸۷۲۵۰۱۸۶ - ۸۷۲۵۰۱۸۷ - ۸۷۲۵۰۱۸۸ - ۸۷۲۵۰۱۸۹ - ۸۷۲۵۰۱۹۰ - ۸۷۲۵۰۱۹۱ - ۸۷۲۵۰۱۹۲ - ۸۷۲۵۰۱۹۳ - ۸۷۲۵۰۱۹۴ - ۸۷۲۵۰۱۹۵ - ۸۷۲۵۰۱۹۶ - ۸۷۲۵۰۱۹۷ - ۸۷۲۵۰۱۹۸ - ۸۷۲۵۰۱۹۹ - ۸۷۲۵۰۲۰۰ - ۸۷۲۵۰۲۰۱ - ۸۷۲۵۰۲۰۲ - ۸۷۲۵۰۲۰۳ - ۸۷۲۵۰۲۰۴ - ۸۷۲۵۰۲۰۵ - ۸۷۲۵۰۲۰۶ - ۸۷۲۵۰۲۰۷ - ۸۷۲۵۰۲۰۸ - ۸۷۲۵۰۲۰۹ - ۸۷۲۵۰۲۱۰ - ۸۷۲۵۰۲۱۱ - ۸۷۲۵۰۲۱۲ - ۸۷۲۵۰۲۱۳ - ۸۷۲۵۰۲۱۴ - ۸۷۲۵۰۲۱۵ - ۸۷۲۵۰۲۱۶ - ۸۷۲۵۰۲۱۷ - ۸۷۲۵۰۲۱۸ - ۸۷۲۵۰۲۱۹ - ۸۷۲۵۰۲۲۰ - ۸۷۲۵۰۲۲۱ - ۸۷۲۵۰۲۲۲ - ۸۷۲۵۰۲۲۳ - ۸۷۲۵۰۲۲۴ - ۸۷۲۵۰۲۲۵ - ۸۷۲۵۰۲۲۶ - ۸۷۲۵۰۲۲۷ - ۸۷۲۵۰۲۲۸ - ۸۷۲۵۰۲۲۹ - ۸۷۲۵۰۲۳۰ - ۸۷۲۵۰۲۳۱ - ۸۷۲۵۰۲۳۲ - ۸۷۲۵۰۲۳۳ - ۸۷۲۵۰۲۳۴ - ۸۷۲۵۰۲۳۵ - ۸۷۲۵۰۲۳۶ - ۸۷۲۵۰۲۳۷ - ۸۷۲۵۰۲۳۸ - ۸۷۲۵۰۲۳۹ - ۸۷۲۵۰۲۴۰ - ۸۷۲۵۰۲۴۱ - ۸۷۲۵۰۲۴۲ - ۸۷۲۵۰۲۴۳ - ۸۷۲۵۰۲۴۴ - ۸۷۲۵۰۲۴۵ - ۸۷۲۵۰۲۴۶ - ۸۷۲۵۰۲۴۷ - ۸۷۲۵۰۲۴۸ - ۸۷۲۵۰۲۴۹ - ۸۷۲۵۰۲۵۰ - ۸۷۲۵۰۲۵۱ - ۸۷۲۵۰۲۵۲ - ۸۷۲۵۰۲۵۳ - ۸۷۲۵۰۲۵۴ - ۸۷۲۵۰۲۵۵ - ۸۷۲۵۰۲۵۶ - ۸۷۲۵۰۲۵۷ - ۸۷۲۵۰۲۵۸ - ۸۷۲۵۰۲۵۹ - ۸۷۲۵۰۲۶۰ - ۸۷۲۵۰۲۶۱ - ۸۷۲۵۰

انواع CD (Original و Copy)
۱۵۰۰ تومان (تحويل در محل)
تلفن: ۴۰۶۸۵۹۷

دکتر محمد علی گلپای قهرمان

بیمار عمل
جراحی و
تولاس
جانی

دکتر علی محمد

بیمار عمل
جراحی و
تولاس
جانی

در عمل باید دید

تلفن: ۰۲۱-۸۷۱۷۰۶-۸۷۱۷۰۳
۰۲۱-۸۷۱۷۰۶-۸۷۱۷۰۳

[illegible]

عصر نوین اطلاعات
با روزنامه

اطلاعات

آکھی اطلاعات ہفتگی

۲۲۲۳۵۰۷

تلفن:


۲۲۲۳۳۸۳

خانه موی ایران

شماره تماس: ۸۹-۴۳۳۳ - ۸۸-۲۸
۸۸۹۶۵۸۶ - ۸۸۹۶۱۳۳

مکان: خیابان ولیعصر، جنب میدان آزادی، تهران

خدمات: اصلاح مو، رنگ مو، کتک زدن، شست و شو، کوتاهی مو، مدل‌های جدید، خدمات ویژه آقایان



مركز لوگه اعتياد گروپ
شناسخت و درمان علل تمايل
تخصیص به مصرف مواد مخدر و
سیمی ارجاعه کنفر و حساسیت
جسمی و روحی نسبت به مواد
مخدر به استقامت از روش
هیپنوتیزم، فارو و...
فارو جهت شهرستانها یا پست
ارسال میگردد
۰۲۶۱۰۲۷۰۹۲۳۵ ۰۲۱۲۵۲۵۲۷۲



پنج جابجایی در نقاشی ماتادور "تاوایز"

ماتادور گاوایز در کشور اسپانیا و در شهر مادرید و اردوستان شد یک نمایشی که ذوق نقاشی داشت از این حسنه یک تصویر تهیه کرد و چون می خواست یک تصویر هم به این ماتادور بعد از روی نقاشی اولی یک گهی برداشت و وقتی دو نقاشی را با هم مقایسه کرد با حیرت متوجه پنج جابجایی در این دو نقاشی گردید آیا شما هم می توانید این جابجایی ها را پیدا کنید؟



مادر و بچه ناپیدا

در بین این خطوط درهم و تشنگانی سیاه تصویر مادر و بچه ای مفقود شده شما می توانید آنها را پیدا کنید به مداری که مدار یا خرمگساری برداشت و داخل خطوطی که با نقطه سیاه

مشخص شده رنگ کنید پس از اینکه داخل آخرین خطی که با نقطه سیاه مشخص شده رنگ گردید این مادر و بچه ناگهان جلای شما نمایان خواهد شد.



اعداد و نقاشی ناپیدا

بر میان این اعداد و نقطه های سیاه یک نقاشی ناپیدا وجود دارد برای اینکه شما موفق به ویدا گردن این نقاشی بشوید باید عدد یا خودکاری برداشته و از شماره ۱۱ تا شماره ۴۰ را از روی نقطه های سیاه یا خط مستقیم بهم وصل کنید پس از آخرین خط کشی این نقاشی ناپیدا ناگهان ظاهر خواهد شد.

سؤال اطلاعات عمومی

پاسخها در صفحه ۴۱

۱. نام کشور وینویز را کدام آید؟
۲. این شهر از کدام شهر است؟
۳. در چند نفر حضور شد؟
۴. به دور آید کشیدنی و نه معانی کبر
۵. کشور سنتی بلژیک در چه سالی تاسیس شده؟
۶. چه چیزی را ما در ریسمان گسی؟
۷. کشور معروف آمریکا در کجایه؟
۸. کشیده؟
۹. ششصدی مانی تصویر در چه فری اختراع شد؟



ما مور و زنگ باغ وحش

ما مور باغ وحش که مشغول جمع آوری اشغالیه های سطح خیابان بود و از نقاشی اشغالیه را در دهان سوسنل می ریخت که یکی از کارگران دیگر باغ وحش که داخل این سوسنل بود باغ وحش را بعد برای اینکه آن را به سیر باغ وحش نشان

آمد بطور معکوس از روی نسخه نقاشی یک گهی برداشت وای وقتی دو تصویر را با هم مقایسه کرد با حیرت متوجه پنج جابجایی در بین این دو تصویر گردید آیا شما هم می توانید این جابجایی ها را پیدا کنید؟

اطلاعات عمومی در سگی

۱. آیا شما می توانید به این سؤالات پاسخ دهید.
۲. چنانچه پاسخ صحیح دارید معلوم می شود که دارای اطلاعات عمومی وسیعی هستید
۳. انگلیزه یک شصت در حدود چه وزنی دارد؟
۴. بیشتر در روز چه ملای می تواند دسفره ترشح و دفع کند؟
۵. تریبی انکی روزی چه مقدار آب را می تواند بنوشد؟
۶. یک سگ مانتی متو از پوست ماغمان است چه وزنی را تحمل کند؟
۷. دندان ما از چسبیل غشاه تشکیل یافته است؟



سوره قوز و آبی

مستأهل حاشیه‌ای تمام سبب‌ات فوایدی بود که برتر و جام
سایه یک طرف پیکار تو نیم پرده‌دار «استقلال» و
«پرسپولیس» طرف دیگر این پیکار تا آن حد متعادل‌تر انگیز
است که حتی با وجود دعوت از ناوین خارجی و تقدیم
مغایری دلار صومعه نشده اسوای توین به ناوین خودی بازار
هم نوی از طرف و سالی ندری آید

«سید شادمان‌لر» ضمن واژه داشتن فیهار برای هیچ که
مستأهل مهم بیگتری جوتان: اعتقاد رواج فضا و طاقت‌فرسا بودن افزایش بی‌رویه هزینه
زندگی خصوصاً کارابه سکن راپزشش می‌دهد اشاره کرده شکار بوریست خود و گشت
این ارمای وینه‌سوز با تهیه دو جهت نهایی به رنگ پیراهن نیم‌هات استقلال و پرسپولیس
برای مذاکساتیان وکتس با زبان بی‌ریختی اعلام کرده دعوایکتیه هم فرمیده هم آید



کدای خفا لنی!



۳۶ دلار که سهل است اگر نهشت بر
اثر ناشنی مسئله بشکاهی ۱۰۰ دلار هم
بیشتر با وجودی که بوسه کشور
برمندی یک‌سوم قیمت فعلی بسته
شده به گداهای جمع‌آوری می‌شوند، نه
کودکان خیابانی به خاک‌روبه‌کرها و
به ایجاد شغل آیدروند برای جیب‌برها
و کیف‌آبها و خیره مخیر غسی‌نویس
از همکار همکاران پرمیسم چرا این
مادی جوان ظاهر آگولی که فرود
چپیس حواری را وسیله گدایی قرار
داده با دینین دوربین سرگاز صورتش
را پوشانده شادمان‌لر! گفت برای
حفظ آبرو تو

سپاره هراقیها!

مجلسی آرمیو صیده ضمن انتخاب این عکس چشم‌آز از پیکانی که روی آن
پوشته شده دیرالای گفت آیا شرط ناسایت است مردم سوختن کشور صادرکننده
نفت با چنین وضعی روی قیمت پیر گامیوس گمهری سفر کند و شاد ازین
چگر گوشه‌هایشان ملال سوز باشد. آنوقت رئیس جمهور مستگشال به فکر ذخیره
بسی‌ای شیبیانی باشد و چندین قصه محال نباشد باشد با تعدادی از عفتی و
آمریکاهم

خده ضمن قطع مسمت همکار دل‌رحم و نکلسنجان با طعنه عرض کردم خدا
پدر بالنصافت را بیاورد. صدام می‌تواند با توجه به تأمین مسکن روجات متعددش تا
بهار زن دیگر هم برای چهار قسور باقی مانده بگیرد



هذیه ویژه برای زوجهای جوان

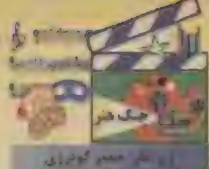
ختاب «عبدالجلیل وکلی» ساکن شهرستان سسک، بوستانی شیخ حضور از توابع
استان هرمزگان، در شرح دو فقره شبه‌السنکس هرازی و پانصدی جمعاً به مبلغ ۱۵۰۰۰
تومان وجه نقد ارزش افزونی مرقوم فرمودم ای زوجهای جوان که دنبال تهیه مسکن
و تهیه وسایل کانون مشترک خانوادگی هستید تا با فرزند کشش زندگی بهتری داشته
باشید. ابتدا این دو برگ رمز خوشبختی را با صمیمانه‌ترین شرایطی که در بفرار خاطرات
خود به ثبت بوستاید و بدانید که فقط خلق موجبات دولت ازدواج را فراهم خواهد کرد



زیر آسمان کوره

وقتی بنده از همکار همکاران مثل شکار این صحنه چشم آزاد را جهت درج در
نشر عکس پرسیم «مجد شادمان‌لر» پاسخی داد که ملی چهل و لندی سال
فماثیت مطبوعاتی از موج عکسی نشنیده بودم گفت: مگر صدها مورد مشکلات طیفه
مطلوب و ابتیاع را با آن سرگرد در اطلاعات هشتگی منعکس کردیم، یک بار سبب‌والای





خبرها و رویدادهای سینمای ایران

سومین جشنواره فیلم سینمایی اراش

سومین جشنواره پدیده بازیگری سینمای ایران، دومین فیلم خود را در کشور سوره به روی پرده برد. روزیهای صورتی پس از حاکم جهم دومین ساخته ماند سینمایی سومین جشنواره است که در سوره اکران شده است.

بشارت هشتی به پرواز زنده رسید

بهرام زنده، مدیر دوبلاژ پادشاه، شویزون، درحال حاضر مدیریت دوبلاژ مجموعه تلویزیونی «بشارت هشتی» را به عهده دارد. فیلمبرداری این مجموعه به تازگی در شهرک سینمایی غازیلی به اتمام رسیده است. بشارت هشتی را نامی طالب زنده آن ساخته است.

بهاره رهنما، طلوع در مهاباد

بهاره رهنما که نمایش بهرام را در تئاتر شهر روی صحنه دارد، به رویی در فیلم سینمایی با عنوان «طلوع در مهاباد» ایفای نقش می کند. این فیلم را کاشانی و کوشان می سازد.



مهری باقری مختار نامه بعد از مصممیت

آلوده میریگری درحال حاضر مشغول ساخت مجموعه تلویزیونی با عنوان «مصممیت» است. رفته است که در اولین جلوی دوربین رفته است. این مجموعه برای شبکه سوم سیما و مجرم انبساط ساخته می شود. میریگری بلافاصله پس از ساخت این مجموعه ساخت مجموعه تلویزیونی «مختار نامه» را برای شبکه اول سیما آغاز خواهد کرد.

پرستو هاشمی و یک گلپ

پرستو هاشمی بازیگر جوان و بااستعداد سینما و تلویزیون که مجموعه تلویزیونی «عشق منهای جنگ» را بازی او از شبکه سوم سیما درحال پخش است، درحال حاضر مشغول بازی در یک گلپ به کارگردانی حمید بهمنی است. این گلپ در شهرک سینمایی غازیلی به اتمام رسیده است.

جلیلی در سکوت فیلم مر عازل



ابوالفضل جلیلی فیلساز صاحب سینک و خوش خلق سینما درحال حاضر مشغول ساخت جدیدترین فیلم خود، «سکوت» است. این فیلم را کاشانی و کوشان می سازد.

فراخوانی و اولین فیلم سینمایی اراش

بهرام زنده، مدیر دوبلاژ پادشاه، شویزون، درحال حاضر مشغول ساخت اولین فیلم بلند سینمایی خود با عنوان «مهمانی از کارخانه» است. این فیلم را کاشانی و کوشان می سازد.

ابوالحسن داوودی و ایرانیان جوانی کار

ابوالحسن داوودی که تا چندین پیش فیلم «مشتاق و منور» را در اکران عمومی داشت، به رویی ساخت فیلم جدید خود را آغاز خواهد کرد. این فیلم که هنوز نامی برای آن انتخاب نشده است، درباره ایرانلیان جوانی کار است که در یکی از کشورهای آسیایی به سر می برند.

رامبد جوان و اعتیاد

رامبد جوان کارگردان موفق مجموعه تلویزیونی «دکتر» درحال حاضر مشغول ساخت مجموعه تلویزیونی با عنوان «دعای پلور» است که در ۱۰ قسمت ساخته می شود. موضوع آن درباره اعتیاد است و هنوز مشخص نیست از کدام شبکه پخش خواهد شد.



فیلمها در مراحل مختلف

۱. «دو سوره» اولین فیلم بلند سینمایی محمد بهمنی توسط بانک شکینا بهمنی می شود. درحال حاضر مشغول ساخت فیلم دوم خود است. ۲. «مجنون مسیری» که با فیلم «دشمن» درباره عرصه فیلمسازی روی آورد، سعی دارد آن را به جشنواره فیلم فجر برساند. ۳. «نیا» در مراحل پایانی ساخت است. ۴. «خواب» رویی عنوان فیلمی است که فاسم جعفری نوزده سالگی آن را کارگردانی کرد و به دلیل اختلاف با تهیه کننده، ادامه ساخت آن انصراف داد. ۵. «عزیز» فیلم کار را دنبال می کند و قصد آن هم در ارتباط با یک سیرت دارد. ۶. «حمید نعمت الله» کارگردان جوان سینما با اولین فیلم سینمایی اش، «بویک» به نمایش کارگردانی روی آورد. ۷. «لیم» را به مرحله ساخت موسیقی توسط گلین همایون فرستاد. ۸. «کوشش پنجم» جدیدترین کار تهیه میلانی که گفته می شود یک فیلم جدیدی است در مرحله ساخت و موسیقی قرار دارد. ۹. «عزیز» که حمید نواز فیلساز تهیه سینمای ایران، با همکاری جدیدترین فیلمش با عنوان «شکوه های سنگی» را به پایان رساند و فیلم در مرحله تدوین قرار گرفت. ۱۰. «تدوین» فیلم، مجموعه «مجنون» به کارگردانی مجتبی رازی به اتمام رسید. ۱۱. «فریدون جیرانی» که هنوز نامه درست و حسابی در ارتباط با فیلم جدیدش، «صورتی» را در اختیار طلوع قرار نداده است، برصده است. ۱۲. «دعای پلور» فیلم برصده است. ۱۳. «مجنون» فیلم برصده است. ۱۴. «سکوت» فیلم برصده است. ۱۵. «عزیز» فیلم برصده است. ۱۶. «مجنون» فیلم برصده است. ۱۷. «عزیز» فیلم برصده است. ۱۸. «عزیز» فیلم برصده است. ۱۹. «عزیز» فیلم برصده است. ۲۰. «عزیز» فیلم برصده است.

فیلمها به روایت گیشه

کتابه	روز	میلیون تومان
۱	۲۰	۱۶۵
۲	۲۰	۱۶۵
۳	۲۰	۱۶۵
۴	۲۰	۱۶۵
۵	۲۰	۱۶۵
۶	۲۰	۱۶۵
۷	۲۰	۱۶۵
۸	۲۰	۱۶۵
۹	۲۰	۱۶۵
۱۰	۲۰	۱۶۵



گفتگوی کوتاه با دو بازیگر مجموعه زیر آسمان شهر

گفتگو: گلریز

ملکه نجبر

محتاج چشم دیدن سلام را ندارد

○ غلام رحیم گویا خانواده شعله خانوادہ هنرمندی بوده اند
○ پهلبله آن زمان که پدر و مادر من کثر هنری می کردند، میبینی وجود داشت آنها از پایه گذاران و بنیانگذاران تئاتر ایران می باشند
○ گویا پدر و مادران هم فعال بودند؟
○ بله آنها از گرجستان به ایران آمده بودند تا در شهر بندر تفرش نمایشی را اجرا کنند که بعداً مازندران شدند
○ نام فامیلان هم از ایشا همین بوده؟
○ شهرت پدرم ابتدا اسماعیل زاده بود اما بعدها به راجبور تغییر پیدا کرد
○ هوشیار از چند سالگی وارد تئاتر عرصه شدند؟
○ از تثن سالگی وارد عرصه تئاتر شدند و تا حالا که موید و از این راه سید کرم
○ با چه نقشی؟
○ نقش کوزل و اولین کوزل تئاتر ایران هستم
○ مثلاً چه سالی سنبله؟
○ شهریور ۸۳۷
○ چند نفر در تئاتر دارید؟
○ یک پدر دارم که همیشه شبیهی است عروسم
○ از پیشکشی است و توه عزیز می هم به نام ایللی دارم
○ در چند مدتی وارد عرصه سینما شده؟
○ ۹۵ سالگی
○ با چه فیلمی؟
○ مستحکم می نگاه

○ خوب برگردیم به مجموعه زیر آسمان شهر
○ شخصیت خاتم فراموزی به نظر شما چگونه است؟
○ خیلی مغلوب و بی آزار است و چشم دیدن انقلاب را ندارد
○ چرا این فرد را در قتل راه می اندازید و انقلاب را ازیت می کنید؟
○ باید دید شود او را نباید به حال خودی گذاشت
○ تئاتر زن در دوره بازی آقای ملک معینی چیست؟
○ آپشن از هوشیاران قبضی و حرفهای نشان و سینما و تلویزیون هستند و در ایفای نقش تسلط و مهارت کافی دارند
○ مردم در کوچه و خیابان در این دوره داد و فدا می کردند
○ چرا این افراد را مجبور می کنید به شامانی گویا؟
○ مردم اما مردم می گویند تو را به خدا این انقلاب را نباید نکل، بگذار راحت باشی
○ در بازی تان از بازیگر خاصی گفتگو دارید می کنید؟
○ من با این کارها مخالفم، سعی می کنم از تواناییها و دانش خودم بهره ببرم و هیچ وقت دوست نداشته ام که از کسی تقلید کنم همیشه دوست داشته ام خرم باشم
○ زمانی که از دواج کردید خانوادہ هوشیاران

بالصورت شما در این عرصه مخالف نبودند؟
○ چرا خانوادہ شوهرم به دوری هم مخالف حضور من در عرصه بازیگری بودند، زمانی که پدرشان به خوشنکاری من آمده بود آنها چشم دیدن مرا نداشتند و می گفتند فکر به خانه ما آمده آنها بازیگری را اصلاً نمی دانستند
○ بعد چه کار کردید؟
○ هیچ یکی... در سال تئاتر کار نکردم ولی بعد دوباره توانستم طاقچه بیاورم و به دنیای تئاتر برگردم
○ به نظر شما چرا کارهای طنز این همه پیشتده دارد؟
○ مردم ما و ما را از لحاظ روحی و جسمی خسته اند و دوست دارند حتی برای لحظاتی هم که شده مشکلاتشان را از پای بیاورند و این گونه بر نامه بازیهای حکم تفریح و آرامش اصحاب را دارند
○ با خور تهرها چه سببیتی دارید؟
○ تا به ابد و پشتکار زندگی کنند و برای به هر جهت نیکند و دهر شرایطی انعام به دیگران را با یاد شوند

○ بله به همین راحتی چرا که اتمام بر این بود که آقای نفیرویل یکی از پدیده های طنز هستند و من از آنجایی که دوست داشتم با این کار طنز کاری را تجربه کنم پذیرفتم و قرارداد بستم و همین روز هم کارم را شروع کردم
○ اما چرا بازیگری چه کار دیگری را دوست دارید؟
○ دوست داشتم بیلم شوم
○ و تفریح را دوست دارید؟
○ در گذشت در شهر و تفریح و سواری چون کرتبله ما مردم را خیلی دوست داریم
○ فکر می کنید مردم از کارتان راضی هستند؟
○ مردم به عقل مردم کار می کنم و اگر روزی با وکتش مدتی مردم نسبت به کارم و ویرو شوم میدان راه انعام نظر آنها خالی می کنم
○ اگر حرف خاصی دارید بفرمایید
○ لا من مردم متشکرم که ما را پذیرفته اند
○ سعی بر این بود و هست که بیشتر زندانیان و خستین و با تکریم و با مردم راضی تر باشند
○ انعام این است که در کار استانی چون کبیر صبی بازی می کنم



○ و شما هم بدون روز و چرا قبول کردید؟
○ با اینکه از ته دل دوست داشتم در این مجموعه بازی کنم اما منی دانستم که می توانم از عهده این کار بر بیایم و یاد و بالاخره بعد از گفتگو با آقای غفوریل پذیرفتم که بازی کنم
○ شما که در فیلم موفی عروس آتش با کارگردانی حرفه ای کار کرده بودید به همین راحتی بازی در این مجموعه را قبول کردید؟

غزل صامی ایفاگر نقش نیلوفر

تقریباً هیچ هنر انویسی سواری است

○ از خونتان بگویید
○ شهادت مهمن ماه ۱۳۵۹ هستم و دانشجوی کارگردانی سینما
○ لا کارهایی که تا به حال کرده اید بگویید
○ اولین حضورم بازی در فیلم دعوس آتش به کارگردانی خسرو سیبکی بود و بعد هم فیلم سینمایی سفر مرغ سلامت حمید فرخزاد که هنوز اکران نشده است و فیلم تلویزیونی هم آماده پخش دارم با عنوان بهار شوق و یک سکانس هم در مجموعه تلویزیونی رستوران خانوادگی بازی کردم
○ از شما که در کارهای تان و تفریح را طنز خوب، چگونه سوز زیر آسمان شهر در آورید؟
○ درست است که در کارهای طنز حضور نداشته ام اما از روی این بود که روزی توانم در این عرصه هم خودم را مسک بزنم تا اینکه برای بازی در مجموعه زیر آسمان شهر از من دعوت شد



از استاد رضا ارحام
صدر تجلیل شد



نخستین جشنواره نمایشهای عمارت ارسوی مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در مسقط برگزار شد

در این جشنواره که جمعی از پیشگامان تجربه سینما و تئاتر کشورمان حضور داشتند وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در پیامی اعلامی نوشت:

ملتان: عالی ترین مرحلہ کنکری مصوب
میں بارہ و شان از رشد و بلندی ہو جسٹس
زمینہ ای برای ایجاد نشاط اجتماعی و افزایش
آگاهیهای روحی و روانی و در نتیجه تقویت
سازندگی و ارتقاء فرهنگ و معنای سرور

[illegible]

در نخستین جلسه‌ی نمایش های طنز کشوره
مست شای روز، همه کار نمایشی طنز از طرفداران
ایرانی و چهار نمایش از طرفداران ارمنستان و
آذربایجان در صحنه‌ای و کشور سلطانی شاعران شهر،
همین شهر، زمین شهر، فولاد شهر و جف آباد به
نمایش گذاشته شد.

مرامد نگرفتند استاد رضا ارماد صدر به عنوان چهار برصنه تاتار گندی گشورمان از جمله برنامه های این جشنواره بود که با حضور چند تن از مسؤولان استان اسفهان و جمعی از هنرمندان و علاقه مندان تاتار در میهمانسرای عباسی اسفهان برگزار شد.

هو ایس مولایم، ہر سداں ہر زمینہ ہر شائو و
تجلیں تو استاد رضا ارحم صمدی بہ ابرارہ سخن
ہوئے ختم

استاد حسن کسروی استاد ملی ایران گفت
و از حامی صدر هر ملت بزرگی است که هیچگاه مغرور
نشد و بر تن تمام مردم صفهان و ایران بجای
گرفت.

وی گفت: هنر فرماندهان متعلق به مردم و مردم متعلق به هنرمند هستند.

صعدهای کشاورز نیز گفت: مجای سی
و سوهائی است که از فرمت بزرگ اسفهان تحلیل
و عمل می‌آید اسفهان شهر من است، دوستی دارم و
هر چیزی دارم از اسفهان و مردم اسفهان و استاد
و که از تمام سید دارم.

وہ در اندازہ گفت مسیح اقلی ارحام صبر و
تلاش تصور بعضی ها سنگ روحانی با سیاهان
بود یک نوع کشی خاص اقلی ارحام صبر بود
اقلی غرر صبا یار هم در سبیلان گفت «در تقاتیر

اصحاب از نوعی که بعد از استعاضای ترغیبی تو
 رزیت نهایی سازی و بازنگر شهر کردند و کارهای
 رزیدوار به نهایت گذارند که از میان آنها ارحام
 سست یکی از مؤسسانترین و جانشینان چهاردهانی
 مقام این طیف است و برای همیشه در دل و جان مردم
 ماند بود *

در این مراسم مذهبی جوانی شهیدار و حضور
نشان سپید گل افروز فرهنگ و ارشاد اسلامی استان
اصفهان نیز از استاد رضا ارحام صدر به عنوان
هنرمندی که رویکرد به نیم قرن مایه مردم اصفهان و
ایران همای آثار تاریخی و هنری اصفهان زیبا
نورانی کرد قدرانی کردند.

در پایانی این مراسم نیز که توسط مرکز فرهنگی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و با همکاری سمیت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، استان، شهرداری و میراث فرهنگی برپا شد، دو اردووی هورستان، سازمانها، نهادها و ادارات مختلف استثنایند، همایلی قدره با الفح سهیلی به لیلک رهضا انجام صدر

در ضمن تشکر و قدردانی از همه مسئولان و هموطنان و هنردوستان شرکت کننده در مراسم هنرهای خرد را تقدیم دوره هنرهای نمایشی اصله‌ها که در آینده تأسیس خواهند شد.

گفتنی است رضا ارجام صدر بر اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۹ در محله واقع به دنیا آمد از تحصیلات خود را در دبیرستان ابد گذراند و در سال ۱۳۲۸ موفق به اخذ دانشنامه ایستادی از دانشگاه تبریز شد.

از حام صدر از سال ۱۳۳۰ در وادی آفریست
نقشها قدم گذاشت و کار مقرر خود را در آن سال
۱۳۳۵ آغاز کرد و طی سالها فعالیت سری خود بیش از
یکصد نمایش را اجرا و کارگردانی کرد و چند دهه در
شب موم را با شیرینی کار نمایش و استعداد
برضایش دور خود جمع کرد.

لہذا میرے سامنے یہ غیر منکر اسفہار

اولین های هفت هنر




گفتار در بارهٔ مائورود

از جمله مهری و چشمگیر در دولت قاجار
میرزا عباس در ایران و استانبول اجاره خانه
آلمان بر سال ۱۳۳۴ در این مقام او به گاه برای
خدمت کار و فعالیت ساز در این مقام عظمی در تهران

بود که سعی در پرورش فوق عله سنیان به
عکسین داشتند و در این میان
اولین عکسین بودند
اولین زن ایرانی که نامش به عنوان اولین زن
عکس ایرانی به ثبت رسید و در سال ۱۳۰۴

مجلس مفتوح من اجل امضاء الشريعة
عكس ما راى مشايخه من عدمه
اولين مجلس مفتوح لاصح الدين
هذه عكس ما راى مشايخه من عدمه
مجلس مفتوح من اجل امضاء الشريعة



اولیٰ علی عجل
عجل
دعای
و...
...
...

آرایین مرد عکاس اپوزی را می‌شناسید؟

عاشقانه و در عکس را از شخصی فراموش
به نام دوستی که به همراه این عکس
برای موزه عکس شده به تیراز آمده بود. از
این عکس مشخص شد که این کتاب متعلق به

مردیست و شهادت روی است که عکسی
مردیست و شهادت روی است که عکسی

از «توران» آواره تا «ناتاشا»ی جنایتکار



فخیم زاده به خوبی به ابعاد روانشناسی و شخصیت های جانبی توجه کرده است

خواب و بیدار و شخصیت ها

مهدی زاده است. برخلاف آن میانه خانواده ای متلاشی از آنجا که عمده شخصیت اصلیها در کوهنکی شکل می گیرند دور از ذهن نیست که مشورانه پس از طی دوران کودکی و نوجوانی

در آن تنش و فتن مزادوش در زندان اندک عافیت باقیمانده در وجودش را نیز زیر پا بگذارد و تبدیل به زنی قسی القاب گردد و ...

فخیم زاده با به تصویر کشیدن زندگی کنونی و تلاشها به ظلمات کوهنکی او گامی بسیار ارزشمندی است که هنوز پس از گذشت سقاپاه غلبه برشته داشتن در عمق روح مشورانه خواب و آرایش را بر او حرام می کند. تقب می زند و به خوابی چه این آسایشه می پردازد و این بیشنگ توجه نویسنده و کارگردان مجموعه به عنصر خانواده است. خانواده ای که اولین و کوچکترین جامعه آید شده و مهاجرین حامل در زندگی انسان است.

از سویی دیگر این مجموعه که به مفارقت و مهاجرت پلیس ۶۱۰ توجه و تولید شده سعی در به تصویر کشیدن مشکلات دلاورهده مهاجرت و اختیارات پلیس ۱۶۰ نامآباد دارد و اینکه تلاشگران دریافته که افراد نیروی پلیس و ناجا هم ممکن است انسانی هستند با همان خصوصیات و مسائل خانوادگی و اجتماعی خود آنها.

از توران تا ناتاشا

ناتاشا که شخصیت زن مدفی مجموعه است، به علت آنکه به هیچیک از افسر حاکم بر جامعه ایرانی وابسته نیست. مشخصاتی توأند زنی ششی مناسب داشت باشد و فخرپرورانه طراح لباس و گریمو مجموعه با توجه به این اصل لباس و حیاتی را برای تمام دوریا نوبه ای، بازیگر نقش ناتاشا کوربان در نظر گرفته اند که علاوه بر پوشش به نوعی مشاور از سایر بازیگران ایرانی باشد. زنی است که قدرت را به تمام مسائل دیگر در زندگی ریحان داده و هیچ آیینی از قتل و کشتن دیگران ندارد و بدین وسیله قصد سرکوب و جبران تمام سرخوردگیهای مورش گردنکشی را دارد.

از سویی دیگر شخصیت زن مثبت سروال که باید در مقابل ناتاشا مقابله کند. خاتم سرگرمی است که سرپرستی یک کلاب تری را برعهده دارد و با وجود متشکله های فراوان و سوءولایت های حشانی و

نقدی که تو زب می خوابید حاصل فوق و قلب پکی از خودت گلی فعال محله است نگاه و پشتو او به مجموعه تلویزیونی خواب و بیدار عمدتاً مثبت است. چنانچه دیگر عزیزان خواننده هم در خصوصی این سوال نقد ایشان و یا دیگر برنامه های سینما و سینما ملللی دارند. برای ما می ماند تا اثر صورت مناسب بودن در محله به جای و جمد.

سینمای جنایی و پلیس در ایران

مخواب و بیدار به عقاید تر از «شهرتین سروال» در ولایت عشق ساخته های تلویزیونی قبلی فخیم زاده است و به نوعی می تواند سمبلی برای این کارگردان زنده سینما و تلویزیون باشد تا همگان دریابند که فخیم زاده نه تنها در اوله مجموعه های تلویزیونی مذهبی که در سلامت سرپلانی با مضمون انسانی و با هدف بررسی معضلات موجود در جامعه نیز می تواند موفق باشد. اما پیش از پرداختن به خواب و بیدار لازم است به اختصار نگاهی به عنوان مقدمه بکنار شود. مجموعه های فیلم های پلیس، جنایی در ایران بسیار مشکل است و این بدان دلیل است که در سراسر انبساط این موزیوم اکثری وجود ندارد که بتوان آنها را تحت عنوان اسبابات جنایی - پلیسی گروهی کرده و برپیشانی آنها مجموعه های تلویزیونی یا آلبی سینمایی ساخت.

از عدم توجه صرفی نویسندگان و سازندگان فیلم ها و مجموعه های ایرانی به تفاوت جرم و مجرم ایرانی با خارجیها.

عدم بررسی ریشه های پلیسی و یا عاقل توجه به علت های مجرمی و ظهور قاتلین.

«خواب و بیدار» بینندگان را جذب و جوانان را هشیار می کند



خانوادگی مهاجرت سعی خود را برای مبارزه با خلافتان می کند.

فخیم زاده مجموعه ای را کارگردانی کرده است که در کل با وجود داشتن معایب و نقایصی که در ملیط با ممانس و نکات مثبت و قوت آن بسیار ناچیز هست. جالب و شگفتی است و چنانچه از بررسی معضلات و مشکلات موجود در جامعه بپایان این نکته مهم است که قاتلین شکنج و جنایت پاولی ندارد. بهر میانه های ظهور و سردرگزی و طلب دای

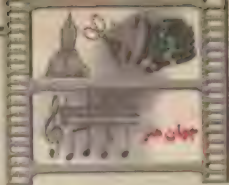
باشان «خواب و بیدار» به گونه ای است که گفت می توان برپانه بعدی خلافتان و طرح و نقشه آنان را محسوس در حرکات و عکس العمل های شخصیت های آن غیر قابل پیش بینی بوده و این مسئله به فخر سوال ازروم است. نکته ای که تقریباً در دیگر آثار پلیسی - جنایی مشابه ایرانی رعایت نمی شود و فقط موجب به قدر رفتن وقت مردم و هزینه صرف شده از سوی صدا و سیما می گردد.

شاهنامه آخرش شونه؟

مجموعه «خواب و بیدار» از لیست های قوی کارگردانی خوب بازی آفاق قبولی بارگردان درین پرکنشی فیلمبرداری پرتحرک مستند آرای و یکی لیونر حالت توجه برخورد است ضمن آنکه موسیقی متن این سریال طالع ششین گلگو و «گلکده بازیگران نمی گردد»

«خواب و بیدار» اگر هیچ نکته مثبت و قابل توجهی نیز نداشته باشد که آید دارد. حداقل این پیام را به بیننده و بینصوم جوانهایی که مشایل به خلاف و جنایت مستند می دانند که نقش قانون و بازگاری پایانی تفرجاری و انتهای سیاه دارد و به قری معروف به ترکستان ختم می شود. با این حال هنوز پس از پخش این چند قسمت از مجموعه تصاویر نهایی زده است باید به انتظار بنشینیم و تا پایان سروال صبر کنیم تا نویسنده شروع خوب و روند عاقل توجه این درام پلیسی جنایی مهدی فخیم زاده به کجا ختم می شود.

شیدا حسن پور



سینمای جهان

که روح شاه بهماندی

چهره‌ها و فیلم‌ها

آلیم براتون: دروغگوی بزرگ!

تیم برتون

مضمون فراهم

ساختار مقدمه

سرگرمی مسامت

هدیه‌شش‌سوی

فیلمش «دروغ

بزرگه است این

فیلم داستان

سرریز است که

سعی دارد از

زنجی و گشت

ویر رو به نوشت

سر دربیانورد و

بدانکه که گامیست از حرفشیش لاکتون راست بوده و

گامیست بروی

امنی دو ویتو... بعداً به‌همه کارتره... و استیو

پوشمی و «آلیسون لومز» در این فیلم ایفای نقش

خو خواهند کرد.



یکه فیلم جتی کمدی جنگل آفرید

فیلم گریز و گیدالیک را شاید بتوان اولین فیلم
آلمانی دانست که این جرات را به‌خود داده است که
توربان جاکمیت آفرید. مینار را به شمشیر بکشد.
این فیلم که ماه گذشته از شبکه ۴ (۴۴) آلمان پخش

۷ فراخوان نقد

جهان هنر برگزار می‌کند، مسابقه بزرگ نقد هنری

نگارش نقد اصولاً موقله‌ای شخصی است. اما
این بدان معنا نیست که از زبانی گوناگون نتوان گفت
هنر را مورد بررسی قرار داد. از این رو یک پرتال
یک فیثیکان یک مهندس و حتی معلم و دانش‌آموز هم
می‌تواند از زاویه نگاه خود نگاه یک فیلم، مجموعه
تولیدی یا ناشر یا کتابخانه‌ای کند.
بهینگی است در این عرصه رئیس نقدنگاری از

شد. پاپان «ناو» می‌است که نیم قرن در آن کشور
حاکم بوده. یکی از شخصیت‌های این فیلم خود
آلوارو هینر است و بخشی از آن در یک اردوگاه مرگ
نازی می‌گذرد. شاید فیلم به این نگاه نادر می‌کند که
این ملت پس از سالها «اراد» نالافتاده به شکل
بزرگشانی که همانا سلسله است به آن دوره از تاریخ
است. رفته رفته کنار می‌آید. مثل باقی دنیا!

گویار و گیدالیک در واقع دو سال آماده پخش
بود. ولی نقد و جستارهای مختلف تنها نایب
داده شد تا انگیزش‌های منجیده شود و معجزاتی
شبه حرارت خند آن را در یک شبکه آلمانی نمایش
بند.

فیلم شکایت یک بازیگر یهودی است که توسط
فرهنگی نازی دستگیر شده و در اردوگاه مرگ بستر
می‌برد. این مرد شصت و سه ساله زبانی و گویار اتریش
آندره تریشانت هیتلر را در روزی ترسین بازیگر گویار
از این اردوگاه او را به جای مرد زندانی می‌گیرد. ولی
فرجه داد و فریاد می‌کند کسی متوجه او نمی‌شود. در
محال بازیگر زندانی موقله به فرار از اردوگاه شده و
خود را گویار می‌زند! کندی‌تر اینکه خلق یک
نظرسنجی که درست قبل از نمایش فیلم به عمل آمده
۵۶ درصد از مردم آلمان عقیده دارند که سسترو کریس
گویار کار خوبی نیست!!

«تام کرو» برای فرار از جنایت، سفر می‌کند!

«تاکین فارل» که در تریل علمی... تحقیقی گزارش
الکیت «استیون اسپیلبرگ» نقش مقابل تام کرو» را
ایفا می‌کند. اما «تام کرو» ایما در همان سبک و سیاق
تاهاز خواهد شد. این فیلم که The Edge نام دارد،
توسط آنتونی فونکا کارگردانی می‌شود.
فیلم حکایت مردی است که به خاطر جانشینی که
مرتکب شده زندانی می‌شود و طی شش‌ساعت به این
قابلیت دست پیدا می‌کند که بر اوهم خود تمام
جزئیات جانشینی را ببیند. در نتیجه تصمیم می‌گیرد تا
برای حل مشکل خود به آینده سفر کند!!

«دشمنان» در ایتون‌ت!

صحنه‌هایی از جدیدترین فیلم سینمایی از سری
فیلم‌های «موج‌نگار» فضا با نام «دشمنان» در قالب
یک کتاب پنج تایی به روزی ساینه ۵۵۰ فروز گرفته
است.
داستان فیلم نخستین برخورد مرتضیان سفینه

وینیکای شد و اکثری از انواع نقد اوسوسه‌ی
تخصصی، علمی تاریخی و... فرجه فروش داشت،
حاصل هم آنها قابل توجهی می‌شود.
«موج‌نگار» با هدف نقدی سطح موقله نقدی علمی
همه علاقه‌مندی به این هنر و تفسیر راهی آموسوی برای
عریضه به‌شای هنری سلسله سینمایی را در این
صورتی برگزار می‌کند تا با پاری اگاهی شد و هنر و
تفسیر هرصحنه‌ای هنری و ادبی و سرشناسی دارد
نمایش جوان و سرگرمی به خود میدهد به همین خاطر
مجهز شده از نمایش هر صحنه‌ای و تفسیر هر صحنه‌ای
خوب‌نشان صاحب نام و خوش فکر مجله اطلاعات
هفتگی دعوت می‌کند تا در این سلسله شرکت کنند.

«ایستروایز» را با «فیثوز» (آدم خبیث این قسمت)
نشان می‌دهد و همچنین رویکردهای «فیثوز» را با
گامی‌ها به تصویر می‌کشد.
فیلم دشمنان در سوم ژانویه ۲۰۰۳ به نمایش
عمومی درمی‌آید.

آیا بهینگی به خاطر پیلو کیو اسکار دوم را می‌گیرد!



آیا دوباره ادا و ایلوهای روزیرو بهینگی را هنگام
برداشت جایزه اسکار مشاهده خواهیم کرد؟
او که در سال ۱۹۹۹ با فیلم جنگلی «ژندگی
زیبایست» اسکار بهترین فیلم خارجی را تصاحب کرده
جود امسال نیز با فیلم «پیلو کیو» در بخش سینمای
خارجی حضور دارد که از اقبال پائینی برای تصاحب
اسکار برخوردار است.
فیلم «پیلو کیو» در ایتلیا با واکنش سرور منتقدان
خود شده و این پرفروش‌ترین فیلم ایتالیایی تاریخ آید
گشود عنوان شده است.

بهینگی در سال ۱۹۹۹ وقتی برای دریافت جایزه بر
روی صحنه شعر شد با جهش از روی صحنه خود
را به صحنه رساند که یکی باعث انبساط خاطر
حاضران گردید.

او اکنون در است که اسکار بهترین فیلم خارجی
عسلی را از این تصاحب کند. اگر که در این فیلم علاوه بر
کارگردانی در نقش حضور دارد، به
خبرگزاری ایتلیا گفته است: معامله که وقتی صحبت
از بازی و جایزه باشد بیرون می‌شود که پیلو کیو
اسکار بیرون از بازی همین هوایما شروع می‌کند به
پرسیدن از روی صحنه‌ها!

علاقه‌مندی می‌تواند نقدی شود بر آثار هنری
اینها، تالار موسیقی پرده‌های «فریونی» و... را تا
ایران استفاده سال خاوی برای «مجهز هنر» ارسال
کنند تا پس از بررسی کارشناسان آثار رسیده توسط
دورانی منتقدان از سبب نقدی هنر و ادب و نقدی به به
نظر که هنر «الانتر» است. با باشند. جایزه ایزدیه‌ای
لدا شود.
اما آثار خود را خوانا و پروری یک صفحه کافی و
مواکثر بر شش صفحه ۴۲ نوشته و به نشانی مجله
نشان دهون هنر ارسال کند.

۵ پاسا، جهان هنر



رضا علی

قبل از اینها در ارتباط با نحوه درست تیار کردن طبعیات رفتنودانی را بیان فرموده ایم، منتفی چون کار از محکم کاری عیب نمی کند، بالا هم نحوه می آوریم که افعیت مطلبی کاملاً جای یفتد.

روزنامه ای را بر اصل اشک ایامی دهشتنویز در صحیح فطنی اش مقاله ای علمی از یوانر مائیتز دی امونیکه به چاپ رسیده بود را بن تیتز مامور همه سنگه با توجه به سختی مقاله که به بررسی معین نتایج سنگها و انتضای آنها از کرگ به دو متر و مایه اصلی شان پرداخته بود کاملاً معلوم بود که در تیتز مورد نظر صمیم مضمیم «معه» توسط شخصی مترجم افشاء شده است. اصلاً برگردان فارسی تیتز مقاله «مادی سنگها» بوده که چون اشتغال داده شده عزیزان فارسی زبان طور دیگری هم ممکن است این تیتز را خوانند. لذا کاری کرده که نشان از وفاداری بی به پاری از این تیشهای از افشاء دارد. امستاد

مستاد از مطالب بی

مهلت قانونی بیت نام از نامزد های شرکت در انتخابات دومین دوره شورهای اسلامی شور وروستا به خیر و خوشی پایان یافت و در حدود ۲۲۵ هزار نفر آدم سینه چاق خدمت به مردم عزیز در مراکز مربوطه حاضر شدند و قاتان، پیشانی، بیت نام کردند هر چند که ثبت نام شورندگان نسبت به دفعه اول تیزتر کرده اما گویا همین مقدار ثبت نام کنندگان از تمهیدات و تخصص بیشتری در آیینها با دوره قبلی برخوردارند.

نتیجه انفرادی تراز تعداد ثبت نام کنندگان ناشی از کمبود آدم با تخصصیات و تخصص نیست. نتیجه اصلی کشکی که ثبت نام نگردانند، تهریه سبیل داشتند.

۳۰۴

ظواهر آتم امنیت ملی بوش در حال کوه و تدوین آخرین طرحهای ناب آمریکایی برای ترتیب عراق را دانس و دیگر لایحه کردن آن کشور است. عجباً انجام سه طرح زیر لطمی است.

۱. محصور حمله آسیای نیروهای نظامی و انتظامی آمریکا از در و بیور گرفته عراق سابقاً عراق ۲. کشاندن و هیزان جبهه انگیز حزب بعث به پای

میر محمده و یا به جای دیگری که باشد.

۳. کشاندن سریع فلسطین میادین نفتی عراق برای جلوگیری از نفوذ تسلط باقم و لیبیا نامی ورنیه بازمانی

ما البته همزمان در دبی طرفی فعاله خود پا می فشاریم و به هدف که اگر نه کشش ما هم در راهت رفت با این حال در عالم دیپلماسی نفتی از لحاظ نتواند بود که آمریکایی عراق خود را به موازات آموری طرحهای «مکنه» فوق که لیت شدیدا آن را محکوم می کنیم دو فقره طرح زیر را هم یک کاریش بکند.

طرح اول: مجبور کردن مملکت عراقی به جبران کردن خسارت های وارده بر ایران در طول جنگ شمعی

طرح دوم: تعیین سرلشوت برخی از مقامات بالا تراها و اسرای ایرانی که امتثال می روه هنوز در عراق باشد

حاکمیت می گوید یک کسی داشت خمیازه می کشید نفر به پول دیسی اش گفت: می ریمت حالا که دعوت باز است اسعراقاً راهم صفا کن!

سنگه های آبی آبچه ساز

جمعیه گویو، سالیانه مردم تهران که این روزها سرگرم رتق و متق سیر میانی و سینه ای دیرینه آفتی مهاجرانی است اخیراً در تازه ترین واکنش خود اعلام داشته که هر دو جناح محالکهار و لاسعاق طلب به دنبال ظاهر خود به طرح شلیفات فریاده ضلالتی قلم می برند کشش در این مورد که چگونه دامن می زنند، چیزی متوان نگرداند.

گفتنی است لازمترین کتاب خدمت گویور که چند ماه پیش در بازار نشر شد، «فره نمونه نام دارد.

نما

«محسن میردانشی» رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس و روزنامه توفیق شده روزور، در ارتباط با اسام محرمه ای که گفته اند از افراطیو تهمنان پرونده نظرمسعی بوده گفته که تا به اکنون به هیچیک از مراجع مسوول سندی ارائه نشده و لغام می گویند اسام محرمه را وجود دارد. محاسب سیردانشی گل گویا جریان مسرکه ففت ساله و از ارموش کرده اند که سلاطین کسی از خطاب ملا سرکه حلقه می غزلست ملا جولایی داد که اگر قری بود به هر گس از این سرکه نقاری داده شود که دیگر سرکه ففت سته نمی شد.

این قسب را هم که مرحوم ابوسعد لی الخیر می رانید.

«اسرار از وانه تو دانی و نه من» و این سرعما به تو خوائی و نه من» حالا معلوم شد که این حکم فقط شامل دلسراری از به نمی شود. اگر محصلت اقتضا کند اسرار محرمه دیگری را هم تیر می گرد آرک معن الاسرار نظامی.

مور و وانه می است: حتی قبرستانها هم کم ظرفیت شده اند. دیر عامل بهشت زهرا در راستای

سیر برنده پنج ساله این ارکان سرمدی اسلام کرده عافیت بهشت زهرا تا پنج سال آینده شتم می شود به طلق آساری که سرآورست، روزانه ۲۰۰ نفر در تهران توفیق پیدا می کنند فوت کنند. در این وضع در آینده ای به تعدادی دور با برهان دفن سرمدان مواجه خواهیم شد. سگر اینکه چهار تا گورستان دیگر برای تهران سلسله شود تا حالا نرفته تا همین ممکن داشتیم از این به بعد ناسفه تعیین سحن هم اضافه شد. داره نعمت بر ما تمام می شود. به هرتقدیر در این ملجرا موارد زیر قابل تأمل است.

مورد یک: آیا بمران کمبود قبر با قطع فروش تراکم شهریه ارتباط دارد یا بالعربوط است؟

مورد دوم: خوب شد که این بمران قبور از پنج سال دیگر شروع می شود چون فعلاً دولت گزیده نفای به اندازه کافی بمران دارد.

مورد سه: از هم نشکون باید دولت مشریم از طریق سترانهایی چون سترانه ملی جولان طرحهایی برای واگذاری گور به جوانان با اقتضای مناسب و به شرطه شلیک در آینده در نظر بگیرد.

مورد چهار: سرمدیو این خط مشری تهران نیست، زهرا به بهره برداری برسد. چرا که خلقی بر این مسیر، علی رغم سیرانری علسی که دارد، شادست. ترفیق سبکی می خواهیم بود.

توضیح از ذکر مایلی موارد سرفرمان می نمایم چون عموماً مورد دارند.

به افشاء سوسن

«نعمت پورنجانی» مدتی است که ولاء اسوشن شروع شده است این رئیس کمیسین فرهنگی مجلس که به فائزگی کتاب رمان یوزیاعلی س سنگه را و رفته بازار کرده است در مصاحبه مطبوعی با «نماینده» میگوید که از نظر مخالفان «نماینده» است برای دانشی که هیأت محلف ملی به جهت تحکیم و سفت کردن پایه های وجود در کشور، پیشنهاد تشکیل دادند، حوکه یوانی را داد که با واکنش تند و تیز روزنامه «انتخاب» مواجه شد که ملی با بداندشتی خوارسان برخورد با رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شد.

نتیجه انتقابی لشرانی در جامعه کی که مدعی با «پیشنهاده» آدم خواستگاری باشند برخورد قهری و انتقامی کنند دیگر حساب کتاب با انتقاد چه معنایی می آید؟ شایان ذکر است که با انتقاد چه بداندشتی از نظر واکنش پیشنه ای دیگر، از نویسنده بداندشتی از نظر روزنامه انتقاد خواست که ایشان لکی توانایی خوشی را در کار مطبوعاتی به مدر شده و راست اند بروز با برخی ارگهای تویکنستند خود هنگاری که نتیجه اشکلی انهمی لغفاً نویسنده با بداندشتی مشکور در روزنامه انتقاد ملی یک بداندشتی گفتی دیگر، شدیداً خواستار برخورد جدیتر با اسام آفتی پورنجانی شود. مسئله ای سرچوندها به گورستانها بوده باشد که لیشی هم پیشنه داس از لشرانی پروه و هم همزمان پیش باید که بیاید در یک براند و نه انویزیونی نسبت به پیشنهادهای خود انتقاد کند.

شعار همیشگی برخورد لازم انتقابی مطمئن! توضیح ضروری: بر سرور که پیشنه ای چیزی فارید با رویط موسمی روزنامه انتخاب شامس حاصل شود باید.

ماساکه راز

دو شعر از وحید دانا، قلم شهر

به نظری

به نظر او آن طرف پنجره هام
که صدایش به خورده با من آشناس
نه به خورده، او نغمه که خیل
میخونه اساجبه لیل
اولی که بی کسی هامو دوس داره
اونی که دلواپسی هامو دوست داره
اونی که آسمونی خیلی صافه
می نشسته پیرهن ابرو می یافه
□
یاده که چشما دلور نبودن

شب ترین روزا بودن، روز نبودن
سایه ها شکل تو هم می شدن
همیشه هستای ما گم می شدن
تو بخورون که من صداتو دوس دارم
ایری ام حال و هوائو دوس دارم
تو بخورون تا چشمه های یذار بشن
تا خرگوشا پشت هم قطار بشن
حالا با این همه راه رویه رو
جای پام گم شده، کفشی تو کو؟

غزل آخر

خلاصه، آمد و از روزهای بی پیوست
عبور کرد و در اندوه شعر من نشست
همیشه یاد دل تو پای شاعران، هم پا
همیشه با هم محدود عاشقان هم دست
هنوز سوزی سال پیش را دارد
دلی که با تو جز آبیست بوده و بی تو شکست
چه روزگار خوشی؟ تلخ مثل پاییزم
بهار آمد و بر شانه هام چله بست
و غیبه بود و به ایشار خود عمل کردم
اگرچه رشت مهر مرا زمانه گشت
خلاصه، آخر خوبی و مهر، بدنامی ست
بین که دوست چه آسان به دشمنان پیوست

زهره

ییا به آیه زیتون دلی ییادیم
دوباره با صف اهریمنان در آیدیم
برای روشنی خانه صنوبر و سرو
بجراخ لاله به سقفه زمان ییادیم
بریز باده که شب بی سحر نخواهد ماند
اگرچه یا غم دیرینه ای گلاوریم
ییا که دست به زانوی عشق میگذاریم
برای گلشن حق صادقاته بر عزیزیم
اگر ز پرتو خورشید بهر دای نبریم
دلیل راه هزاران هزار چنگیزیم
کنون که مزده ز باغ ستاره ای فرید
ز نور کاذب صبح و سحر هر هیزیم
محمد حداد، قلم

دو غزل از زهره پاشی، اسفهان

چگونه نه؟

چگونه تکیه کم بر صدایی که نداری
و دل به عشق میدم، به لبی که نداری
چگونه دست دلم راه دست تو بیارم
و انتظار کنم بر محبتی که نداری
شور و کبر خودم را اندای عشق تو کردم
فدای بخش مهر و سخاوتم که نداری
عبور می کنی از من و خود می شوی این دل
به زیر پای ولسا و عطوفتی که نداری
همیشه آخر عشق است، شروع دوبری ها
پناه من توئی و آن شجاعتی که نداری!

تشان

به قاب کهنه حکیم، دگر زل می زنی پانه؟
به یاد چمنهای من، نخلد می زنی پانه؟
مسافر هستم ای زیبا، بگو در شام تنهایی
جدا از روی من، دم از تحمل می زنی پانه؟
خودم را بین اشعارم دوباره دفن خواهم کرد
به سنگ ساده قلم گلایلی می زنی پانه؟
دوباره بازی عشق است توی قلب من بر پا
بگو از گوشه چشمت به من گل می زنی پانه؟

شوابه خوانی ماه

نگاه خسته انسان را جواب خواهی داد
 هجوم تیرۀ عصبانیت را جواب خواهی داد
 سکوت سرد و غریبانه خواهد شد
 ملال ساده عرفان را جواب خواهی داد
 همیشه نشسته توست دل، که مثل بارانی
 دعای تشنه یاران را جواب خواهی داد
 و در حضور شما دل مستجاب خواهد شد
 که هر چه بی سرو سامان را جواب خواهی داد
 به احترام تو بی شک آفتاب بر خیزد
 خشم و کینه و بیابان را جواب خواهی داد
 و بی وجود تو انسان چون غریبه می ماند
 تمام غریب انسان را جواب خواهی داد

□

در این میانه به اینم یک سؤال می ماند

سلام شاعر ویران را جواب خواهی داد

ناصر تقیانی



واکس

از مدرسه باز می گردند
 به پیاده روی کنار پارک
 واکس می زنند پایتخت را
 و آدمها را با کفشهایشان می شناسند
 واکس می زنند
 واکس می زنند
 تا قرص شنه شوند و روزی
 و فریبه بکشند
 چرم آسمان را

علی شمسواری



خاطره

خاطرۀ ماہم را
 به ماه

گره می زنم

چهره نو

بر ماه می شنید

صبح

شریف از هبت

آخر می شود

احمد هبیبیان - کرج

دو دوست

یک دفتر شمع

و سکوت

دو دوست

زیر سقف مذکرت

سیدحسین سرپرستی - مشهد

بادگار

می کشم بر دوش خود یک عمر بار خویش را
 می روم با خود به هر سو کوله بار خویش را
 دیگر از اندوه تنهایی به جان آمدم دلم
 با که گویم درد و رنج بی شمار خویش را
 ای تمام دغدوش هایم بگو بی تو چنان
 من به پادان آورم شبهای قار خویش را
 بیست یاری شکیبایی بدون تو سرا
 داده ام از کف دگر من احتیاج خویش را
 عاقبت دیدی چه آسان پایتخت ای نازنین
 در قمار عشق تو دار و ندار خویش را
 سالهای حشر من آمد به پایان و هنوز
 می کشم با پاد تو طایر روزگار خویش را
 حاصلت از زندگانی غم منشی شمر بست
 می گلزم از پریاست پادگار خویش را
 اسماعیل مزیدی - علی آباد تنول

ناوود خالصدانی اسپین - تهران
 این همه برای شعر معزوس افسار داشتند
 باشند و به جای ارسال پیاپی سروده هایشان
 مطالبه خریدند و با تدوین و مدارست اشکالات
 را برطرف کردند

من ز عشقت سست دستم پناهی
 از حیدران تو هستم پناهی
 می کشم با پاد تو سیر و سونوگ
 گرچه قابل نیست پناهی
 ای سر آغاز تمام رازها
 پاکبند زنده گشتم پناهی
 گاهی ویر را رعیت نمی کشند
 گرچه قابل نیست پناهی و همانطور که
 می بینید قابله را هم رعایت نفرمودید

نامه هایشان را خواندم با مطالعه بیشتر
 آثار بهتری خلق خواهند کرد
 امیرحسین مصطفی مسجد سلیمان
 سیروس عبیدی نعلانی، مرزنی انوشی شهریار
 مهدی غیاثوند شهرقدس - آیتا مهرانی یزد
 تهران - مهدی طریفی ماهشهر - ز عباسی
 کهنساران - یونس لعل گل مسافلی کرمان - رحیم
 عباسی شیراز - اکبر علوی تهران - مهویر رحمتی
 تهران - شیدا جلالگری ورامین - حسین اسمعیلیان
 کرمانشاه - فرزانه میری آذینبختی لیکویران - محمدرضا
 شاعر - تبریز - جاب

حسن نجوی - تهران

سروده اند
 نمرام از کسی مهر و محبت
 که پالم این همه در آن نگاهت
 که باشد آرزویم در دل شب
 نغمه ام تا سحر ملهم کنارت
 اگر کشم پیشتی بر درختی
 دم اشک من است بهر فراقت
 تقریباً ویر را بجز تو همه مورد رعایت
 کرده اند اما قابله را نه محبت با نگاهت کنارت
 و فراقت قابله نمی شود
 گرامر گریسی - ابدان
 تو قدم از شما بیشتر او نه بیشتر
 با تو دارم گفت و خفای می شناسم - جریس بوج و
 جم گیسوی پاد تا محال من سر غم اندیشه را از
 وجود می کران کردنگار کاین هبایوی نوان او
 بهر چیست در دل لشکر آن لشکر دار سیروس
 شعر را ستمی بگریزد و تا وقتی حرف نازاری
 برای گفتی ندریود دست به قلم میرود

مژه جوان در خواست اعدام کرده

جوان ۲۴ ساله سیمه به ۱۴ فقره سرقت پس از دریافت حکم از سوی قاضی وقتى انتهای پیر سالخورده‌مان را دید از قاضی دادگاه خواست تا برای وی حکم اعدام صادر شود

ساختار به این صورت بود که با حاشای شقی یک دانه مژگه سرقت خودرو و دستگیری شش ماه به این ارتباط وقتى محاکمه این متهمان در شعبه ۱۶۰۶ جنایی تهران برگزار شد. پدری که متهمان به فلسی دادگاه گفت ای کاش قضایان فرزندم هم مثل من می‌شد دلم خوش بود پس از سرگرم چراغ حیاتم رویش دالی حواله ماند. اما القوس که شامل آرزوهایم رویش پیش بود و امروز به این نتیجه رسیدم تنها فرزندم سیمه بیگانه به آبروی که شما دارید من هست. ناخواسته

درویش این اظهارات بعضی پیرمرد ترکیه و شروع به گریه کرد و این جوان ۲۴ ساله وقتى متوجه گریه‌های پدرش شد خطاب به قاضی از وی درخواست کرد تا برای بیعت وی از شرمساری پدری که ناش شکسته است برای وی حکم اعدام صادر شود

حام چه

قاضی با گوشت انسان میهمانی داد!

پلیس روسیه زن ۴۸ ساله‌ای را به اتهام قتل آنحضورى بازداشت کرد

بنا به گزارش ایرنا سرگودا مرکز روسیه زنیه به نام فلورمیلا متهم شد هنگام میهمانی شبانه زن ۴۶ ساله‌ای را هنگام مستی کشته و با قفسه‌ای از پنبه او شام نامسمی درست کرده و به میهمانان و نامزد خود داده است

به گفته پلیس این کشور هنگامی که سه زن و مرد دیگر نیز در میهمانی شرکت داشتند و مشغول برگزاری مراسمی بودند، فلورمیلا تصمیم به قتل زن ۴۶ ساله گرفت و پس از خفه کردن او در اتاق خواب قسمتی از گوشت بدنش را پدید و به بتوان گوشت غذا تبلیغ کرد!

کار آگاهان جنایی در ادامه افزودند یکی از میهمانان صبح روز بعد که به دستکاری می‌بود، قسمتی از میمینه و به ما گزارش می‌دهد و ما با بررسی و تحقیقات روی جسد متوجه می‌شویم که آن زن به قتل رسیده و قسمت‌هایی از گوشت بدنش برداشته شده و قتل وی زنی است که علفه‌های خالصی به خوردن گوشت سمی و گریه دارد و بیشتر لوقات با درنمایش حیوانات آنها را به خنک می‌برد و طبع می‌گد

وی در بازجویی اظهارات کرد آرزوی خوردن گوشت انسان داشته که به این آرزو هم رسیدم متعلق منی اعیان بیشتر دربار این آنحضورى پیش نکرده‌ام اما گفته اند قربانی صاحب یک فرزند هم بوده است

پیش

این پسر با مارها کشتی می‌گیرد

به گزارش دایمی سی نیوز به سرچشمه‌ای دور از چشم والدین در استان خراسانی با یک مار کوهی به مدت دو دقیقه به سازو پرداخت و سرانجام با خوردن یک نیش علفی را می‌مبارستان شد



مادر او می‌گوید پسر در کوهن کره‌ای علاقه خاصی به مار داشت و زمانی که در برابر مارها باعث شد تا وی مارها را به روشنی شکار کرده و با آنها برخورد کند برای همین والدین این پسر به مجبور شده‌اند همیشه یک آمبولانس نزدیک خانه خود آماده کنند تا در مواقع ضروری فرستاده‌ای را به بیمارستان بفرستند

پزشکان نیز عطفه‌ای که در این جبهه شش ساله خیال‌دراز است و موهومات عجیب و غریبی در سر می‌پروراند درماتی که والدین او تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند مانع فعالیت‌های پسرشان شوند و لغت تنها مانند یک درماتر می‌تواند او را جرات کند آنها می‌گویند پسر ما یک حس بی‌پایایی عجیبی دارد که جایگاه مادر را به خوبی تشخیص می‌دهد

پیش ۱۸ دی

زنی که شوهرش را کشت و آتش زد

والی یک جنایت پس از آتش زدن او سوی مأموران یافت شد و زنی که با محصلی دو جوان شوهرش را به قتل رسانده بود دستگیر شد

هفته گذشته به مأموران انتظامی اطلاع دادند جسد سوخته مردی در حاشیه بزرگراه آراشکند مشاهده است با عزیمت مأموران و قضای وقتى قتل به محل جسد برای تعیین علت مرگ به پزشکی قانونی انتقال یافت و پرونده به دستور قضای شعبه ۱۶۰۱ جنایی تهران در دستور کار مأموران شعبه ۱۰ آگاهی قرار گرفت با بررسی و نظیر مخصوص فیت مقول مشخص شد نام وی احمد نام دارد و با شناسایی محل سکونت و بازجویی از همسر وی و اظهارات سرد و مضمین او مأموران به او متهم شدند در ادامه بازجویی همسر مقول اظهارات کرد که به دلیل ارضایی که با این دو

جوان داشته است آنها طش قتل را طرانی کرده و پس از آتش زدن شوهرش را به قتل رساند. انت جسد را به بازگرا از آراشکند منتقل کرده و سپس به آتش کشیدند. در این اغراض به دستور قضای جنایی تهران زن حلیت با ملوک طروف روانه زندان شد و دو محصلت دیگرش دستگیر و با ضمانت به جنایت اعتراف کرد. با دستور قرار برای منهای پرونده درجای پیگیری است

حام چه ۲۱ دی

شکایتی از پزشکانی که از یوگرافی گرفته

چندی پیش مود میهنی با اعلام شکایتی به تاریخ ۲۰ آگاهی تهران رفت و از دستور پزشکان یک بیمارستان تخصصی چنین گفت من به علت بیماری و در حین آزمون‌گرانی به بیمارستان ۱۱ شریانی اصلی و آلوده قطع شد و بعد از آن دو نفر خورینی نیمه‌جان شدم در این حین پزشکان بیمارستان به پسرم اطلاع دادند به دلیل شکایت پزشک متخصص قلب و عروق قرار به جراحی قلبی داشته و ادا مرا می‌کنند کردند. درماتی که بعد از آن مرا به فر بیمارستانی که می‌بودند پزشکان از پذیرش من سر باز زدند تا اینکه دو ساعت یک نیمه شب همان روز به بیمارستان شده‌ای تحریتی مسیری شدم و بلافاصله کمر معالجه آغاز شد و با دادن سه شوک الکتریکی و تزریق ۲۷ کیسه خون مرا شست عمل جراحی قرار دادند و از دوک حتمی بیعت یافتن از نامه می‌دهند مأموران از پرسنل بیمارستانی که باعث قطع خورین من شده شکایت دارم براساس این گزارش کارآگاهان تاریخ ۲۰ مأموران تجسسی خود را درخصوص قصور پزشکان آغاز کردند

نوعه ۲۱ دی

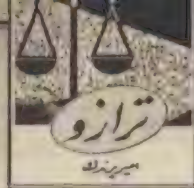
بچه‌هایی که تلویزیون زیاده می‌بینند حتماً بخوانند

پسر ۱۷ ساله اهل فلوریدا که با پدرش شرط بسته بود به مدت یک سال تلویزیون تماشا نکنند مبلغ ده هزار دلار در این شرط بندی بوده شد

به روزگاری به وی قول داده بود اگر یک سال تلویزیون تماشا نکند به وی ده هزار دلار می‌پردازد. دکاری به مدت یک سال به بازی تماشا تلویزیون به مطالعه و خواندن کتاب می‌پرداخت او اکنون قصد دارد با پولی که در این شرط بندی به دست آورده یک کشتی بخرد این پسر ۱۷ ساله پس از دریافت جایزه شرط بندی‌اش گفت می‌توانم به جایی تماشای تلویزیون کارهای بهتر انجام دهم به نظر من برنامه‌های تلویزیون حسته‌گند هستند و بیشتر برنامه‌های جوانان را تقلید می‌آورند و یک جبهه جادویی سرگردانده است

او همچنین گفت این تماشای دستم آیا می‌توانم یک سال تلویزیون تماشا نکنم ده وقت به پدرم شرط بندی کردم از زمان شروع آن به این کار ادامه دادم والدین دکاری به او یک جبهه هزار دلاری داده اند و مکاری معتقدند در این مدت مطالعات زیادی به روی بدن انسان داشته و توانش مناز دهمی و کشتی را نیز به ملوک کامل یاد گرفته‌است

طنین



لحن و زیاده بهداشت را به خطر انداخته است

با نداشتن شدن لحن و زیاده در معیار عمومی بهداشت و سلامتی مردم به خطر افتاده است. شهرداری همدان پس از تهیه لحن جدیدی معیار عمومی اقدام به انتشار کردن این لحنها در خیابانها می کند تا پس از خشک شدن به بیرون شهر حمل شوند. ولی متأسفانه مشاهده شده که این لحنها پس از خشک شدن به حال خود رها شده و به هنگام تردد خودروها به صورت گرد و غبار ملق در هوا پراکنده و موجب انواع بیماریهای تنفسی و ریوی می شود. همچنین تبلیغات شدن زیاده در معیار چهره شهر را زشت کرده و بوی نامیزین را از آن می دهد. عدم وجود ملقهای مخصوص جمع آوری زیاده و همچنین عدم رسیدگی کافی به وضعیت محیط زیست و همچنین تجمع مگهای و لکه در محلهایی که زیاده وجود دارد سلامت و بهداشت مردم را تهدید می کند. جا دارد که مسئولان محترم استان و بخش درخصوص رفع این مشکلات شهرداری را موظف نمایند که به وضعیت موجود رسیدگی فوری و سبب به ریسازی شهر اقدام نمایند.

فرمان آلودگی، خبرکار اجتماعی اطلاعات هنگی

جاده ای که به حال خود رها شده است

موت شش ساله که جاده فراموش آن از تولید شهروندان سنگ در لکته در مرگن که راه ارتباطی پانزده روستا با شهرستان سنگ و شهرستان لامرد است در حال ساخت است.

اما متأسفانه چند کیلومتر آن بیشتر زیرسازی شده و همین طور به حال خود رها شده اند. هر چند بارها مسئولان استان درباره تکمیل این جاده مکتلی شده است اما متأسفانه هیچ قدم اساسی برداشته نشده است.

این منطقه از مسوولان دفتر مناطق محروم ریاست جمهوری تقاضا دارند موضوع را پیگیری نمایند.

صفحه چپ

تحصیل و اشتغال جوانان را در نظر بگیرد

جوانان منطقه پیرامون لامرد در ۲۵ کیلومتری لامرد و ۱۲۰ کیلومتری از دارای استعداد درخشان و باقوه علمی هستند ولی متأسفانه یک دانشگاه در این منطقه وجود ندارد.

جوانان این منطقه پس از گذراندن دوران نپیرستان مجبورند در یکی از دانشگاههای لان لامرد

با دشواری ادامه دهند و این ششانی که در یک خانقاه مستضعف قرار دارند بایستی دوران خدمت سربازی را بگذرانند و پس از آن به خاطر کار، ناچار به کوچ از منطقه می شوند. من از مسوولان تقاضا دارند در مورد تحصیل و اشتغال جوانان تلاش بیشتری کنند.

محمد غلامی

تصادفهای مکرر در جاده ستو

در مسیر جاده بین المللی ستو زاهدان - مشهد منطقه ای قرار دارد به نام توناب که آن توناب شهرستان گیلان است در این منطقه سرامیکی وجود دارد به نام سرامیکی توناب که متأسفانه باید گفت در روزی شاهد تصادف و سوانح فراوانی است.

تویوسازی زاهدان مشاهده می شود به سرعت خودروها در این مسیر حرکت می کنند. در این جاده هیچ گونه علائم راهنمایی و راهنمایی وجود ندارد اهالی منطقه تقاضا دارند یک فلک یا میدان و یا پلویی در این منطقه سرامیکی ایجاد کنند تا حداقل از تصادفات کاسته شود. همچنین مسوولان محترم دست کنند امکان نصب علائم راهنمایی و راهنمایی را فراهم کنند.

محمد کاظمی - خبرنگار اطلاعات هنگی

خیابان با پست موتورسواری



در خیابان شهید ارجمندی (شاهین) متشعب از بزرگراه شهید بهشتی واقع در منطقه ۱۲ شهرداری تهران در روز بدون استثنای مخصوص بعد از ظهرها عده ای از دانش آموزان موتورسواری با ایام سربوادی ناشی از موتورها و ایبرای کارهای نامایشی برای ساکنان و مغازه داران مزاحمت ایجاد می کنند به گونه ای که آرامش و امنیت را از همسایگان سلب کرده اند. ظاهراً محل یادشده را تا پست موتورسواری تشدید گرفته اند. ساکنان این محله از راهنمایی و راهنمایی نیروی نظامی و دیگر مسوولان درخواست تقاضای رسیدگی جدی دارند.

علی اکبر قرایی - خبرنگار اجتماعی اطلاعات هنگی

اقدامی برای رفاه حال دانشجویان

به دنبال نصب یک سایه بان در مقابل ساختمان

دانشگاه آزاد اسلامی از طرف شهرداری استازان و دانشجویان محل عبور دانشجوین در جاده استازان - نقش - دانشجویان و مسوولان دانشگاه آزاد حمایت و تقدیر و تشکر خود را اعلام کردند.

این حرکت شهرداری موجب آسایش و رفاه دانشجویان و رفاه حال آنان شده است.

جعفر بابایی

تقاضای برقراری آرامش

خرش کوچه تلخوار در خیابان غرب صفوی مشهد به دلیل ساختمان سازیهای که صورت گرفته از چهار متر به یک متر کاهش یافته است با توجه به زشت و آمد زائری از این کوچه اهالی محل بیشتر وقتها شاهد کثرتن و آزار و اذیت مردم توسط برخی عناصر شرور هستند. کسبه و اهل محل از مسوولان تقاضای تقاضای رسیدگی و برقراری آسایش و امنیت را دارند.

ابوالفضل صدی رضایی

جاده کمربندی

چند سال پیش یکی از مسوولان محلی شرفخانه ملی سفلی از داد به زودی جاده کمربندی که از شهر و روستاهای هفت هجده قلمی اینجهر، بندر شرفخانه، طریگی، پوسا، آباده، کرشک کالی، ملک می گره، آمدند خواهد شد.

با احداث این راه اتصال شهرها و روستاها با یکدیگر رفت و آمد آسوده و رفت و گشتی برای رشتن به نقاط صرف خواهد شد. امید است مسوولان این برقی انجام دهند این وعده اقدام اساسی کنند.

بهمن گئی

هفتکل دارای گاز شربین شد

طی نویسی با حضور مهندس یحیی سعید گل گل خورستان و هشتکلزاده فرماندار رامهرمز، بخشدار و معاونین محترم شهرداری گاز شهر هفتکل افتتاح و مردم هفتکل بعد از چند سال که از گاز طبیعی و بنیو استفاده می کردند، موفق شدند تا از گاز طبیعی و شربین استفاده نمایند این طرح با ۲۰ کیلومتر خط انتقال ۶ و ۸ اینچ و ۱۵ کیلومتر شبکه داخل شهر به موافق اجرا درآمد که همزمان با افتتاح خط انتقال گاز ساختمان اداری اداره گاز هفتکل هم مورد بهره برداری قرار گرفت هزینه انجام شده جهت انجام گازسانی به مردم هفتکل بالغ بر هشت میلیارد ریال بود که از محل اعتبارات شرکت گاز خورستان تأمین شده است.

قابل ذکر اینکه جهت شهر هفتکل ۵۰۰ اشتغال گاز در نظر گرفته شده است و بهیمانگل آن توسط امور قراردادهای استان خورستان شناسایی و شناسایی و عملیات عملیات گازسانی منازل به زودی آغاز خواهد شد.

رامهرمز - خبرنگار اطلاعات هنگی

شنبه فدراسیون فوتبال صاحب‌دار می‌شود

بازگشت

مصطفوی



تا شنبه عصر فردا و دیدار میان همه کسانی که در فدراسیون فوتبال ایران فعالیت می‌کنند، به پایان می‌رسد.



شنبه بیست و سوم آذرماه یک سال و دو روز قبل اولین روز ثبت‌نام کتبه‌های ریاست فدراسیون بوده هر چند که در آن روز هیچ‌کس حوصله نکرد با جمع‌آوری مدارک به منظور ثبت‌نام سری به خیابان باکمالی محل ساختمان جدید فدراسیون فوتبال برسد. با وارد شدن به روز دوم ثبت‌نام در کتبه‌ها افراد تازه‌وارد، یکی از پیشکشان فوتبال این موزیوم اولین کسی بود که با پرسش داشتن مدارک کتبی بعضی فتوکپی از تمام صفحات سندش به همراه عکس جدید، فته بدون کراوات و پلنین فتوکپی مدرک تحصیلی، حداقل لیسانس فتوکپی گذارت پایان خدمت یا معافیت دائم خویش را به نظر کارفرمایان بافتور، سیزده فدراسیون فوتبال و مسوول ثبت‌نام از کتبه‌ها دعوتی کرد. البته بعد از ثبت‌نام افراد پای سی و سه نفر دیگر هم طی سه روز مهلتی که برای داوودها تعیین شده بود به فدراسیون فوتبال باز شد که در این بین روز آخر مختلانی شهیدانی تو از روزهای دیگر داشت سوم می‌ماه جاری در فدراسیون فوتبال غوغایی برپا بود و رفت و آمد نام‌نماهایی که کلاس گذاشته بودند و قصد داشتند در آخرین روز برای ثبت‌نام اقدام کنند به حدی بود که در طول روز چندین بار نام‌نمای مختلف در اتاق‌های ساختمان چهار طبقه فدراسیون فوتبال شده به تاخت و تاز و بدون اینکه بکنیکر را بشناسند با برهنگانی از کنار هم گذشتند.

در این بین هجوم نفرهای فوتبال ساروی ثبت‌نام هم در جای خود جانب توجه بود. تیمسار نواویز هم در اینجاست که به نوبت می‌خواهد در انتظامات شرکت کند به معنای اطلاع از حق و حقوق مسافری فراهانی امیدوارانه یا به عرصه رفتن گاشته هر چند که نزدیکترین دوستش هم شبیه به موقعیت دوست تیمسارشان نبوده‌اند. بعد از او البته بعد از ثبت‌نام چند نامرد گنگام - داریوش خان مصطفوی بالاخره

فوت باقر اهدیران، سگری جاهدی، فتهالی فاضلی، طایفه و نویسندگانی زیر ۲۰ سال داشتند و اصلاً صلاحیت آنها قابل بررسی نبود و از آنجایی که هیچ کتبه‌ای هم در این مورد خاص وجود داشت بودند این افراد در کنار انحراف دور ریخته شده تا این بیست و هفت تا به خود را برای مبارزه نهایی آماده کنند.

۱. جواد الکلاویزی
۲. حسن کریمی
۳. محمدصادق تبریزی
۴. آومان باقری
۵. حبیب‌الله شیرازی
۶. مصدرها سنجابی
۷. مهدی محمدی
۸. ناصر حجازی
۹. فریدون تیک دور
۱۰. طهمورت رمضان‌زاده
۱۱. علی بردانی
۱۲. ناصر نواویز
۱۳. علی زیدی
۱۴. مهدی محمدی
۱۵. ابراهیم ربیعی
۱۶. عباس میرزا
۱۷. داریوش مصطفوی
۱۸. مصدرها پهلوان
۱۹. رضا اسفندی
۲۰. حسین شمس
۲۱. محمد مراد
۲۲. حامی خانی
۲۳. مهدی فرجی
۲۴. محمد خردی
۲۵. امیرمحمد سعادت
۲۶. محمد داغکی

آنچه شما خواستید این...

چند روز پیش یک پرسپه که در چهارم‌اش عشق به فوتبال موج می‌زد با شادمانی لایق از جریه‌ام خبرنگاری از من در مورد اتفاقاتی که حور را برای ریاست فدراسیون فوتبال کشیدار کرده‌اند پرسید. وی از آنجایی که من از این جمع ۷۷ نفره فقط از نام و پیشه هفت نفرشان اطلاع داشتم برای اینکه پیش از اطلاع نشود، موضوع صحبت را تا زیرکی خاصی حور کردم و در اولین فرصت در مورد این نام‌نمایان علماً بخبرورزشی به تظریق درخواست که حاصل این بررسی طی چند خط به نظرشان می‌رسد شامه اگر تا قبل از انتخابات فدراسیون فوتبال اطلاعات بیشتری از این

یک صدلی برای ۳۴ نفر

با ارسال پرونه ۲۲ نامزد انتخاباتی فدراسیون فوتبال به خراست مجرمان، تروتیت بنی صلاحیت کتبه‌ها می‌رود بررسی قرار گرفت و در همان گام اول بر روی نام هفت نفر غرق فرغ کشیده شد. به عبارتی زیر پرده آنها نشسته شد.

«به علت نداشتن شرایط سنی مبرور»

با بررسی‌های اولیه معاونت ورزشی سازمان تروتیت بنی از ۳۴ نامزد ریاست فدراسیون فوتبال

فلسفه جنگل و ورزش در اختیار دارند یا ما در میان بگذاریم.

✱ **دکتر اکبر وردی** مازنیان اسبق تیمهای پرسپولیس و استقلال، مربی از جنس فوتبال با شومانی مثال زده به عنوان اولین ملحد پست ریاست.

اسناد حسبی فکری سن-لرین، باتجربه ترین، موسیقی‌دان و درجین حکم شیرین زمین‌نشین نامزد لایق‌نمایی، آلبت از شیرهای دیگری هم دارد.

✱ **اسر سعید لاری** راه مدیر مسوول شرکت فوتبال و فیلم و سینما و همین‌طور مشاور رئیس مرکز طرح و برنامه ریزی سازمان صدا و سیما با ریاست به هم مطوعات ورزشی ما با آزادی عمل بیشتر به تخریب می‌پردازد و هم اینکه مشکل حق پخش تلویزیونی پراپهای نیک حل خواهد شد.

✱ **بهمن حسن‌نژاد** معوی عرفی استادیوم تهران را با وجود او دیگر از یاد کشید و ورزشگاههای استاندارد با مشکل مواجه نمی‌شود.

✱ **محمدصادق ابراهیمی** فوق‌لیگست محیط ریاست از دانشگاه آلمان اگر او رئیس شود حقایق دیگر در فدرال و ورزشگاهها با مشکل آلودگی هوا مواجه نمی‌شود.

✱ **آرمان باقری** مدیر کلشناس کشتابوزی و بازیکن سابق تیم ملی شاید اگر او سابقا پیش کشیده می‌شد آن چمن ورزشگاه آزادی امروز اولش هم بهتر بود ✱ **سید اله شیری** عضو هیات مدیره ورزشگاه و از نادوان سابق ملی ایران فقط می‌توانم در دوره ریاست او مسائل کوری دانشگاه به فدراسیون فوتبال هم کشیده شود.

✱ **مهدی محمدی** لیگست مدیریت بدون سابقه ورزشی او هم مثل افرادی که عکس هم با لیگس ورزشی ندارد ✱ **ناصر حسینی** بدون شرح با این توضیح کوتاه که هیچ کس به اندازه او از فوتبال سر در نمی‌آورد.

✱ **ابوبکر یزدانی** دارای مدرک مهندسی معماری از آریشت با پایان‌نامه تخصصی از فوتبال آلمان و کولمبیا معتبر موبیگری تا B و A.

✱ **چهارمیرزا محمد** راه لیگست علوم سیاسی از به خوبی می‌خواند فوتبال را با مسائل سیاسی جامعه ارتباط دهد.

✱ **دکتر علی‌رضا آریونه** معاون شهرداری تهران و رئیس سابق هیات فوتبال استان و شاید رئیس آینده فدراسیون فوتبال کشور.

✱ **ناصر بزاز** رئیس اسبق فدراسیون فوتبال با لایق صالح و ساده و کت و شلواری گریخته ✱ **سیدمسعود لایق** نگارگری پزشکی، متخصص در بخش گوش و حلق و بینی.

✱ **علی‌رضا ورد** لیگست مهندسی کشاورزی، اگر او رئیس شود آلمان فدراسیون رئیس می‌شود ✱ **آریونه‌رسمی** بازیکن اسبق راه‌های و اکتیان و موبکر راه ریاست دانشگاهی و رئیس دفتر طیاره رئیس دانشگاهی تهران، احتمالاً بعد از احمد پست ریاست فدراسیون دیگر وقتی برای سرخار کردن نخواهد داشت.

✱ **علی سیام** لیگساف و دکترای خطایی تخصصی از چندان هم می‌آید یا ورزش فوتبال نیست.



✱ **مهدی مومنی** از فوق لیگست مدیریت و رئیس فدراسیون فوتبال در سال ۶۰ و موبکر تربیت بدنی آموزش و پرورش از همه چیز دارد الا یک مثال شهرت ✱ **رضا استغیانی** لیگساف تربیت مظهر گفته می‌شود او از فاعی مطوعات لیگساف ماموراتی هارزومی نگین همه‌رأی‌هازه گفتی او ریاست خود را.

✱ **میرزا حسن‌نژاد** لیگساف سازمانی تخصصی در صاف‌رسمی به پهلای موجود در فدراسیون فوتبال.

✱ **مهدی اوس** لیگساف عمران و شهرداری یکی از شهروندان اسبق خراسان او از هم‌گتین رئی نماینده هیات فوتبال خراسان را برای خود پیش کشیده است.

✱ **سید حسن** لیگست تربیت معلم و سومری سابق تیم ملی فوتبال، مربی جهانی که روی لیگست مربیگری هیچ تیمی بیشتر از چند ماه دوام نیاورد است.

با اعتساب داریوش مصطفوی و محمد اسکندر که سابق آنها برای فکالی روشن اند و رید هم به موفقیته در اخفاد شبه انیدر می‌نویسد، مستحبه امیدوار هستند. سه نفر دیگر می‌تواند که ما هیچ اطلاعاتی از آنها نداریم و فقط با توجه به شرایط مثبت‌انداز می‌توانیم که فوراً تقریباً مست. با این تفکیلی بری کشی نامرغی اخفاد در اخفاد ریاست فدراسیون فوتبال آروزی موفقیته می‌توانیم این بار علامت تعبیه اندازیم.

مهدی مومنی مهر نایب‌رشد

از کسی حمایت نکرده‌ام

معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان تربیت بدنی در آستانه انتخابات ریاست فدراسیون گفت از هر فردی که به عنوان رئیس فدراسیون فوتبال انتخاب شود پشت حمایت می‌کنم اما پیش از انتخابات هیچ نامزدی مورد حمایت قرار نخواهد داشت.

او که چندی پیش به حمایت کردن از محمد باقرزاده، سیدمرتضی کوشی فدراسیون فوتبال محکوم شده بود در آخرین مصاحبه‌اش با رفره‌گره شایعه حمایت از کاندیدایی مشخص در انتخابات فدراسیون فوتبال از قزوین هدف سازمان تربیت بدنی شایه حرکت در راستای سپاس‌نویسی دولت و خدایت از مستخین در چارچوب اسامیاده فدراسیون است و این سازمان به پیرویه از کاندیدایی که در مرحله رقابت شده‌اند حمایت نکرده و نمی‌کند.

مهندس مومنی اضافه کرد و پایان خاطرنشان کرد وجود صلاحیت‌هایی همچون نابرابری قدرت اجرایی

بالا اشکالی لازم برای انجام امور و شایسته‌های دیگر می‌تواند در انتخاب یک فرد به عنوان مسوول و فدراسیون ورزشی الزامی باشد.

این دوگانی است که معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان تربیت بدنی چندی پیش و در پایان جلسه گفتگو هیات دولت در پاسخ به پرسش خبرنگار ایرنا می‌ی بر اینکه شایع مسوولیت فدراسیون فوتبال برای شخصی پست ریاست این فدراسیون چه می‌تواند است گفته بود که او با توجه به توانمندهای بالایی که دارد شایع اعزاز پست ریاست این فدراسیون را بازاست.

معاون سازمان تربیت بدنی خطاب به خبر نگاران:

بدین‌گرم اوجی انتخابات سالم ادامه نریت

و اما بشود مسیبت‌های «عوسی استغنی» مشاور رئیس سازمان تربیت بدنی را بپارافوت شایع حل و اخفاد اخفاد فدراسیون فوتبال با افرادی که می‌تواند قوی تخصصی و مسیوبیت بی‌بیماری برخوردار باشند بی‌توجه شایع بیشتر برای انتخاب شدن دارند اسامی با این مطلب افزود مستحبه خودمکار ایرنا فدراسیون می‌تواند صحبت‌های مومنی موه‌زاده داشت و مطلب فوق را با شایع روی خروجی خبرنگاری فرستاد!

اسامی در اهاب با خواستار شدن از کیه خبرنگاران و خبرنگارها برای ایجاد فکالی سالم و غیرمستخین در آستانه انتخابات فدراسیون کشی و فوتبال گفت در این زمان حسابی برگزاری انتخابات در فدراسیون فوتبال و کشی که برپیه نامشایع رئیس سازمان تربیت بدنی در آستانه انتخابات سالم است خبرنگاران و خبرنگارها باید کمک کنند تا انتخابات در فکالی آزاد برگزار شود و با لایق نظرات شخصی خود می‌تواند به برگزاری انتخابات سالم انضامی وارد کنند.

وی افزود مصافق که بارها اعلام شده سیاست سازمان تربیت بدنی در حمایت فیه‌گرم از فدراسیون ورزشی استوار نیست و بعد از انتخابات رئیس فدراسیون از سوی جمیع انتخابات حمایت جدی را از فرد منتخب اشکالی جمیع به حل خواهد آورد.

سخنکاری سازمان تربیت بدنی در پایان خاطرنشان کرد برای مهندس مهر نایب‌رشد برگزاری انتخابات آزاد و سالم بسیار مهم‌تر از حمایت یک فرد خاص می‌باشد در این راستا مهمترین نقطه حادی روی برگزاری انتخابات آزاد است و از سوی دیگر کیه مسوولان و کارکنان سازمان تربیت بدنی نیز تمام نیروی خود را برای برگزاری انتخابات سالم به‌کار خواهند گرفت.

چند نما از دری تبریز



هر هفته با
پیش بینی لیگ برتر



جلد اول سے لے کر سیکڑوں تک پورے

تیم	بازی	برد	مساوی	باخت	گل زده	گل خورده	تیم
پارسه تهران	۱۱	۹	۱	۱	۲۲	۵	۱۲
پهلوپوس تهران	۱۱	۷	۲	۲	۱۱	۶	۱۳
پارسه تهران	۱۱	۶	۳	۲	۱۲	۸	۱۴
پهلوپوس تهران	۱۱	۵	۴	۲	۱۱	۱۰	۱۵
شاهین تهران	۱۱	۵	۳	۳	۱۱	۱۱	۱۶
شاهین تهران	۱۱	۴	۳	۴	۱۱	۱۱	۱۷
پهلوپوس تهران	۱۱	۴	۳	۴	۱۱	۱۱	۱۸
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۱۹
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۰
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۱
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۲
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۳
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۴
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۵
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۶
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۷
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۸
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۲۹
پهلوپوس تهران	۱۱	۳	۴	۴	۱۱	۱۱	۳۰

مجموعه نشریات علمی و فنی ۱۴

ایموانت
به شماره شناسایی
ملوهای شرکت از منطقه پیش بینی یک برتر
نام

تأليف: محمد علي

پرمیوویس تهرلی	فرلاد خورمستلی
ابو سلیم مشهد	صنعت نفت آباد
پاس تهرلی	سیاهلی اصفهان
فخر سبلی شیراز	استقلال تهرلی
استقلال اهواز	ملولی بندر اهلی
دوم آذر اصفهان	چرخ شیراز
سایه تهرلی	پیکان تهرلی

آهريتي هفت لامي ۱۸۶۲

سرویس ورتشی معاف المذاکات هفتگی از نظر ایدز هر هفته تا پایان برپایی لیگ با مسابقه پیشبینی لیگ بیتم بل ترتیبی خود را با آخر لیگ تکمیل قوت می‌دهد. گشای کشتی‌های شرکتی در مسابقه مسافت نام در هفت پنجشنبه هفت دیدار لیگ برتر را پیش‌بینی می‌دهد تا ام صورت گشای

المؤلف: أحمد محمد

از آنرا هر پیش بینی درست است! اما اگر فقط نیم برده و
نیمشاری از نیم درست پیش بینی شود، ولی بعد از گنجینه دیگر شده
شکلی باشد؟ اینها تعقی می کنند، خبر اینکه در از این پیش بینی
و درست است که اینها صحت و سقم می گوید.

پس، ترتیب برای گزینش برده مناسب فقط، برای به فراموشی
نیست و این کار باید از جدول این تعداد می خیزد که شوکتی شده و
برای اعتبارات و فرقی باشد.

[illegible]

هذه هي الصورة التي كان عليها
هذا المصنف في حياته

المپیک باید کوچکتز شود

مجله مشهور ورزشکار در شماره اوليه خود با رئيس كميته بين المللي المپيك ژاك روگ ملازمي (معاذ حق) را كه روزها اعلام داده است كه به جهت اهميت آن به ترويج اين مصاحبه اقدام مي نمايد



ما سقانه مسوولان قيفا در مورد دوپينگ با ما همكاري نمي كنند

فوتبال از ورزشهاي مهم المپيك است، اما مهمترين ورزش در المپيك نيست

بهرمان هم گفتون در فوتبال مردان نيمه اي زمين ۲۲ سال شركت مي كنند و هر تيم مي توانست سه بازيكن يا سن آزاد و بيشتتر از ۲۲ سال داشته باشند البته گذر تعداد بازيكتان بازي ۲۲ سال را افزايش نديدم من خويش خورم شد چرا كه بهترين بازيكتان فوتبال جهان مي توانند در المپيك خودنمايي كنند و اين براي وجهه المپيك يك اتفاق خوب است اما قانون فعلي هم به نظر من كمالي است مسوولان قبل از من در كمست رياست كميته بين المللي المپيك هميشه با قيفا درحال مناظره بودند آنها مانند تيمس و بسكتبال به دنبال حضور بهترين بازيكتان جهان در المپيك بودند اما من داشتم گفتوي هم سازگاري دارم و معتقدم كه المپيك دنيا به يك جام جهاني ديگر تبديل شود

● قيفا به يك جام جهاني غني نياز دارد چرا كه اين مورد چه نظري دارد؟

● اين درست است المپيك براي عيزديني بسيار مشكلتر از جام جهاني است در المپيك بازيكره هاي ورزشكار در سيمه داشته متوالي رقيبت دارند و ده ميليون تمايلگر دارند، درحالي كه در جام جهاني ۲۲ ككتور در ۶۲ مسابقه شركت مي كنند و مدت كل ۲۲ ميليون تمايلگر دارند هم گفتون چند ككتور افريقايي مانند آفرقاي جنوب مي توانست عيزديني جام جهاني باشند اما براي ميزباني المپيك افريقايي ها هنوز آماده نيستند به معين دليل هدف ما كوچكتر ساختن المپيك است تا ككتورهاي بيشتري در جهان آندگي بگرايزي مسابقات داشته باشند و ملي سه المپيك البته بايد به اين هدف دست پاييم

● راجع به اختلافاتي كه قيفا پيش آمده بود چه نظري داريد؟

● ما هم در كميته بين المللي المپيك در سه سال قبل در درون سازمان قيفا عين مشكلات داشتيم و روشموني مصادقت كنند يكي از بهترين دورر را براي ما رقم زده بود قيفا هم در آغاز بزيارتي جام جهاني كره و ژاپن در سال ۲۰۰۲ چهار پوستگي فوق العاده اي شده بود، اما نظارت ميان ما و قيفا اين بود كه ما در كتاب بكيگ قرار گرفتيم و از بكيگ پشيماني كويم تا مشكل را از پيش روي برداريم اما قيفا ناه به آخر به نروي داخل ادمه داد و سرانجام اين سه بازيكره كه از اين نيز پورومند خارج شد و قدرت را به قيفا به دست گرفت اما به دليل هماني پوستگي هنوز مشكلات قيفا تمام نشده و هر بار مساله تازه اي پروز مي كنند به نظر مي رسد كه قيفا لعنتي دمدمي به وحشت نظر دارد

● و حال جام بهترين نقطه مشترك بين شما و قيفا چه چيست؟

● ما يارو به دوپينگ متوالي است كه هنگاري همه حافله قيفا با ما اطلب مي كنند گفتون اين هنگاري انگون كه باياد انجام شده است و مسوولان قيفا البته حضور و نظارت نديگدان ايتي پور ادمه دوپينگ را در جام جهاني ندانند اما من مي دانم و سب بازيكره نيكي مي دانند كه تشارله غليه دوپينگ هنگاري متصادف و قاتل ديان كميته بين المللي المپيك و قيبلس و بدون اين هنگاري نتيجه اي عايد ما نخواهد شد من اطمينان دارم كه سب بازيكره سرانجام اين هنگاري را انگار پيتر مي سازد

● ۲۲ سال خلافتهم گفتون يارده هزار ورزشكار را در ۲۲ رشته ورزشي و ۲۰۰۰ سال طلا بارييم البته درآيد خلسه از پيش سيلفات در تلويزيون به ما كنگ كره تا المپيك هاي باشكوه تري داشته باشيم درحال حاضر هم براي مسابقات آتن دقيقا همان ميزانهاي سيني و اندر نظر گرفته ام و اگر تيميزي در برنده باشد براي سال ۲۰۰۸ و پس از آن خواهد بود

● راجع به فوتبال در المپيك چه نظري داريد؟

● فوتبال بدون ترميد پورفرافه تري ورزش در جهان مي ماند اما المپيك يك ورزش مهم و درجه يك محسوب نمي شود، بلكه دوروميداني را بايد ورزشي مهم و درجه يك محسوب كرد اين درست كه بازيهاي پرشماري براي مسابقات فوتبال به فروش مي رسد اما به ياد داشته باشيد كه درآمد حاصله از فروش بليت براي ما چندان اهميت ندارد بلكه اين درآمد پيش تلويزيوني مسابقات است كه برامان مهم است اما فوتبال را جزو سه يا چهار ورزش مهم در المپيك مي توان به حساب آورد البته بهترين بازيكتان جهان در المپيك حضور دارند اما كياي هاي ديگر المپيك وجود دارد و مسابقات فوتبال را درست و به جا به م جلوه مي دهد براي مثال در دوره گذشته در ككتور افريقايي نيجريه و كانون بوده اند كه قاتل مسابقات فوتبال المپيك شده اند اين براي ما كه به دليل كستور ورزش در سلسله مخرج هميشه خيلي مهم است ديگر اينكه فوتبال بايول در المپيك جاگانه زيادتي دارد چرا كه امتثال بهترين نورمشت فوتبال بران در جهان در مسابقات المپيك مي باشند و حتي از جام جهاني زيان نيز ميست جلوه كرده است پس فوتبال را بايد يكي از اجزاي مهم و جدايادير در المپيك دانست

● راجع به قانون محدوديت سني زم ۲۲ سال براي فوتبال مردان في المپيك چه عقيدي داريد؟

● من نمي خوام در اين مورد با قيفا به جدال

نقاش‌های شما



مهناب امامی ۶ ساله از تهران



سیدک حسینی ۷ ساله از تهران



کلاش محمد از تهران



احسان پور قویان ۷ ساله از تهران



مرصیه صادقی عزیز خانی کلاش پنجم از تهران



سیدک حسینی کلاش نهم از اراک



کلاش نهمی ۸ ساله از کرج



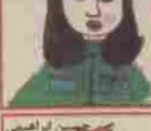
فاطمه پور احمد ۸ ساله از دهلران



فاطمه حسینی ۸ ساله



سوسن روح پور حسینی کلاش پنجم



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



مرصیه علی بخشی ۷ ساله از تهران



علی بارونی ۷ ساله از شهر ری



ایمان عریس کلاش نهم از شادگان



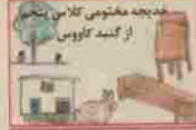
سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری



خدیجه مختومی کلاش پنجم از گنبد کاووس



فرحان شمعک کلاش پنجم از گنبد کاووس



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری



محمد پور فولاد ۸ ساله از جناح



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



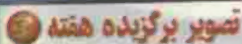
علی ابراهیمی ۹ ساله از مازنیک



سیدک حسینی ۷ ساله از اراک



دانیال سیاه منصور ۹ ساله از شهر ری





کره نارگیل

سازیز

همیشه تمیز

همیشه ساقیز



SAVIZ
COSMETICS

صنایع بهداشتی و
آرایشی ساقیز